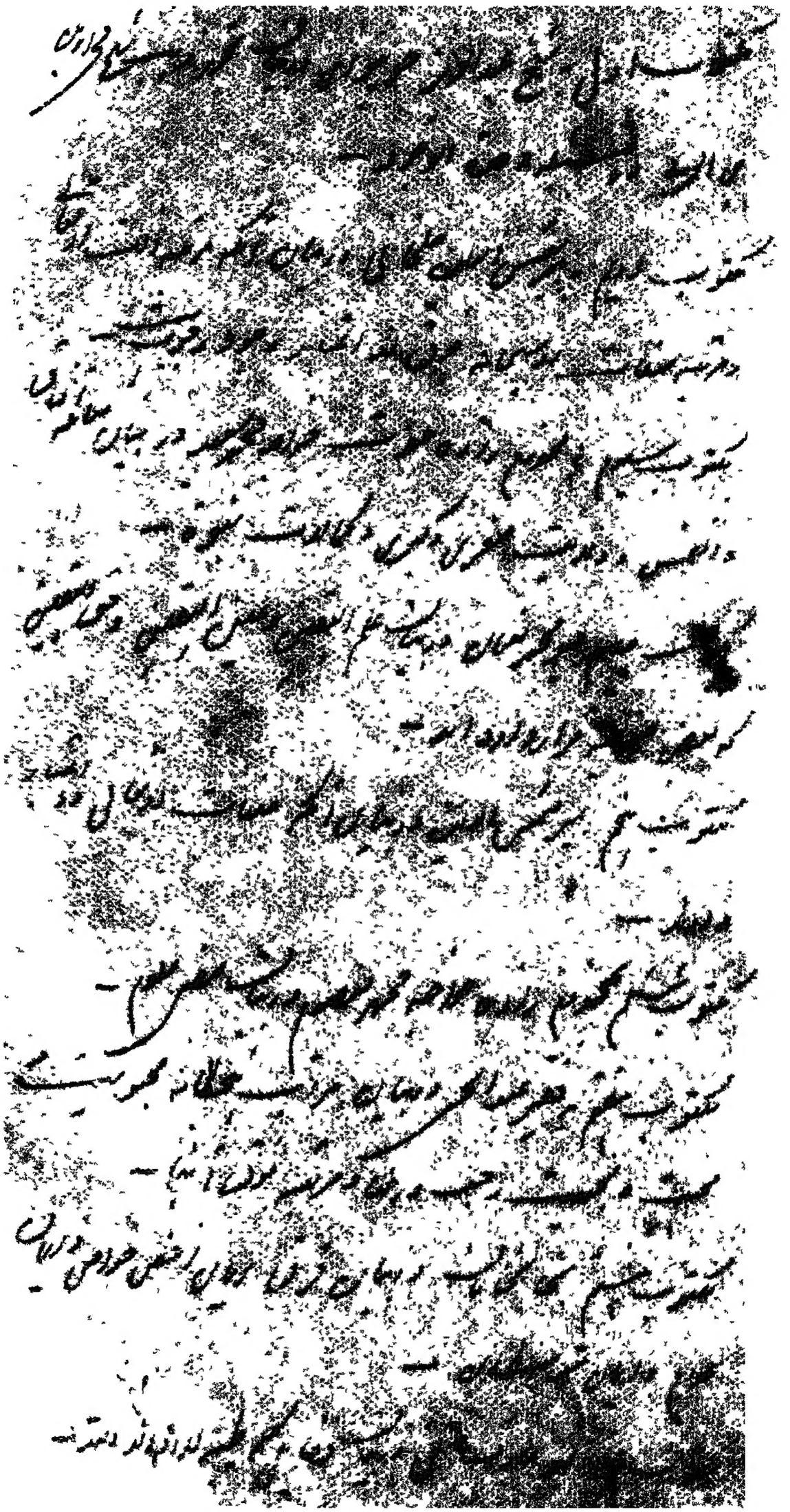

PER
MSS
297.4
ALF
M78

مکتوب سیزدهم بمیرزا حسام الدین در بیان مصیبتهای دین و نظام
حواله اند و باقی الحقیقت بمشترکات اند -
مکتوب چهاردهم بشیخ جمال نائکوری در بیان آنکه نصیب سلمان طوسی
چیست و سلمان از سنجیدن چیست -
مکتوب پانزدهم بمیرزا صاحب الله در اتباع سنت سنیه و اجتناب از
بدعات مرضیه -
مکتوب شانزدهم بمولانا هدایت بخشی در فضایل صلوة -
مکتوب هفدهم بخواجه محمد صدیق در بیان آنکه مراد از قلب
در حدیث لا یسعنی الخ واقع شده مضغه است الخ -
مکتوب هیجدهم بمولانا هدایت کشمیری در بیان شرافت سرهند
مکتوب نوزدهم بخدام زاده خواجه محمد الله در بیان اتباع
سنت سنیه و اجتناب از بدعت مرضیه الخ -
مکتوب بیستم بصادق خاص محمد دکنی در جواب مکتوب او
مکتوب بیست و یکم بخواجه شرف الدین در بعضی از مسائل شریعت
که کرده اید و حل آن مشکل است -
مکتوب بیست و دوم بمیرزا حسام الدین در جواب مکتوب او -
مکتوب بیست و سوم بمحمد نعیم در بعضی از مسائل مشکله که شیخ نظام
مکتوب اول که بنام اوست -

مکتوب دهم [illegible] آگاہی میان محمد مرد در رد حقیقی حضرت انشان
در بیان آنکہ ہر ظہور کہ با بدست نسبت ظلمت نیست کلدف نفس
محمدی —

مکتوب یازدہم بمجدد مزارہ حضرت محمد معصوم در بیان بعض از حقائق
ظہور فوق عرش و معنی تاویل کریمہ اللہ نور السموات والارض —

مکتوب دوازدہم بمراتب آگاہی میان مخدوم محمد در رد حقیقی خود
ایشان در بیان فرق مشاہدہ شہود و ایشان —

مکتوب سیزدہم بمیرزا محسن الدین در جواب کتابت او در
بیان آنکہ نسبت مساوی ظاہر بہ نسبت و صفیہ مسبب و نسبت مشار
و در تحقیق ہیت —

مکتوب چہاردہم بمولانا احمد برسنگ در جواب استفسار او در حکم
مضاجعت حائض —

مکتوب پانزدہم بہ درست نظام و قضاۃ و اہالی و موالی کرمان علیہ
سلام و در نکوہش خطیب آنجا در عید قربان و ذکر خلفای
راشدین نکردہ —

مکتوب شانزدہم بشیخ بیع الدین سہارنپوری در جواب استفسار
او در بیان مجالس و غرائب برزخ صغری و نفیہ تنگ
طاعون —

مکتوب چهل و یکم بمولانا بدرالدین در بیان خرقه محبت -

مکتوب چهل و یکم شیخ فرید در بیان آنکه بمراتب نهایه انتهایه

مرتبه پیش می آید الخ

مکتوب چهل و دوم بخواجه جمال الدین حسین در بیان انحصار سیر در آفاق

و انفس و ذرات کلیه و جلیه الخ -

مکتوب چهل و سیوم بمولانا محمد افضل در تحقیق اندراج انتهایه فی البدایه

الخ -

مکتوب چهل و چهارم بمخدوم صدر در حروف تهجی را دام از دولت

پیوسته بود -

مکتوب چهل و پنجم بخواجه صدر الدین در بیان آنکه عالم تمام جمالی ساطع

منعکس در مجلی است -

مکتوب چهل و ششم بمولانا حمید بنگالی در بیان فضایل کلمه طیبه

مکتوب چهل و هشتم بخواجه محمد طالب در ترغیب بتمام رضا -

مکتوب چهل و نهم بخواجه گدا در بیان آنکه نسبان باسوی گام اول

ذمیم طریق است -

مکتوب پنجاهم بمیر رئیس الدین در بیان آنکه تربیت در صورت

نسبت و حقیقت -

مکتوب پنجاه و یکم بخواجه محمد صدیق در بیان کلمه در کلمه -

مکتوب بیست و ششم بمولانا محمد صادق کشمیری در جواب استفسار راه

مکتوب بیست و هفتم بشیخ عبدالحق رهلوی در بیان آنکه بهترین استعداد

این نشاء حرمان دارنده است —

مکتوب بیست و هشتم بخواجه محمد اشرف و حاجی محمد در جواب سوال درویش

نسبت رابطه و فنون مشغولی —

مکتوب بیست و نهم بخواجه شرف الدین حسین در بیان وعظ و

نصیحت —

مکتوب سی و دوم بمیر زاده فتح الله خان در جواب عریضه او

مکتوب سی و سیوم بمولانا محمد صالح در بیان آنکه محبوب در نظر محب

در همه حال محبوب است اگر زنار فرماید و گر تسبیح دانی —

مکتوب سی و چهارم بشیخ محمد تتاری در جواب عریضه او —

مکتوب سی و پنجم بمیر زاده محمد عبدالله در جواب استفسار او که

نوشته بودند از توحید وجودی استفسار —

مکتوب سی و ششم بخواجه اصفهانی در کیفیت امامت —

مکتوب سی و هفتم بفقیر محمد یحیی در بیان فضایل کلمه طیبه —

مکتوب سی و هشتم بحاجی یوسف کشمیری در بیان آنکه اهل الله را در

باطن برابر خرد نسبتی بدیگر نیست —

مکتوب سی و نهم بسید عبدالباقی در بیان اصحاب یمین و شمال —

مکتوب ہفتاد و ششم نجابت کامان در بیان توجہ وزارت مآب در باب
تقوی —
مکتوب ہفتاد و ہفتم نجابت کامان در بیان تحمایہ اہل بیت علیہ
مکتوب ہفتاد و ہشتم خواجہ شرف الدین حسین در بیان مکتوب
سرداری الخ —
مکتوب ہفتاد و نہم مجمع مراد بخش در بیان قدوم رزمگاہ نازیان
مکتوب ہشتادم مولانا عبد الواحد در بیان رسیدن رکیب منظم الخ —
مکتوب ہشتاد و یکم کفرت خدوم زادہ خواجہ محمد سعید —
مکتوب ہشتاد و دوم خدوم زادہ خواجہ محمد معصوم در بیان سلام
بیت اللہ —
مکتوب ہشتاد و سیوم نیز بکفرت خواجہ محمد معصوم در بیان ظاہر و باطن
دان کامل —
مکتوب ہشتاد و چہارم بخواجہ ہاشم در بیان تاویل کریمہ جہنم ظا
نفسہ الخ —
مکتوب ہشتاد و پنجم بمیر رفیع در بیان آنکہ محض دلبستگی
کفر و ضلالت —
مکتوب ہشتاد و ششم بمولانا فرخ حسین در بیان حقیقت عرش
الخ —

مکتوب نهاد و دوم بخواجه سید علی کشمیری -

مکتوب نهاد و سیوم به یکی از دوستانی صدور یافته -

مکتوب نهاد و چهارم به سید شاه محمد در بیان آنکه متابعت انزد صلی الله

علیه وسلم مراتب دو رجحانیت دارد -

مکتوب نهاد و پنجم بخواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در بیان

آنکه قرآن مجید جامع جمیع احکام شریعت است -

مکتوب نهاد و ششم به مولانا عبدالغفار در بیان معالم ولایت

مکتوب نهاد و هفتم به ملا غازی نائب خود در کراهیت از صحبت

مکتوب نهاد و هشتم بخواجه محمد تقی در جواب استفسار او از نام

فضائل -

مکتوب نهاد و نهم به پیر زاده خواجه محمد اسعد در بیان آنکه تحصیل

و مدرسه تکلف و تشهی و تصنع و تفاضل ناپسندیده است -

مکتوب شصتم به محمد تقی در جواب مکتوب او -

مکتوب شصت و یکم در غرای مرحومی مولانا احمد برسنگ -

مکتوب شصت و دوم بخانی از ان سند الطلب مجعول است -

مکتوب شصت و سیوم بسید محمد در جواب استفسار او از دقائق -

مکتوب شصت و چهارم به محمد معصوم در بیان تکوین احوال او -

مکتوب شصت و پنجم بمولانا محمد هاشم در اظهار نیاز و استمداد طلبیدن -

مکتوب شصتم و ششم بفتح خان افغان در فضای صدور یافت —

مکتوب شصتم و هشتم بمدح علی الدین در فضا بفضا ر —

مکتوب شصتم و نهم ۶۹ بعبادت پناه میر محب الله در نعمت

مکتوب هفتادم بمرزا رحیم خان در شکارش

مکتوب هفتاد و یکم بخواجه محمد سعید در سرزنش تاب توسن او

ردی —

مکتوب هفتاد و دوم ۷۲ بمیر محمد نعمان در بیان آنکه دولت عبارت

از قرب الهی است —

مکتوب هفتاد و سیوم بخواجه کاشم بدخشی در بیان آنکه یکدام از

لی نفسنا خلق و نمال امرنا ظاهر در دوم مالمن —

مکتوب هفتاد و چهارم بمولانا عبدالغفار در بیان حقیقت تن

و فنا و بقا و صدور شدن عدم از حقیقه و صورت عارف در

نسبت محاورت بمیرسانیدن —

مکتوب هفتاد و پنجم بمقصود علی تبریزی در سوال او از کنز حقیقی

صدور یافت —

مکتوب هفتاد و ششم بخواجه ابوالحسن بدخشی صدور یافت

در جواب اعتراضات شیعه —

مکتوب هفتاد و هشتم بحضرت مخدومی زاده خواجه محمد معصوم

مکتوب هفتاد و هفتم برنداخسن برگی در بیان جواب اعتراضات
رد کہ بر کلام صوفیہ نمودہ بود —
مکتوب هفتاد و هشتم بدارا بن خان در بیان محبت و اخلاص
الخ —
مکتوب هفتاد و نهم بشیخ یوسف در جواب سوال او —
مکتوب هشتاد و بشیخ حامد نهاری در بیان آنکہ بر سبیل بعد
عین القضاۃ در تمہیدات مینویسد شما کہ خود میدانید نزد
ما محبت —
مکتوب هشتاد و یکم بہ محمد مراد در بیان اجتناب از شر خرقات
دنیای دنیہ —
مکتوب هشتاد و دوم بخواجہ شرف الدین حسین در اجتناب
از دنیای دنیہ —
مکتوب هشتاد و سیوم بمیرزا محمد در کیفیت این طایفہ علیہ
مکتوب هشتاد و چهارم بشیخ محمد بنگالی در بیان نسبت شیخ
رسی پیام و سلام —
مکتوب هشتاد و پنجم بشیخ نور محمد مدد در یافتہ —
مکتوب هشتاد و ششم بشیخ طاہر بدخشی در جواب کیفیت

او

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه مباركا عليه كما يحب ربنا ويرضى

الصلوة والسلام الاتمان الاكملان على حبيبه محمد وآله واصحابه واهل بيته

وكل ورثته وسائر من اتبع الهدى وعلى جميع الانبياء والمرسلين فالملائكة

المقربين كما يليق لعلو شانهم ويحرى امابعد فهذه مكاتيب مشتملة

لعلوم غريبة ومعارف عجيبة واسرار لطيفة ودقايق شريفة لا يكاد

يهتدى احد من العرفاء وما اشار اليها واحد من الاولياء مقتبسة من مشكوة

انوار النبوة ملاذ الحكام فذوة العلماء الراسخين المشرف بشرفية

المرسلين صاحب الولاية اعنى كنز الاسرار الالهية ومتحف

دقايق المتشابهات غريبة الاية العجيبة من آيات الرحمانية

مجدد الالف الثانى شيخنا وامامنا الشيخ احمد الفاروقى سلمهم الله سبحانه

على رؤس العالمين چون جلد اول مكتوبات صد ودهصد ويزده

مكتوب رسيده حضرت ايشان سلمهم الله سبحانه فرمودند كه بعضى

ازيشان كه موافق صد ويكم از دفتر اول است صلوات اختصاص بخاتم انبيا وسيد

الله سبحانه وتعالى تحية وثناء وبركة جل برهانه عليه وعلى
جميع اخوانه من النبيين والمرسلين والملائكة المقربين وعلى اهل الطاعة
اجمعين صلوتا وسلاما وتحية وبركة هو لها اهل وهم لها اهل كلما ذكره الذاكرون
وكلما ذكره الغافلون غفل عن ذكره وبعد الحمد والصلوت وتبليغ الدعوات
وارسال التحيات فقير حقير آمد محمد شريف كه نام فداين فقير ساخته بودند
احوى اغوى شيخ مرطار رسانيدند وخوشوقت ناخشد چون مضمون
حقايق ومعارف ارباب كشف وشهود بود درخت بفرحت افزود و
جزاكم الله سبحانه فقير نز موافقت صحيفه اشياء نموده ازاذواق
ومذاق اين طايفه عليه سخن درميان آورده بچند كلمه مصدع گشت
محذوما معلوم شريف باشد كه وجود مبدا هر خير وكمال است وعدم
منشا هر نقص وشرارة پس وجود مر واجب الوجود جل سلطانه را
وعدم نصيب ممكن بود تا هر چه خير وكمال يابد بايد باشد تعالى وتقدس
راجع باين ممكن را وجود ناقص كه دارد هر خير وكمال راجع باو داشتن
في الحقيقة شريك كردنست او را در ملك وملك حق جل سلطانه وهمچنين
ممكن را عين فاعل كفتن مخالفت ذات وصفات وافعال او تعالى وتقدس
وافعال او تعالى وتقدس سوء ادبست ولاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
نوشته كه كاس خسيس انتقش دشد دلى تسليت چه حال دارد

معقول وراء کل معلوم فسبحانه وراء الوراء ثم وراء الوراء
ثم وراء الوراء بست چگویم باتواز مرغی نشانه کز باغ بودم
اشیانه نز غفاست نامی پیش مردم نز مرغی من بود آن نام هم گم
فلا یصل حمد حامد الی جناب قدس ذاته بل منتهی جمیع المحامدون مراتب
عزته فهو الذی اثنی علی نفسه وحمد ذاته فهو سبحانه الحامد والمحمود
وما سواه عاجز عن حمده والحمد المقصود کیف وقد عجز عن حمده سبحانه
من هو حامل لواء الحمد یوم القیمة تحت آدم فمن دونه وهو افضل الانبیاء
واکملهم ظهورا واوفرهم سترة واجمعهم کمالا واشملهم جمالا واتمهم بدرا
وارفعهم قدرا واعظمهم ابهة وشرفا واقومهم وزنا واعظمهم طولا واکرمهم
حسبا واشرفهم نسبا واعزهم بیتا ولولاه لما خلق الله سبحانه الخلق
ولما اظهر الربوبیة کان نبیا وآدم بین الماء والطین واذا کان یوم
القیمة کان هو امام النبیین وخطیبهم وصاحب شفاعتهم الذی
قال نحن الاخرون ونحن السابقون یوم القیمة وبیده لواء الحمد
فخر وانا حبیب الله ولا فخر وانا خاتم النبیین ولا فخر وانا اول الناس خروجا
اذا بعثوا وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطیبهم اذا انصتوا وانا مستشفعهم
اذا حبسوا وانا مبشرهم اذا ایسوا الکرامة والمفاتیح یومئذ بیدی وانا
یعقوب کرامت داغم بر نشست این بس کرسی زدوریا کجا برنشستم صلوة

نسبی و اضافیست سم قاتل نسبت بانسان سرعت دارد که مزیل حیوة است
و نسبت بحیوانی که در ان سم مخلوقست الحیوة است و تریاق نافع
مقتدای ایشان در این امر کشف و شهود است هر قدر که ظاهر ساخته اند
دریافته اند اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی در این باب انچه زین
فجر ظاهر ساخته است متعرض و اینما باید اول مذهب شیخ محی الدین
بن العربی که امام و مقتدای متاخرین صوفیه است در این مسئله بیان
میکند بعد ازان انچه مکشوف گشته است و الخیر فی ما وقع فرق در
میان وجود منسوب بذوات حاصل که در وقت یکی بدیگری خلط
نشود شیخ محی الدین و متابعان او میگویند که اسماء و صفات واجب
جل و علا عین ذات واجب اند تعالی و تقدس و هم چنین عین یکدیگر اند
مثلا علم و قدرت چنانچه عین ذات اند تعالی عین یکدیگر اند نیز بسی دران
موطن هیچ اسم و رسم متعدد و مکثر ناظر و نماز و تباین نظر نیاید
مانع الباب آنها اسماء و صفات نشوند و اعتبارات وجهیت
علم نمایز و تباین پیدا کرده اند اجمالا و تفصیلا اگر چه این مطلب مقرر
اولست و اما تفصیلی است سه تعین ثانی تعین اول را سرت
می نامند و اما حقیقت محمدیه میدانند و تعین اول را حقیقت میگویند
و حقایق سایر ممکنات را اخذ و این حقایق ممکنات

عین سلطان عظیم الشان کرمش جبران و کمالات است تصور
نماید و صفات و افعال او بمیزه حضور اعین صفات و افعال جمله او
توهم کند علما ظواهر ممکن را وجود ثابت کرده اند و وجود واجب تعالی
و وجود ممکن را از افراد مطلق وجود داشته غایة مافی الباب
رفضیه تشکیک وجود واجب تعالی را از وی واجد تم گفته اند تا
موجب تشریک ممکن است با واجب تعالی در [illegible] فضائل کمالات و وجود
نباشد گشته اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا در حدیث شده است آمده
الکبریاء ردای و العظمة ازاری اگر علما ظواهر این دقیقه را گاه
گشته هرگز ممکن را وجود ثابت نمیکردند و چیزی از کمالات مخصوص با
حضرت جل علا باعتبار اختصاص وجود ممکن را اثبات نمیمودند
زنهار تو اخذ نا کنی بسبب اوهام ناقصه و افکار صوفیه علی الخصوص
متاخران ایشان ممکن را عین او واجب تعالی دانسته و صفات و افعال
او تعالی را انکاشته میگویند همه اوست همه از اوست
در دلق کرا و اطلس شاه اوست در انجمن گدا و خانقاه جمله الله
است نیست اوست این بزرگ مدار ان عمر چیدار تشریک وجود
نشیه کرده اما از وجود او وجود یافته اند و نقاب
اسم خدا میکشند هیچ چیز از ایشان نفس و ذات ایشان است اگر

اسما و صفات حقایق ممکنات اند غایة مافی الباب آن عدمات
در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند و این عکوس همچون صور
حالها در آن مواد پس حقایق ممکنات نزد شیخ محی الدین و همان اسما
و صفات هستند از در مرتبه علم نزد فقیر حقایق ممکنات عدمات اند
که بعضی از آنها مواد و اصول ظلی عکوس اسما و صفات که در
مرایای این عدمات در حامد علم ظاهر گشته باشد که شیخ مشار الیه
مختار جعل سلطانه هر کاه خواهد ماهیتی را از یکی از ماهیات مقرر بعضی
ظلی که پرتویست از حضرت وجود منصف کرداند بوجود خارجی یافته
بالجمله پرتوی از حضرت وجود بر این ماهیت مقرره انداخته مبدا آثار خارجیه
کردانید پس وجود ممکن در علم و در خارج در رنگ سایر صفات او پرتویست
از حضرت وجود و از کمالات ذاتیه او مثلا علم ممکن پرتویست از علم واجب
تعالی و تقدس و ظلی است از آن که در مقابل وجود منعکس گشته و
قدرت ممکن نیز ظلی است که در عجز که مقابل اوست منعکس شده و
همچنین وجود ممکن پرتو ظلیست از حضرت وجود که در [illegible]
بصفت منعکس گشته است بیت نباورد م از خانه چیزی
تو دادی همه چیز هست لیکن نزد فقیر ظل شیء عین شیء نیست بلکه
مشبه است و مثال آن خانه و عمل یکاردیکی هم نیست پس تو جز ممکن

صفات تمایز واجب الوجود تعالی و تقدس بما که نزد اهل سنگر الله تعالی
و تقدس تمیز باشند تمیزی که از قسم بچونی و بچگونگی بود و همچنین
این صفات از یکدیگر متمیز از تمیز بچونی بلکه تمیز بچون و بچگونگی
ذات تعالی و تقدست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[

واجب نباشد و عالم درمیان ممکن و واجب ثابت بود چه حقیقت
ممکن چیست شد عبارت از اسماء و صفات بران عدم منعکس
گشته است سطح و مثال ان اسماء و صفات است نه عین انها پس
همه اوست و هست نباشد بلکه هر ازوست چه انچه ذاتا ممکن است عدم
است که شرات و نقص و جهت عدم مناسبت است و هر چه از جهت کمالات
ما هیات است از وجود و خواص آن مستفاد از حضرت است
جل سلطانها و نهایت از کمالات ذات او سبحانه پس ناچار
او تعالی نور است نه زمین باشد و ماورا او سبحانه همه ظلمت بود
کیف و الا لعدم فی جمیع الظلمات بتحقیق این مبحث کما ینبغی در
مکتوبی که بنام فرزندی اعظمی رحمی در بیان حقیقت وجود و تحقیق
ما بیات ممکنات نوشته است طلب فرمایند پس عالم یا ما نزد شیخ
محی الدین عبارت از اسماء و صفات است که در خانه علم تمیز پیدا کرده
در حالت ظاهر وجود در خارج بنودی حاصل کرده است و نزد دیگر
عالم عبارت از عدم است که اسماء و صفات واجبی جل سلطانها
علم در انها منعکس شده اند و در خارج با یجاد حق سبحانه انعدامات
بآن عکوس بوجود ظلی موجود شده پس در عالم جنت و نار بعد از ورود
جل ظاهر گشت و چون عالم نه عابد بجناب قدس او شد و نه عاصی

والعدم پس علم بطور او نیز داخل حقایق ممکنات گشت پس
فرق درمیان این تحقیق و آن قول بود جواب برنج اعتبار
گفته است که صور علمیه را در ربط و لیت که بوجود
وی است بعدم دارد بواسطه عدم خارجی او
ای الوجود الخارجی عنده

ادراج یازدهم — حقیقت دیگر دارد و هم چنین
بعضی اعزه که اطلاق عدم بر ممکن نرفته است مراد از ان عدم
نه عدمی که بالا تحقق یافته است و او تعالی از ان اسماء و صفات
که در علم تفصیل و تمیز یافته اند و در مرایای عدمات منعکس گشته حقایق
ممکنات شده اند مراد است پس با علم او را سبحانه و تعالی
مناسبت نباشد ان الله غنی عن العالمین او را با عالمین و
متحد ساختن بلکه نسبت دادن این فقیر بسیار کریه
آن است تدبر فهیم باید. سبحان ربک رب العزة عما
وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین والصلوة
علی سید نا محمد و آله و صحبه اجمعین علی الدوام
ذات او تعالی و در تمیز صفات او تعالی از ذات و
وجوبست

وصفات وجود ظلی نیز متفق لیکن این فقیر وجود ظلی را در
خارج اثبات مینماید وجود ظلی نیز متفق لیکن این فقیر وجود ظلی
در خارج اثبات مینماید و ایشان وجود ظلی را در وهم و تخیل بے
بکار بندد و در خارج جز اصیت مجرده را وجود نمیدانند وجود و
صفات ثمانیه را که آرای اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم
بوجود خارجی ثابت شده است نیز جز در وهم ثابت نمیکنند علما
ظواهر و ایشان رضی الله تعالی عنهم دو طرف افتصار را اختیار
فرموده اند و حق متوسط نصیب این فقیر بوده که بان موفق
گشته اگر ایشان نیز این خارج را ظل آن خارج می یافتند از
وجود خارجی عالم انکار نمی نمودند و در وهم و تخیل اقتصار نمینمودند
و انکار از وجود خارجی صفات واجب الوجود نمیکردند و ندا کرد
علما را این مراکاه میگشت هرگز ممکن را وجود اصلی اثبات
نمیکردند و بوجود ظلی اکتفا مینمودند و نه آنچه فقیر در بعضی از مکتوبات
نگاشته است که اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت است
مراد جز معانی این تحقیق نیست زیرا که ممکن در خارج بوجود ظلی
بطریق حقیقت موجود است نه بر سبیل توهم و تخیل بمجاز گفتند
صاحب فتوحات که اعیان ثابته را در این مکتوب الوجود

امکان و جواز انفکاک صفات از ذات تو
و این معنی موجب جواز جهل و عجز است بر واجب را تعالی و تقدس
حل این اشکال آنچه بدین فقیر ظاهر ساخته اند است که حضرت
تعالی بذات خود موجود است نه بوجود
باشد آن وجود باید و صفات واجب
او تعالی موجود اند نه بوجود تعین باشد آن
موطن کنجایش نیست شیخ علاء الدوله آنرا بامکان و موجود
است انجا که گفته فوق عالم الوجود عالم الامکان الوجود و پس
نسبت امکان و وجوب نیز در آن موطن متصور نباشد چه
امکان و وجوب نسبتی است میان ماهیت و وجود و حیث
لا وجود لا امکان و لا وجوب این معرفت ورا طور نظر
و مکاشفت محجوبان عقلیه عقل از این معرفت چه در یابد و غلاز
انکار نصیب ایشان چه بود والا من عرف الله کیف
سیادت پناه بر سید محمد که در بحر
الحال چون متوجه اتحاد و وحدت است
دانند والسلام علیکم و علی من لدیکم یکشنبه
و معارف آگاه مظهر [illegible]

الدین اصطلاح معاوضه شریعه کار زدی محبت و اخلاص صادر
ده بود مدرسید و فخت فراوان رساند کرفت اخوان دین
سبب امید واریست در آخرة اللهم اکرم اخواننا الذین دفنا
را باهم ملحق بنا بعبدک سید المرسلین علیه و علیهم من الصلوة افضلها
و من التحیات اکملها سه انسر چه صوفی و سنی و
تمه اثار اصفات سبعه ثابته واجب الوجود بها و لقد سئل علی
اختلاف الاثار اصفات حقیقیه اند در خارج موجود اند و غیر ذات
اهل حق کفته اند سمعیم از روی مخالفه صحیح کی بوجود صفات در ذات
جل سلطانها قایل کشته است حتی کرماحزان صوفیه از ایشان
نیز انکار وجود صفات نموده اند و زیادتی صفات را بعلم
راجع داشته کویند سه از روی نقل همه کویند صفات با
ذات نه از روی تحقق همه عین و الحق کسمعی اهل حق رحمه
است و مقتبس هدایت از مشکوة نبوة و موید است بنور کشف و
ست غایة ما فی الباب اشکال مخالفان بوجود صفات دارند
ته صفات اکر بوجود باستقلال نباشند ممکن باشند
و ممکن بامکان ستلزم حدوث است لان کل ممکن حادث
عدم و قول بتعدد و ابیت ذات با تعدد صفت و ابصار تقدیر

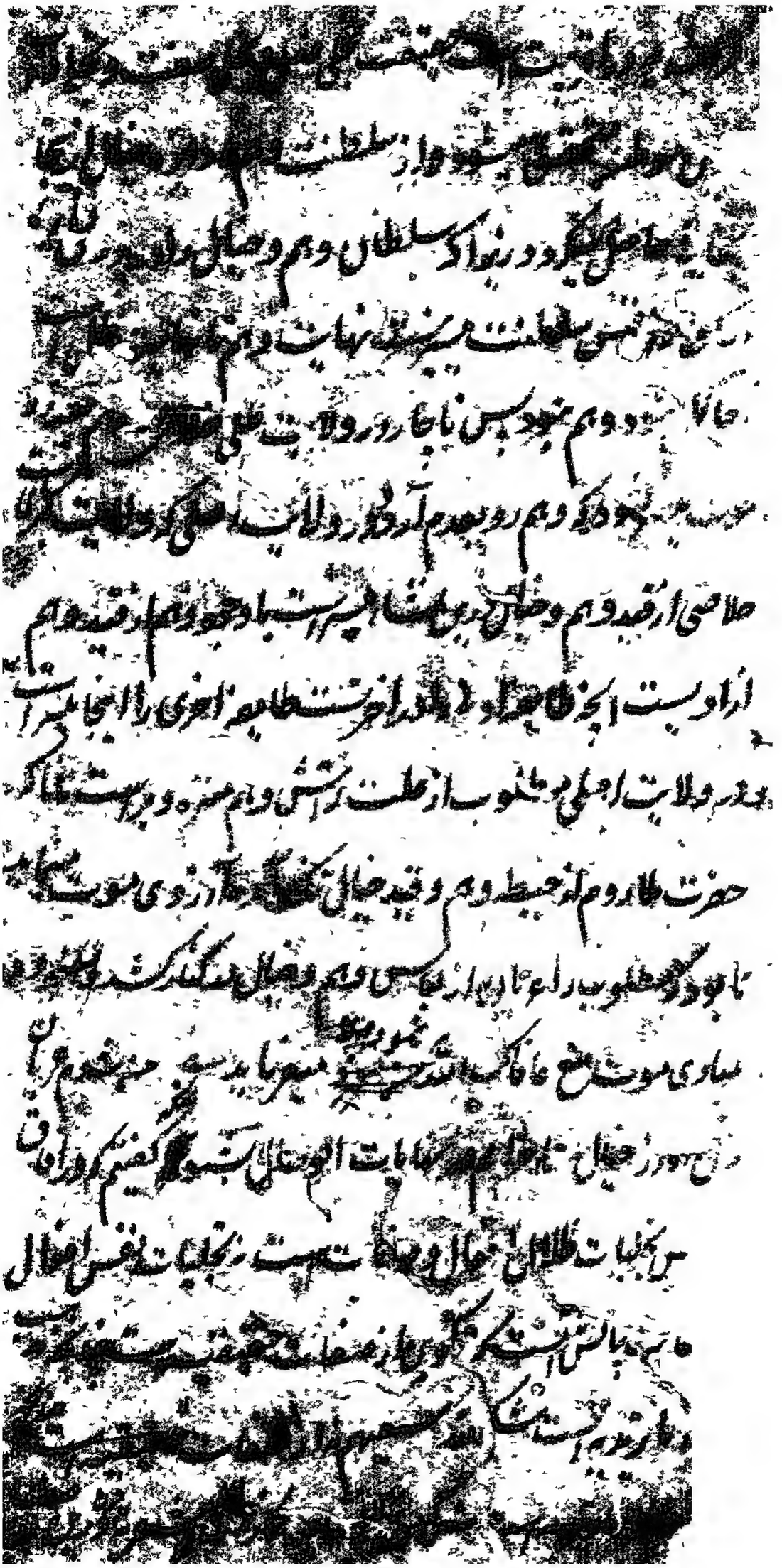

چون نسبت کسب زید از زید منتفی گردد و اضافه آن بزید مرتفع شود تا جایز
فاعل آن فعل حق را بداند تعالی و تقدس بلکه افعال مکلفین
طایفه را فعل یک فاعل بیند و می یابند و ظهور این را تجلی افعالی
می انگارند و انصاف باید داد که این تجلی فعل حق است سبحانه
تجلی صفتی. مثال این فعل است که از زبان متزل نموده اسم صفتی یافته
است بر تجلی فعل تجلی ذات دیگر را قیاس باید کرد و در تجلی ذاتی مثلا این
نموده اصل اصل انکاشته اند و بجوز و صحت دارام یافته باید دانست
که وجوب وجود چونکه نسبت و اضافت است ناچار در مرتبه فعل یافته
شود چون این نسبت تعالی مناسبت ندارد بلکه مختص بعالم
عالم هست تعالی و تقدس پس بود چه او مثل از فعل که بالا ذکر یافته
مناسب باشد اگر گویند این لازم می آید که وجوب در مرتبه ذات
و صفات تعالی و تقدس ثابت نباشد و ذات و صفات او تعالی
و تقدس واجب گفته شود پس وجوب از حضرت ذات بسلوب
سلوب بود چنانچه امکان و امتناع بسلوب تعالی مسلوب است
پس قسم رابع پیدا شد و سوای وجوب و امکان و امتناع
انکه انحصار عقلی ثابت شده است درین تحقیق شد گویم که
انحصار ماهیت راست نسبت بوجود و بحیثیت نسبت بماهیت الوجود

بهما الماهية حال الوجود الخارجي فزيد الموجود في الخارج مثلا قبل التعقل
ليس بخبري كما انه ليس بكلي بل عرض له الخبرية بعد الوجود الذهني
النظلي بل نقول جميع النسب والاضافات والاحكام والاعتبارات
التي تحمل عليه تعالى كالالوهية والربوبية والاولية والازلية
غير الصفات الثمانية الوجودية انما تصدق عليه سبحانه باعتبار
التصور والتعقل والافعالات من حيث هو غير منعوت بالعقل
ولا موصوف بالحكم فصاحب الشرع تعالى انما اطلق عليه اسماءه
والاحكام
كالا باعتبار التناسب والتشابه ليكون قريبة الى افهام
المخلوقات ويكون التكلم معهم على قدر عقولهم كما قال ربنا الوجود
في الخارج بدون ملاحظة وجود الذهني انه خبري على سبيل التشبيه
والتنظير ويكون حكمهم بالخبرية لزيد انه ذهنية حكمهم انه
كلي فكذلك الحكم بالوجوب في الوجود على الذات العلي اولى و
اسبق من الحكم بالامكان والامتناع والا فلا يصل الافتقار في
وجوب الوجود كما لا يليق بجنابه سبحانه تعالى امكان وامتناع فافهم
هذه المعرفة الشريفة العديمة فانها اساس الدين وخلاصة علم الذات
والصفات تعالى وتقدست نتكلم بها لسان العظام ولا وزن
الكرام واثر الله سبحانه هذه العبد بهذه المعرفة والسلام على من اتبع

لا انحصار كما في ذات الواجب تعالى وصفاته سبحانه فان ذاته
[illegible] وجود بذاته لا بالوجه عينا كان او زايدا وصفاته تعالى
[illegible] ثبوت ذاته سبحانه بمعنى ان يحلل فيها وجود ذاته تعالى وصفاته
[illegible] هذا هو الاظهر المنحصر غاية في الباب اذا تصور
[illegible] وتعقل صفاته سبحانه بالوجود والاعتبارات
[illegible] لكنه عرض لذاته سبحانه الوجود المتصور
اعلى الوجوب لذاته المناسب للائق بغناه تعالى وعرض
صفاته سبحانه في الوجود الذهني الامكان لما هو المناسب لها
[illegible] ايضا الا الذات فذاته تعالى وصفاته سبحانه في حد نفسها
[illegible] مرتبة الوجوب والامكان بل فوق مرتبة الوجود ايضا
[illegible] الوجود المطلق [illegible] الوجوب بالنسبة الذات تعالى
[illegible] الامكان بالنسبة الصفات تعالت وتقدست فالصفات
[illegible] حيث الوجود الخارجي لا واجبة ولا ممكنة بل هي فوق
الوجوب والامكان واما باعتبار الوجود الذهني ممكنة ولا يلزم منه
حدوث لما انه ليس لذواتها كالممكنات بل لوجود ذواتها
عليه وباسبابه المعتبرة كما قال ارباب المعقول من ان الكلية
[illegible] عرضان لمعانيها [illegible] وجود الذهني فلا يوصف

سه ان ایشانند در حجب تاریکه میدانند که حضرت حق سبحانه و تعالی
از بنده نزدیکتر است پس از بنده تا حق جل و علا در حجاب اقربیت سیر
منحلل است که وصول بقطع آن محو و فناست این سیر ثالث نیز
فی الحقیقه مثبت علم الیقین است هرچند در ظل
آمال از سایه ظلیت پاک و مبرا است زیرا که اسما و صفات حق
جل سلطانها فی الحقیقه ظلال حضرت ذات اند و ذات مقدس
مرجا شوب ظلیت است داخل انوار و ایات پس ایشان از سیر
علم الیقین بکسیر الخصوص بعلم الیقین ساخته اند و سیر دویم ازا
محصل عین الیقین و حق الیقین کرده و بسیر ثالث ب
نکته نادره علم الیقین تمام شود عین الیقین و حق الیقین هنوز
در پشت پرده است تا پس کی زگلستان من بهار مرا آرین الیقین
و حق الیقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند و که دریابد وجه دریابد این
معارف از حیطه ولایت خارج است ارباب ولایت در رنگ اسما
ظواهر را دراک آن عاجز اند و در دل آن قاصر این علوم مقتبس از
مشکوة انوار نبوت اند فعلیها الصلوة والسلام
بعد از تجدید الف ثانی رتبت وراثت نادره گشته اند و بدین
فضل موهبت یافته صاحب این علوم مجدد الف ثانی است کما لا یخفی علی الفطن

ثابت اند و اعتبار دوم آنکه قیام بذات واجب دارند تعالی و
تقدس باعتبار اول مناسبت بعالم دارند و مبادی تعینات اند
و باعتبار دوم از عالم مستغنی اند بسیج توجهی بعالم و عالمیان
ندارند و ایضاً در نظر کشفی باعتبار اول از ذات تعالی و تقدس
منفک نمی باید و اثبات ذات سبحانی و تقدس ماورا اجتماع نموده
اید و باعتبار ثانی ازینجهت اند و انفکاک متصور و ایضاً باعتبار
اول حجاب و اند تعالی و تقدس و باعتبار ثانی احتجاب مرفوع است
در نزد آنکه باصفی کرمایم بجامه باشد حجاب جاذبیت غایه مافی الباب
باعث بهر دو اعتبار حصول نفسی و حصول فنای حجاب ذات جاذبیت
هست اگرچند محسوس همان باعث است اما حجابیت مرفوع است
بخلاف صفات واجبی تعالت و تقدست که باعتبار اول حجاب اند
و باعتبار ثانی غیر حاجب و فرق میان این دو اعتبار آنست که
این بقدر وجود جذب قوی و سعت بر مسافت مابین این دو اعتبار
را نزدیک بیازده سال قطع کرده چنانچه علمای متقدمین بفرق این دو
اعتبار متفطن گشته اند و گفته اند حصول عرض فی نفسه بمثابه جسم است
اوست در جواهر و از علمای متاخرین بعضی بفرق این دو اعتبار
یافته اند و تحقیق نموده اند که حصول عرض فی نفسه عرض دیگر است و حصول فنا

فی علوم و معارف التی تتعلق بالذات والصفات والافعال
تلبس بالاحوال والمواجید والتجلیات والظهورات فیعلمون
ان هؤلاء العلوم والمعارف ورثة علوم العلماء وورثاء معارف الاولیاء
العلماء لا بالنسبة الی تلک العلوم فقط وتلک المعارف لب ذلک
القشر والله سبحانه اعلم ثم بدانند که بر سر هر مائة مجددی گذشته
است اما بعضی مائه دو کس بوده اند و مجدد الف دیگر چنانچه در میان مائه و
الف عمر بن عبد العزیز است و در مجددان اینها نیز بهمین قدر تفاوت بلکه زیاده از آن
در مجددان است که هر چه دران مدت از فیوض باستان ریسته بودند بواسطه
ایشان بخلق الله رسید و تا آن وقت بودند و بدلا و نجبا باشند
خاص کند بنده بصلحت عام را و السلام علی من اتبع الهدی
والصلوة علی المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات العلی
و علی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین و علی عباد
[illegible]
[illegible]
[illegible]

برکات مماثل صلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه
الصلوٰة والسلام برای این غرض بوده ملاحت و صباحت
هردو مبنی از حسن دانند تعالی و تقدس جمیع صفات نیکو حسن صفت
و افعال و آثار همه مستفاد از حسن و ملاحت است که کنه حقیقت
حسن ملاحت بحضرت اجمال [illegible] است که او را ملاحت گویند
است مر حسن را و صباحت دایر آن [illegible] حضرت ذات تعالی
و تقدس چنانکه بساطت است وصف ذات تعالی و بساطت دو
گونه در فهم ما در آید و آن اجمال و تفصیل که مدرک ما گاه در
الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر است و
که در حضرت ذات تعالی اثبات میتوانیم از یکدیگر جدا انداخت که عین
یکدیگر چنانچه بعضی گمان برده اند اما تغیری که در مراتب ذات
مرتبه ثابت خارج از حیطه ادراک ما است و بدون مدار دایره
افهام ما پس ملاحت و صباحت [illegible] آن مرتبه متغیر باشند چنانکه
یکدیگر از همدگر جدا بوند و محال لازم نیاید که [illegible] متعلق شوند از همدگر جدا
باشند و آنچه مقصود از تمثیل خود بیدا شد معلوم شد که
بحصول پیوست و مسئول از ارسال ما جابت قرین گشت الحمد لله
الذی جعلنی صلة بین المجد و مصلا بین الفقیر الجلل الحمد علی کل

دیگر آنکه عرض بقال نه حقه از وجد فقام فالوجود عرض القیام این
تحقیق مناخران که در عرض نهاده اند کو بارزه بود در برای عروج
منتهی وسیله بود از برای معرفت حاجتمندی بسیاری کدارد
تحقیقات کلامی و فلسفی در این سیر و سلوک مدد نموده است
و واسطه معارف الهی جل شانه علیه والسلام علی من اتبع
والتزم متابعته المستقیم علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات
اکملها علوم شش گانه که بنام علوم عقلیه و نقلیه معالمین
[illegible]

[illegible]

والسلام علی عباده الذین اصطفی اکنون که
مقصود از این رشته سخن است که ولایت محمدی بولایت ابراهیمی علیهما
الصلوة والتسلیمات منضبغ گردد و حسن ملاحت این ولایت
باجمال اصابت این ولایت ممتنع نشود و در فی الحدیث احی یوسف
اصبح و لما لم یجد ایده الضباع و انزاج مقام محبوبیت محمدیه درجه
علیا دارد مقصود از امر باتباع ملت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام حصول این درجه علیا بوده است و طلب صلوات

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى بل الحمد لله تعالى
ومحبت ذاتيه كه حضرت ذات تعالى و تقدس جود
سه اعتبار است محبوبيت و محبيت و ظهور كمالات
بخاتم الرسل است عليه وعليهم الصلوات والتسليمات سلم عليه
مافي الباب در جانب محبوبيت دو كمال است علي و انفعال فعل اصل
است و انفعال آن تابع ليكن افعال علت غائي است مر فعل را
هرچند در وجود متاخر است اما در تصور مقدم و ظهور كمالات
محبيت نصيب حضرت [illegible] عليه الصلوة والسلام
[illegible] است و الشيخ آمد عالبنا

حال والصلوٰة والسلام علیٰ خیر الانام وعلیٰ اخوانہ الکرام من الانبیا
علیہم السلام وچوں صباحت نیز رنگ ملاحت مشاہدہ گشتہ
لاجرم مقام خلت ابراہیمی صفتی پیدا کردہ است وبحیط حکم
مرکز نقطہ ملاحت باید دانست کہ مقام محبت مرتبہ ملاحت مناسبت
دارد ومقام خلت مرتبہ صباحت ومحبت محبوبیت مرتبہ
نصیب خاتم الرسل است علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلام ومحبت
خالص مخصوص بحضرت کلیم ما وعلیہ الصلوٰۃ والسلام وحضرت
خلیل ما وعلیہم الصلوٰۃ والسلام نسبت یاری وندیمی دارد
محبوبیت دیگر است یار وندیم دیگر کدام نسبت علیحدہ است
واین فقیر چون مرتبہ ولایت محمدیہ ولایت موسویہ است علیٰ صاحبہا
الصلوٰۃ والسلام والتحیہ وطن ومسکن در مقام ملاحت دارد
واسطہ علیہ ولایت محمدیہ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیہ
نسبت محبوبیت غالبہ ولبہ محبت مغلوب ومستور
ای فرزند تا وجود این معاملہ کہ خلقت من مربوط بودہ است
کارخانہ عظیم بجہ از موجود نباشد زیرا کہ پیری ومریدی مرا
نباورد اند ومقصود از خلقت من تکمیل ولایت وخلق نیست
تعالیٰ دیگر است کارخانہ زیرا کہ من مناسبت دارد وتعین

فوق مقام ومعادی نیست کہ خاتم الرسل را علیہ وعلیہم الصلوٰۃ
التسلیمات چرا ازین مقام خبر داد، کہ فرمود علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ
والسلام ربما اللہ وقت ما لا یسعنی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل و
در حدیث معراج کہ باین حدیث اشارت کردہ شدہ یا محمد
انا وانت وما سوای خلقنا لاجلک فقال علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ
والسلام اللھم انت وما انا وما سوای ترکت لاجلک محمد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وعلیٰ آلہ وسلم امروز چہ دریابند و بزرگی ایشان را و
چہ شناسند کہ محق و مبطل درین دار ابتلا متمیز است وحق با اہل حق
در روز قیامت بزرگی ایشان در ہمہ معلوم خواہد گشت کہ امام پیغمبران
باشند و صاحب شفاعت ایشان و آدم و ہمہ زیر لوائے ایشان بود
ایشان بود علیہ وعلیٰ جمیع الانبیاء والمرسلین من الصلوٰۃ افضلہا
ومن التسلیمات اکملہا جائز است کہ دران موطن خاص کہ فوق
مقام رضاست خادمی را از خادمان او شش جہت ایشان را بہ آنچہ
وجیہ جاہ ہند و لطیفہ محرم آن بارگاہ سازند سو بازگشت
کار ایشان بشود است یعنی مستلزم حرمت انبیاء است علیہم
الصلوات والتحیات چہ را بانجا و بعکس بہ سلامت
تابع را بامتبوع چہ حیث اصل متبوعیت و ما بہ الضبط

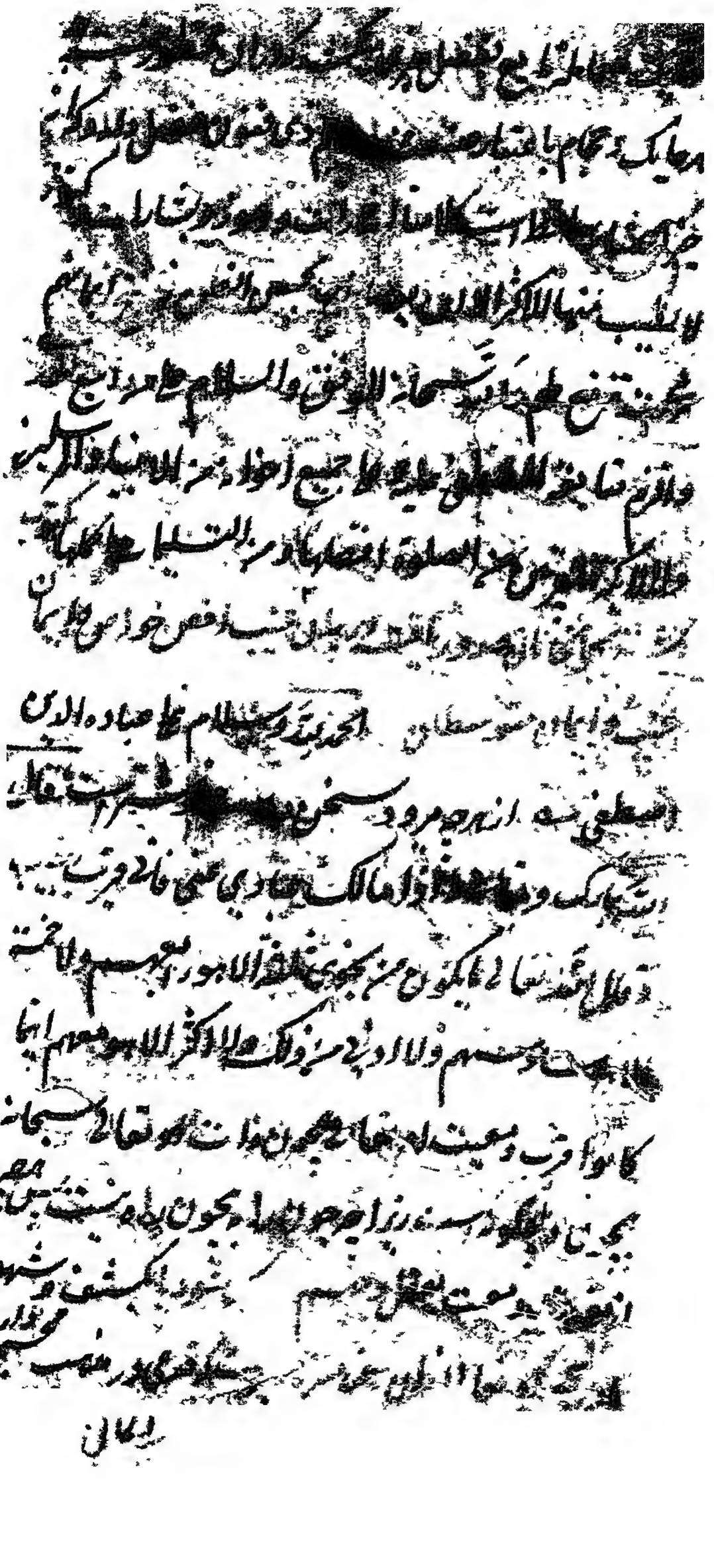

حق است سبحانه و تعالی و در الوهیت حضرت خلیل علیه
الصلوة والسلام میفرماید اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون
منحوت ما خواه بدست تراشیده باشیم خواه [illegible]
حق است سبحانه و تعالی بیان عبادت آنکه آنچه بچون
و چگونه است کردست عقل و وهم ما نرسد بدانکه او تعالی کی
دیده کشف و شهود ما را رسد و عقل و خیال ما
و نباید پس ایمان را بچنین خدای چون و چگونه جل شانه
که بطریق غیب چه ایمان شهود ایمان ما نیست تا
ایمان بغیر را با ایمان او تعالی بلکه ایمان بغیر است پس
سبحانه عز و لک ایمان بغیب وقتی میسر شود که
جولانگاه نماند و سیح چراگاه بخیال منقش نکرده
در اقلیم او تعالی منتفی است که از حیطه وهم و خیال برون
چه جندوره تلو و جولانگاه وهم انجا نشانند
خیال زده در داخل شود [illegible]
علیهم الصلوات والتسلیمات ایمان بغیب بغیب
علیهم الصلوات والتسلیمات [illegible]
[illegible] ایمان بغیب [illegible]

ن حضرت رسالت پناه ابوالقاسم محمد صلی
الصلوة والتسلیمات در بن شاه بزرگوار مشرف گشت از کلمه
کلمه اثبات در بن شاه نیز نصیب وافر یافت تا
کلمات باد از این بن شاه بجهت ایشان تمام گشت علیه وعلی آله
السلام وبعضی گفته اند بود که کلمات در حق
در بن شاه از آنات میماند ودیگر از امور معدوده سازند والسلام
علی من اتبع الهدی وادام متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة
افضلها ومن التسلیمات اکملها

ابو یزید بسطامی گوید اگر عرش و آنچه در عرش است در زاویه قلب عارف
نهند عارف را از فراخی قلب هیچ احساس نباشد و شیخ رحمه الله
گوید این سخن میماند و بدلیل آنکه آن ممکن است و میگوید چون
حادث بقدیم آید متقرن از اثر نماند پس عرش با همه عظمت
قلب عارف کی محل فضله [illegible] چون آن معرفت را بیان
واقع شود [illegible] محسوس شود

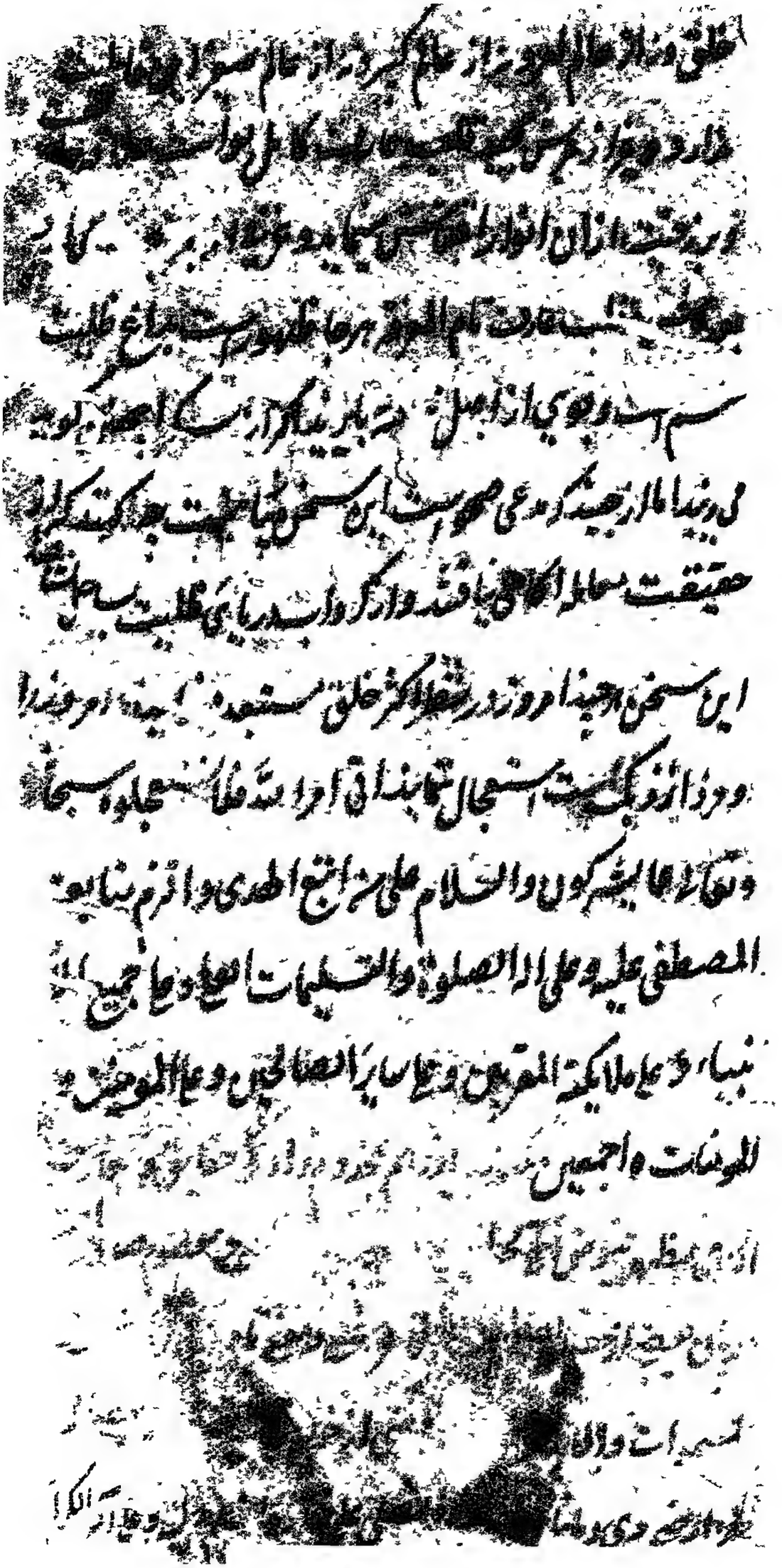

در رتبه علم چون تعقل کند ظهور او در علم به
شکل طویل یا قصیر عالم یا جاهل صغیر یا کبیر شاعر یا کاتب این همه صفات
در تعقل کی حجاب او خواهد بود این همه تقیدات کلیه مقید شخص او
نخواهد گشت چه رخت از علم بعین نکشد و با وجود
شهود کردن ظلیت با اصل او را باید صورت
علمی زید ظل است زید موجود خارجی را که اصل اوست اینجا صفات
حجاب ذات او نخواهد بود و محسوس شخص مستجمع صفات خواهد
گشت و همچنین معارف صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس
ظلال اند در تصورات مثالی وجود وصول با صل یعنی
صفات را منفک از ذات تعالی نخواهد یافت و شهود ذات منفک
از شهود صفات نخواهد بود تجلی صفات که از تجلی ذات جدا
ساخته اند و تجلی افعال علیحده دانسته اند همه در مقامات ظلالت
بعد از وصول با صل یک تجلی است که متضمن جمیع مثالی
زید را که می بیند شهود ذات و شهود صفات او
بیت در همان وقت که زید را می بیند می یابد که
علم و فضل و غیره که در او هست منفک از ذات نیست
زید را تعقل کند بعینه تعقل ذات او را ادراک

تعلق جسم در رنگ اجزا اند مر آن ظهور جامع را و چون آن ظهور
جامع لامکانیست بجهت است لاشرقیه ولا غربیه از انوار
کشف بهاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار صفت مادحه است مر آن
شجره مبارکه را و بیان صفاء تلألؤیت آن شجره است که ممثل
بهست نور علی نور یعنی ان بر و باحار جمه صفاء و خشنده
از و باد نموده است و در حسن و جمال ان افزوده چه کمالات
صفات باکمال ذات تعالی و تقدس جمع گشته است و حسن صفات
باحسن ذات تعالی مقرر شده باوجود تضاعف نور و کمال ظهور
یهدی الله لنوره من یشاء بل سلم یجعل الله نورا فما له من نور این
ظهور جامع که بخش انتساب یافته است مشهای مشاهدات و معاینات
و مجاشفات و نهایت تجلیات و ظهور است تجلی ذات بحت
یا تجلی صفات بعد از ان معامله بجهل قرار می یابد چنانچه مستمد از ان
و بیان خواهد آمد ان شاء الله تعالی و این ظهور جامع هر چند بنور و
بصفت و سمات ما سوی موطن حجاب ذات بحت
حجابیت و سمات ذات را تعالی و تقدس مخصوص بظهور است
ظلمت است زیرا که ظهور بی ظلمت مثل شعاع است و ظهور اصلی
[illegible] صفات مجا[illegible] فیض این نور

(وجه) هوا هو بود حجاب ذات خواهد گشت چنانچه گذشت نمی باشد که
مرئی در آخرت ذات مستجمع صفات تعالی و تقدس ذات
معرا از صفات زیرا که آن مجرد اعتبار است زیرا که ذات را از
صفات هرگز تجرید نیست و صفات از ذات هرگز منفک نیشند
بخلاف اعتبار کوینکه عارف کما یلیق بذاته تعالی
و تقدس اسلامی یابد بلاحظه اسما و صفات از مطلق
بگردد و عارف ذات احدیه تعالی هیچ مشهود او نماند پس تجرد
ذات از تعالی و تقدس از صفات باعتبار نظر عارف گشته
باعتبار خارج و نفس امر کما سبق تحقیقه اند تعالی و ایصار
ظهور جامع منتهای تصورات مثال است کما ذکر که معراز آن
رود هدر مرتبت مثال تصویر نیستوده نیافت چه در مثال امری را
تصویر نمایند که مشابهت و مناسبت بخارج داشته باشد اگرچه آن
مشابهت در اسم بود و امری که هیچ هیچ وجه در خارج
مشابه ندارد تصویر آن در مثال محال است کمالات فوق
این مثل اند هیچ چیز هیچ وجه با نهایت ندارد در مثال تصویر
آن نموده آید لیکن بخاست که دارد و علم حاصل میشود هر کرا است
عدم ادراک ذات ثابت است در ایجاد حاجت هیچ از آن مقام عزیز

وحدانیت را کہ بزرگ جزا دہ او آمدہ است مطالعہ کرد باید دانست
این معاملہ جزا دہ است امور دیگر در نک تحسینات زایدہ است در انسان
دو چیز اند کہ عرش ندارد دو عالم را ازان نصیب نیست در انسان جزا دہ
است کہ در عرش نیست وحدانیت است کہ در عالم کبریائیت و سبحانی
کہ بہیچ دیگر ذرات تعلق دارد نور است کہ مخصوص بہ عالم اصغر است
پس انسان انجمو بہ ایست کہ لیاقت خلافت پیدا کردہ است و بار امانت
بر دوش گرفتہ است از خصائص عرینہ انسان بشنو کہ معاملہ او بجای میرسد کہ
قابلیت مرآئینہ حضرت احدیت مجردہ پیدا میکند و چہ او آن صفات و شیونات
مظہر ذات احدیت میگردد تعالی شانہ و جل برہانہ حضرت ذات تعالی
و تقدس ہمہ وقت مستجمع صفات و شیونات است بچوں ذات
تعالی افکار کہ از صفات و شیونات نیست پاک است کہ انسان
کامل چون از گرفتاری ماسوای ذات احدیت تعالی و تقدس آزاد
گشتہ گرفتاری بذات احدیت جل سلطانہ پیدا کند و از صفات و شیونات
ہیچ ملحوظ و منظور و مقصود و مطلوب او نباشد بحکم الامر فوق الرجاء
او را یک قسم اتصال مجہول الکیفیہ بحضرت احدیت مجردہ پیدا شود
بود و آن گرفتاری کہ بذات احدیت جل سلطانہ او را حاصل شدہ
نسبت قرب مجرد [illegible] و در وی اثبات نمایند درین وقت

مشاهد اصل اند و متوجه اصل و گرفتاری با صل دارند شایبه ظلیت
در حق ایشان مقصود است انسان بیچاره درین شائبه کم است
که از دایره ظلیت قدم بیرون نهد و بتوسط ایای اینا
انتقاش میشود و ایجاد میکند بعد از وصول باصل پرتوی از عشقها
انوار اصل بدو در مرات قلب او تجلی ساخته بعالمش باز میگردانند
و ترتیب ناقصان باو حواله میدارند درین رجوع هم ترتیب اوست
و هم ترتیب دیگران زیرا که آن پرتو انوار اصل که بجزو او ساخته اند
در مدت رجوع اجزاء دیگر او را نیز منصبغ بر نگ خود میسازد و مثلون
بلون خود مینماید بهمچنانکه دیگران از نقص بکمال مرآت او غیب شهود
دلالت میکند و چون مدت دعوت و رجوع تمام شود و کتاب بر اجل
رسد شوق اصل پیدا شود و بدار رفیق اعلی از نهاد او سر بر زند
و از معلقات شش و از سته رخت از غیب شهادت کشد و
سلسله از کوشش باز کوشش آرد الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
ایجی صادق آید باید دانست که هر چند شاهد اصل است و شهود
انسان در مرات انقص است اما آن در مرات او در انسان کامل و ساخته اند
بلقائی بان رسیده و زو مستحق بازدیده بخلاف ملک که آن در
[illegible]

انسان کامل مرات ذات احد میگردد بحیثیتی که از صفات و شئونات
دران آیینه مشهود دوئی نمیشود بلکه احدیه مجرده تعالت و تقدست
وجودی ظاهر و متجلی باشد سبحان الله العظیم ذاتی که از صفات
تعالی که در ذات در مراة این انسان کامل علیه تجلی ظاهر و متجلی
و حسن ذاتی از حسن صفاتی ممتاز شود و این مرایت و مظهیت
غیر از انسان کامل احدی را میسر نشده است و حضرت ذات تعالی و
تقدس به آثار آن صفات و شئونات در هیچ چیز غیر از انسان متجلی
نگشته عرش مجید در عالم کبیر مظهر حضرت ذات مستجمع صفات تعالی
و تقدس و انسان کامل در عالم صغیر مظهر ذات احدیت که مجرد از
اعتبارات است این مرآئیت از اعجوبه های انسانست والله سبحانه اعلم
لا مانع لما اعطاه ولا معطی لما منع والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات العلی

الحمد لله والسلام
علی عباده الذین اصطفی ملائکه کرام علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
منتهی

بود اما از خارج آمده است حکم عارض دارد و انصباغ انسان بحرف
در و نیست حکم ذاتی دارد شان ما بینهما این کمال مخصوص بانبیاست
صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم اجمعین کرا دارد جواب
این نکته و [illegible] بر کرا با این دولت نسبتی هست
در اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات برکت صحبت این
دولت بیشتر میسر بوده و از غیر اصحاب کرام هر که را این دولت
قلیل بعد قلیل اقل است اگر بادشاه بود و سیر آرزو باید نمود و بحضرت
عزت مسئلت کرد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
بحرمة سید المرسلین خاتم علیه الصلوات والتحیات من الله
انمها واکملها

بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند بحضرت
شریفه کاز روی کرم صادر فرموده بودند احوالی از حضرت شیخ محمد طاهر
رسانیده خوشوقت ساختند از مزاج بابنده بود کوتاهی حصول
ملاقات بمکتوبات کاشتمال بر [illegible] باشند باید و میکرده باشند نحمد
کرما النصیحة هی الایمان بحضرت سید المرسلین علیه وعلیهم [illegible]

بان حاصل نماید آن انصباغ و تلون که انسان را بلون اصل مغیر شده
هست ملک ندارد و اختصاصی که خاکیان را دست داده فقد بیان احاطه
از درون نا برون تفاوت بسیار است اگر چه دولت درونی
کالجزء بود و دولت برونی کالکل درون در دولت و برون کلامنا
اشارة بشارة لخذ احواص شد از خواص ملک افضل گشته با وجود
اینها استحقاق جلوه پیدا کرده و الله یختص برحمته من یشاء و الله ذو
الفضل العظیم ... زمین زاده بر آسمان تاخته بر فلک و زمان را
پس انداخته این دولت انسان را بواسطه جزء ارضی میسر شده
هست و قلب که عرش الله گشته هست بدولت عنصر خاکست که حاصل
گشت و مرکز دایره امکان بلی بر زمین از پستی و بی سری این همه علو
رفعت پیدا کرده هست و فروتنی او را سربلند ساخته تواضع لله سبحانه
و تعالی و چون انسان بعد از تمامی مدت رجوع و دعوت
و بعد از انصباغ بصبغ اصل رجوع باصل نماید و متوجه جناب قدس
گردد اختصاصی و انبساطی که او را بانجا میسر شود یقین هست که دیگران را
نشود و قربی و منزلتی که او را حاصل گردد دیگران را نه او در اصل فائق
گشته هست بقا باصل پیدا کرده و نصیبی که اصل شده دیگران را نه
گویند را بی جویده انصباغ دیگران را بعد از دو هزار سال قائم

دو صحیفه شریفه در پاسخ برای مصایب نوشته بود انا لله
وانا الیه راجعون یاران و دوستان فرمایند که هفاد هفتار
هزار کلمه طیبه لا اله الا الله بروحانیت مرحوم خواجه محمد صادق ورثه
[illegible] و ثواب هفتاد هزار [illegible]
یکی بخشند و هفتاد هزار دیگر را بروحانیت دیگری از دوستان دعا
و فاتحه مسئول است نوشته بودند که در مکتوب اندراج یافته است
که صاحب منصب صاحب علم است محمدی ما فطب الا قطاب صاحب
علم است و اقطاب بقعات در ملک اجزای وی اند و دستگاه و
پای وی اند بعضی را علم بدارت خود بود و بعضی دیگر را بنود و نوشته
بود که فنای الله و بقا بالله کنون بدست نیامد چه توان کرد
که شما در صحبت کم بوده اید و این قدر یک دو بد کار حصول
بعضی از احوال شما اطلاع داده شود اکنون از هندوستان فنا
و بقا شما را شاهد میکنم و این دو حال که گفته اند در شما احساس
نمیابم و شما را کنار این معنی نمیباید مسافت بعیده در میان است نا
ما را مامور میشود اطلاع بر احوال مکنونه شما [illegible] مشایخ
در فنا و بقا سخنان گفته [illegible] بر و اشارات از خود کرده
[illegible] علم احوال نمی بخشد [illegible]

کرده نخواهند و مانا بعد الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
باعث تصدیع حضار ذوی الاحترام سلمهم الله تعالی سادات عظام و
قضات واماثل و موالی کرام بلده سامانه انکه شنیده
خطیب امتم در خطبه عید قربان نکته بین بر
تعالی عنهم ترک کرده و آیه مبارکه ایشان را نخوانده و خبر
نشنیده که چون جمعی با و تعرض نمودند بسهو و نسیان خود اقرار
نموده نزد پیش آمده و گفت که چه شد اگر اسامی خلفاء راشدین
مذکور نشده و نیز شنیده که اکابر و اماثل مقام درین باب باو
ورزیدند و بشدت بان خطیب بی انصاف پیش نیامدند
وای نه یکبار که صد بار وای ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی
عنهم اجمعین اگرچه از شرایط خطبه نیست ولیکن از شعایر
اهل سنت است که الله تعالی سهوهم ترک نکند از ابو
مرد مرک که دلش مریض است و باطنش خبیث اگر فرض کنیم
که تعصب و عناد ترک نکرده باشد و عمدا نشنیده بقوم فهو
منهم را جواب خواهد گفت و از مطان تهم که انقوا اسواء
اتهم چگونه خلاص خواهد شد اگر در تقدیم و تفضیل حضرات شیخین
متفق اهل سنت ار افضل است و بکر رضی

کرده نخواندند و بنا بر همین الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
باعث تصدیع حضار ذوی الاحترام سلطنت سادات عظام و
قضات و امرا و سوا د کرام بلده سامانه اگر شنیده شد که
خطیب امتیاز در خطبه عید قربان نام خلفاء راشدین رضی
تعالی عنهم ترک کرده و آیات و احادیث در اثبات آنها نخوانده و نیز
شنیده که چون جمعی باو تعرض نمودند بسوء و بهتان خود اقرار
نکرده بر دبش آمده و گفت که چه شد اگر اسامی خلفاء راشدین
مذکور نشده و نیز شنیده که اکابر و امرا در امر مقام درین باب با اهل
ورزیدند و بشدت و غلظت بان خطیب بی انصاف پیش نیامدند
وای نه یکبار که صدبار وای ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی
عنهم اجمعین اگرچه از شرایط خطبه نیست ولیکن از شعایر
اهل سنت است اگر الله تعالی سمعهم ترک نکند از ابوجهل
نمرود مکر کمی نیست و باطنش خبیث است اگر فرض کنیم
که تعصب و عناد ترک نکرده باشد و عمدا نشنیده بقوم منهو
منهم را جواب خواهد گفت و از مطان تهم که انقوا فسوا
انفسهم چگونه خلاص خواهد گشت اگر در تقدیم تفضیل حضرات شیخین
متفق اهل سنت را نافض است و در محبت

علیهم الصلوات والتحیات بس بمحبت ومودت احق باشد قال
الله تعالی قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وقال علیه
وعلی آله الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من
بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن
اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله یوشک
ان یاخذه این قسم کلی بود از ابتدا اسلام تا این وقت معلوم
کرده هندوستان نگفته باشد نزدیک است که ازین معامله
تمام شهر متهم کردد بلکه اعتماد از هندوستان مرتفع شود
سلطان وقت نصره الله سبحانه علی اعدائه الاسلام از اهل
سنت است وحنفی مذهب در زمان او انجمن دعوت نمودن
نهایت جرئت است بلکه فی الحقیقة معارضه کردن است با سلطان وخروج
است از اطاعة او والامر مع ذلک بحسب کرامی عظام اتمام
درین واقعه عذرا معاف دارند ومسامحه فرمایند قال الله تبارک و
تعالی لولا ینهاهم الربانیون والاحبار عن
قولهم الاثم واکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون قال تعالی
ایضا کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون
درین [illegible] تعالی [illegible] بدین مستعار الوزیر ساخته

حضرات شیخین مردود است نزد اهل حق خارج و دور است کہ ان
حقیقت کہ بکشمیر منسوب است این حبث را از مسلمان کشمیر
تذکرہ باشد معقول او باید ساخت کہ افضلیت حضرات شیخین
رضی اللہ عنہما بر دیگر ثابت شدہ است چنانچہ نقل کردہ اند ازا
جماعۃ از اکابر ائمہ کہ یکی از ایشان امام شافعی است قال الشیخ الامام
ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر ثم عمر علی بقیۃ الامۃ قطعی و قد
تواتر عن علی رضی اللہ تعالی عنہ فی خلافۃ وکرسی مملکتہ و بین الم
الغفیر بحضرتہ ان ابا بکر و عمر افضل الامۃ قالہ الذہبی ثم قال رواہ
عن علی رضی اللہ تعالی عنہ نیف و ثمانون نفسا و عدد منہم جماعۃ
ثم قال فضح اللہ الرافضۃ ما اجہلہم و روی عن البخاری الذی
کتابہ اصح الکتب بعد کتاب اللہ تعالی انہ قال خیر الناس بعد النبی
علیہ و علی آلہ الصلوۃ و السلام ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر فقال لہ محمد بن
الحنفیۃ ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین و امثال ذلک عنہ و عن
غیرہ من الاکابر الصحابۃ و التابعین کثیر شہیرۃ لا یکابرہا الا جاہل او
معاند لا یبدی انصاف بایدکہ ما محبت جمیع اصحاب پیغمبر علیہ
الصلوۃ و السلام و علی آلہ الصلوۃ و التحیات ما موریم و از بغض و بد
ان مجموع حضرات خنثی را کار چنی [illegible]

ورخنه در دین کردن از مهلکات است که جماعة مهدویه آنکه
علما اهل حق را باطل خود دعوت ننمایند و در اندک مدت
یکدوی زاد در رنگ کرکان از زمره بیرون نباشد زیاده چه تصدیع دهد
چون استماع این خبر وحشت انگیز در شورش او دور کفار و قحم
را حرکت نه دهند لهذا اقدام نموده معذور خواهند داشت والسلام
علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه
علی آله الصلوة والسلام و التسلیمات و التزم متابعة المصطفی
علیه آله الصلوة والسلام و التسلیمات و التحیات و البرکات

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی

سید اندراج یافته بود که درین حدود دو حادثه
است اول خادثه طاعون دوم حادثه قحط عافانا الله
تعالی عن البلیات نوشته بودند که ما خود این فتنه
عبادت و مراقبه عمدی کرده و باطن مشهور است
الله تعالی علی ذلک جواب آنکه اندراج یافته او در شهر
وفات قریب فعل کرده بیتوته کنان مسجون بجانب رحمة الله تعالی

رستمدار

ارباب ولایت قطب گویند و مراد حقیقت جامعه انسانیه دارند که
از عالم امر است و بر لسان نبوت علیها الصلوة والسلام و التحیة
قلب عارف عبارت از مضغه ایست که بصلاح آن صلاح جسد مربوط است
و بفساد آن فساد جسد منوط کما ورد فی الحدیث الشریف علیه وعلی
آله الصلوات والتسلیمات الوفیة حتی [illegible] علم
انجذبوا واتحدت فی المجد کل الاوهی انقلبت سمت قلب
لازم اطلاق او است از اینجا است که بایزید وجنید قدس سرهما
تعالی سر را بمعنی وسعت قلب جمع داده اند و عرش و ما فیه جنب
[illegible] مختزل داشته اند یکی قلب لازم اطلاق است
و بمقام قلب را گفتن بر سبیل است که جزو لایتجزی را گویند حق
جل شأنه است و در اینجا گنجایش نیست در بعضی اعتبارات
گفتن قلب را بجزو لایتجزی است دارد و شود آن جزو محذور نطق
رنگ طبقات سموات و ارض نظاهر میکرد و این معانی در نظر
نظر عقل است ولذا گفته اند [illegible] این مقدمه معلوم
گشته [illegible] حقیقت جامعه بوده است قلب
کمالات است ظهور تمام بحسب و فضل کلی در [illegible]
و نفخ یابد [illegible] چندگاه آن قلب را اوسع آنچه گفته اند در

مسخی است اما رفع کلمه طیبه مربوط بعمل صالح است و کریختن از معرکه
از کبائر کبیره است در رنگ فرار یوم زحف و کسی که در دین و باصبر
نماید و بدو از شهادت است و از قبیل فرار مذموم است و آنکه صبر نماید بدرد
از غازیان است و در قال ایمان مثل سقما و طاعنه و قتلت ندای
الموت اهلا و مرحبا چندان ورد است که بعضی در فرانون ساخته است
و صنف بدان هم رسیده و اقتصار بر اجوبه مذکوره والسلام

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
فقیر وی میگوید که صحیح است نزد جمهور شیخ مصطفی در باب
غزا بعضی از رسائل نوشته بود و مضمون آن این است که
بنده و اما الیه راجعون این وصیتها بظاهر حراجها بوده است و
بحقیقت ترقیات درجات بعنایت الله سبحانه تعالی که در
شاه را بها مرتب شده است عشر عشیر آن نیست که از ضعاف
اولیاء در آخرت متوقع و مامول است چه جای محمود زمان و عین
زمان چه جای شیخ عبد الحق و امثال ایشان رحمة الله علیهم
شیخ مرتب نام چه جای محمد اسمعیل الله یار علی تو بسکه در زمان

حکیم اعظم

جامعه است که از عالم امر است مقصود که از عالم خلق است و مرکب از
عناصر این فضیلت از کجا یافت جواب عالم خلق و فضیلتی که
بر عالم امر که ادراک عوام بلکه خواص از آن عاجز است
ظاهر است اینجا را این فقیر در رکنوپکه عالم مرحوم
اعظمی در بیان طریق نوشته است و اضح تر ساخته است اگر رتبه
ما نداز آنجا نشئی طلب حقیقت این مقصد بشنو عوام را
مضغه ایست که ترکیب عناصر اربعه بهم رسیده است و خواص را
بلکه اخص خواص را مضغه ایست که بعد از سلوک و جذبه و بعد از
تزکیه و بعد تمکین قلب و اطمینان نفس بلکه بمحض فضل
و کرم خدای جل سلطانه از ترکیب اجزاء عنصریه صورت یافته است
چهار جزء از عناصر و یک جزء از نفس مطمئنه و پنج جزء از عالم امر این
پنج جزء با وجود تضاد و تباین یکدیگر بقدرت کامله واجب الوجود
تعالی و تقدس صورت تضاد و تباین از میان برداشته جمع شده اند
و هیئت وحدانیه پیدا کرده اند اجزاء اعجوبه را حاصل نموده اند جزء اعظم درین
مضغه یعنی خاکست این بسته وحدانیه نیز یک جزء عنصر آمده است
و بخاک استقرار یافته است خاک بخود خاک تا بدید
نیست مظهر کل ای بلدیه الا تراب ولایت بدامان ا

حضرت ذات مقام او تقدس کمال تقلب و اضطراب
چرا بود و محتاج باطمینان برای جواب ظهور
پیدا کند و از شایبه شیون و صفات و اسباب جهل
پیدا کند و افکار تا بافت زیاده تحاصل این است که با وجود
این ظهور و با وجود این کمالات بس از کمال جهل حضرت طالب دلیل
بر وجود صانع نماید و در رتبه عوام بدلیل استدلال یا تقلید بفهمد
صانع تعالی پیدا کند بس تقلب و اضطراب مناسب حال آن
باشد و طلب اطمینان مر او را ضروری بود این فقیر در بعضی از
رسایل خود نوشته است که عارف صاحب یقین را بعد از رجوع
احتیاج باستدلال نیست و در این مقام معلوم شد که در عین حصول
و وصول احتیاج بدلیل است انجام سوابق حال کمالات
نبوت است علیها الصلوة و السلام و التحیه و انتظام مناسب
حال ولایت چون صاحب این تقلب را رجوع بدعوت نموده
شود قلق و اضطراب و تقلب و تلون قلب او بیشتر
خواهد بود هر گاه در عین وصول بواسطه جهل و حیرت محتاج
بدلیل است و در این مرتبه او را بدلیل استدلال بحسب خود تا بوسیله
استدلال بدلیل اطمینان نیابد آرام نگیرد یعنی گرچه

این علوم و معارف رسد کہ مقتبس از مشکاۃ انوار نبوۃ است
علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیہ ذلک فضل اللہ یؤتیہ من
یشاء واللہ ذو الفضل العظیم قلب کہ حضرت خلیل الرحمن علی نبینا
وعلیہ وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وعلی الملائکۃ المقربین الصلوٰت
والتسلیمات اتمہا واکملہا اطمینان آن ساز نمودہ است تمکین
مضمحل است چہ حقیقت این مضمحل ساختن علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ
والسلام تمکین و این تمکین نبود و نفس باطمینان رسیدہ زیرا کہ
این تمکین و این اطمینان در مرتبہ ولایت صحت می یابد
کہ نسبت نبوۃ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیہ
شان نبوۃ تقلب و اضطراب مضمحل است نہ تقلب حقیقۃ حامی
کہ آن منصب علام است وحضرت رسالت خاتمیہ علی صاحبہا
الصلوٰۃ والسلام والتحیہ کہ ثبات قلب طلب نموده اند و گفته اند
اللہم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی طاعتک مقصود ثبات مضمحل
است و در بعضی احادیث کہ در باب تقلب قلب وارد شده اند
نظر باحوال امتان اکثر از قلب معنی عام گرفته شود کہ شامل
حقیقۃ مضمحل بود و بر گنجایش دارد سوال این مضمحل
در قبضہ قلب عبدی المؤمن
شده باشد
حضرت

علی هذا القیاس جمیع اجزا او را از افراط و تفریط بجز اعتدال
و توسط آورده اند بعد ازان بمحض تفضل و کرم این اجزا را ترکیب
داده شخص بهمین ساخته اند و انسان کامل گردانیده قلب این
شخص را که خلاصه اوست و مرکز اوست و مرکز وجود او و مصنوع فیه
نموده اند بیت مصرع که باندازه عبارت در گفته آمده
است والامر الی الله سبحانه اگر ناقص گوید که هر انسان مرکب ازین
اجزا عشره است و از ترکیب اینها هیئة وحدانیه دارد گویم آری
ازین اجزا مرکب است اما آن اجزا مزکی و مطهر نگشته اند و بجذبه
و سلوک از دنس تعلقات ماسوی الله نگشته اند چنانچه گذشت
در هر انسان چون این اجزا متباین و متمایز اند و هر جزو را احکام
و احوال متمایزه است ناچار از هیئة وحدانیه نفعی ندارد اگر شیئی
پیدا کرده است اعتباریست نه حقیقی بخلاف اجزا انسان کامل
که از متباین و متمایز آمده ممتزج و مختلط گشته اند و احکام و احوال ایشان
زایل گشته بیک حکم قرار یافته اند پس ناچار هیئة وحدانیه در و
حقیقی بود نه اعتباری و در رنگ آنکه مجوزا از اوده مختلف زیست
سازند و مسخ نموده جمیع اجزا او را با یکدیگر مختلط کرده
ثابت کنند و از احکام هیئات یک حکم آرند فافهم و الله سبحانه اعلم

سر بمهد کوبار بین احیای میت کربای مصر چاه عمیق تاریک را برکرده
صفه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و نهاد عالی ارتفاع داده و نوری از آن
زمین و دیعت گشته است و منتصب داشته نوری بصفی و بکیفیتی در
رنگ نوری که از زمین مقدسه بیت الله ساطع و لامع است بیش از
زمین های اعظم [illegible] این نور از زمین بر روی زمین ظاهر
ساخته بودند و در زاویه زمین مسکای فقرا از آن نور داده نوری
نمودند ساطع که کردیا از صفت و شان نوری که ساخته بودند
از کیفیات مفرده بر او رزوی آن باشد که آن زمین مدفن او شود
و آن نور بر سر قبر منه لامع بود ایمنی از عذاب قبر زندی اعظمی که صاحب
بوده ظاهر ساختم از آن نور و از آن آرزو مطلع گردانیدم اتفاقا
فرزندی مرحومی به این دولت سبقت کرد و در پرده خاک در زمانی
آن نور مستغرق گشت لهذا لارباب الیوم یعنی ها از شرافت این
بلده معظمه است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیاء الله است در
آنجا آسوده است و از مدت ظاهر گشت که آن نور مودع لهو است
از انوار قدسیه اشعه نور کرامت تابش نموده در آن زمین افروخته
در رنگ انکه چراغی از مشکوة مانند فرزند قل کل من عند الله الله
نور السموات والارض سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام

ای برادر این همه کمالات که مر مصطفی را ثابت نموده است در
مقام قاب قوسین است که در ظاهر یکی از مظاهر منوهم است
هرچند اینجا ظاهر اصل است نه ظل ان که صورت باشد اما شخص
ظاهر از رنگ مرات پاک و مبرا است پس قوسین باشد و ماورا
ایمقام مقام اوادنی است که ظاهر در مظاهر یکی گفته است و امر زاید
اینجا در تحمل نیامد پس قوسین انجا مفقود باشد و جز یک رنگی
اینجا در تحمل نیامد پس قوسین انجا مفقود باشد و جز یک رنگی
در اینجا منصور نیافت که مناسب مقام اوادنی است و معاملہ ایمقام
علیحدہ است تمام ورق را بایک دوانیدنا از قوسین باز نه درخت
بدست شود کلمات اشارات و رموز و بشارات و کنوز از دست جانا
اللهم وصلی اللہ تعالیٰ علیٰ سیدنا محمد و اله و صحبه وسلم و بارک

الحمد للہ وسلام علیٰ عباده الذین اصطفیٰ بفضله
اللہ و بعد فحسبه تعالیٰ علیه و علیٰ الصلوٰة والسلام والتحیة دائر کلبده

سرہند

عبد الله بن الزبیر سه روز طاعون واقع شد و در آن طاعون
هشتاد و سه پسر از حضرت انس که خادم حضرت پیغمبر ما بوده علیه و
علی آله الصلوات و التسلیمات آن سرور رحلت او دعا برکت
فوت کردند و چهل پسر از عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهم
فوت شدند هر کاه این احوال بکام خیر الانام علیه و علی آله الصلوة و
السلام عرض معلوم فرمایند که اصحاب در کدام حساب در خواهند آمد
که طاعون آسمان سابق را عذاب بوده است و این رحمت را
شهادت و الحق جماعه که در بین و با میمیرند عجب حاضر و متوجه
و مناسب می آید که در این ایام باین جماعه ارباب بلا ملحق
شود و رحمت از زحمت بکذارد اخرت بکند این بلا در بین امت بظاهر
غضب است و باطن رحمت میان شیخ طاهر نقل میکردند که در
لاهور در ایام طاعون شخصی دیده بود که میکوفتند که در این ایام
میرد حسرت خواهد کشید بلی هر کاه که نظر باحوال این کذشتکان کرده
میشود احوال عزیز و معاملات عجیبه مشاهده میکردد یکی شهید در
فی سبیل الله بحضایص پیغمبر باشند محمد و ما سعارقت فرزندی
اعزی قدس سره از انحطاط حالت معلوم نیست که بمثل
این مصیبت مصاب شده باشد امر و سکری که حضرت حق سبحانه

علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین مکتوب بست و سوم محرم
زادہا اللہ خوف و تعظیم و الصلوٰۃ والسلام علی رسولہ و آلہ و اصحابہ
مصحوب ... بخدمت گرامی ... رسید و از مضمون
... و از ... علیہ ... نفس ... و از
... و مرتب ... علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ... و
... بود ... و ... این طریقہ علیہ ... باب ذلک
... الحمد للہ جمیع ... الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
یعنی ... بفرزندی اعزی اسلمہ اللہ سبحانہ و تعالیٰ ... و سایر
اہلیہ بودہ ... آبا و اجداد ... سنت سنیہ بہت علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ
والسلام والتحیۃ و اجتناب از بدعت نامرضیہ اسلام و دین آوان عزت
... گاہ ... و مسلمانان عزیز گشتہ اند و نامیرو مذہب زشت
... بحمدہ تعالیٰ کہ اللہ کوی ... زمین نخواہد ماند و نقوم الساعۃ علیٰ
... الناس سعادتمند کسے است کہ ... بہت اجتناب نماید
... و امامت بدعتی از بدع مستقذرہ ... این اوقات
... سوال از بعثت جمیع البشر علیہ علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام
... علامات قیامت و تواریخ ... و بوسطہ
... و بدعت ... شاہ
عبد اللہ

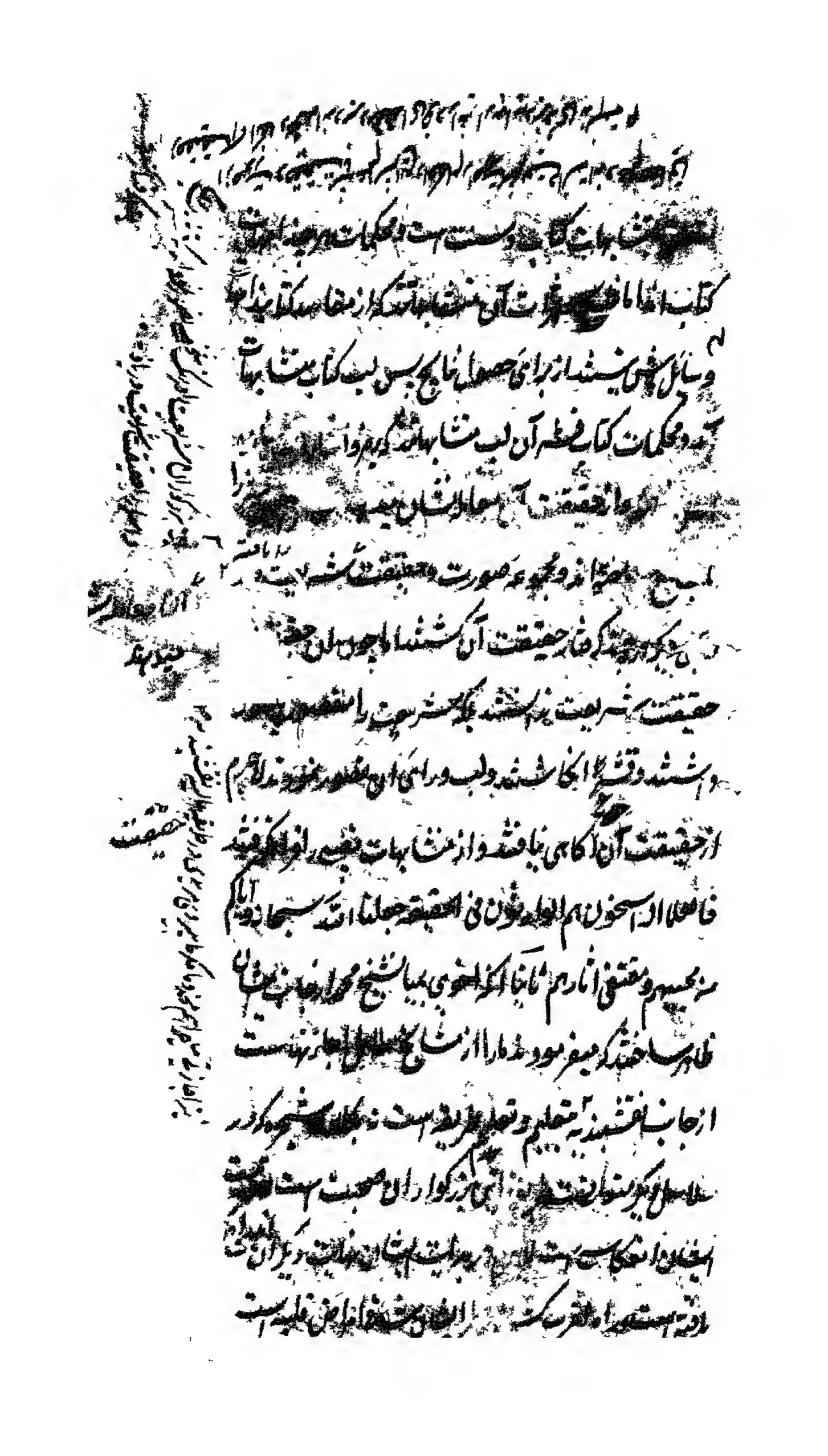

وتعالی در بن مصیبت این ضعیف قلب را کرامت فرموده از
اجل نعم و اعظم انعامات از حضرت حق سبحانه و تعالی مسالت مینماید
که جزا این مصیبت بعد با حضرت باشد و در دنیا بصبح ازان جزا
ظاهر شود و هر چند امید است که این مسالت از تنگی سینه است والا
اولیاء راجع در رحمت فقد البصرة والاولاد المسلمین لاجوا
الله و انا عائدون و عما سلامة الخاتمة و العفو عن الزلات اللاتی
لا بد منها و الخاطر من التقصیرات التی شبه من البشریة رشاء غفر
الکافرین فقد تبوا سرا فاتنا امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم
والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی منکم و منا نرجو من الله سبحانه و تعالی
[illegible]

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی

العلماء ورثة الانبیاء در مدح علماء عظام کافیست علم وراثت علم
شریعت است که از انبیا باقی مانده علیهم الصلوات والتسلیمات
و علم شریعت را صورتست و حقیقتی صورتش آنکه منصب علماء
ظواهر است که تعلق بجمیع مکلفین دارد و سنت و ادب و
حقیقتش آنکه منصب علماء باطن است رضی الله تعالی عنهم کما

ولم يعلموا ان الاحداث بعد الاكمال والاتمام وحصول الرضا بمنزل
من الحسن فماذا بعد الحق الا الضلال ولو علموا ان الحكم المحدث
في الدين الكامل مستلزم بعدم كماله ومبني عن عدم تمام النعمة لما اجترؤا
عليه زنبالا تواخذنا ان نسينا او اخطانا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[

بازی باید کرد نصرت سنت فرماید و بهمت بدعت کا[illegible]
موجب کبت و تعظیم بدعت باعث هدم اسلام [illegible] فرصاحب
۱۱م
بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام شنیده باشند بهکی مت و کما
نهمت متوجه آن باید نمود که ترویج سنتی از سنن نمود
رفع بدعة از مدعا کرده شود و هم وقت حضور صاحب آن دوان صعف
اهل اهانت مراسم اسلام منوط بترویج سنت است
بدعت کند نخستان در بدعت حسنه [illegible] فرموده
[illegible] گذشته اند اما این عبارت بدین مسئله بایان نمود
عبارت دوم صریح فرد بدعت را حسنه نمیداند و هر ظلمت و کدورت را
احساس نمیماید قال علیه و علی آله الصلوة والسلام کل بدعة ضلالة
و می باید کرد درین غربت و ضعف اسلام سلامتی منوط بایان
سنت است و خرابی مربوط بتحصیل بدعت هر بدعت که باشد
بدعت را در رنگ کلند میداند که هدم بنیاد اسلام نماید و سنت را
در رنگ کوکب درخشان می باید کرد شب دیجور ضلالت را نمی
فرماید علماء و فقراء را حضرت حق سبحانه و تعالی توفیق داد که
بسنن صحیحه بدعت نشانند و باثار صحیحه بدعت منسوخ
گردانند اگرچه آن بدعت در [illegible] در رنگ خلق صحیح روشن در آید

وعید ما در حق این جماعه وارد شده است و تهدید ما آمده و چون
نماز درست شد امید عظیم است برای نجات میسر گشت چون بر بساط
و معراج عروج با تمام رسید به بزم عظمای صفا لبان از
[illegible] والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی
[illegible] المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات الی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی پسندیده بودند که تو در مکتوبات
و رسایل خود نوشته که ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی و فضل کلی
مرظهور عرش است و در حدیث وسعنی آمده لا یسعنی ارضی و لا سمائی
ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن ازین حدیث لازم می آید که ظهور قلبی اتم بود
و فضل او در اثبات باشد محبت انار الله برهانه ازین مقتضی بر مقدمه ست بدانکه

است و سر خیرات و برکات و در تعلیم غیر سنت حضور و نظر است
ما علی الرسول الا البلاغ بران ماند احضرت حق سبحانه و تعالی از ما
جز از جهد ها و کرم او پس ماندگان را بیان امور مبتدعه و ضلالت
نکردند و تقلید جهود ها در ظلمات مهلکه نیفتند احمد و محمد
زاده نمودند و بیزار از اتباع شریعت علیه و علی آله الصلوة و السلام
جه و بیزار عمل بخریت هدایت نفرمودند الا بر وفاق
و اتباع و بیش طاق و صول ایشان بر مقصد گشت است
سماع و رقص را بنشت زده اند و وجد و تواجد را بگشت
شهادت دو نیم خانه مکشوف و مشهود دیگران نزد این بزرگوار
داخل ماسوی است و معلوم و متخیل انها قابل نفی معاملات این اکابر
ماورا دیدود انش است و در ماورا معلوم و متخیل است و ورای تجلیات
و ظهورات است و ورا مکاشفات و معاینات است انتهای دیگران
در اثبات آن و همت این بزرگوار ان در نفی ماسوای دیگران تکرار کلمه نفی
و اثبات برای آن میکند تا دایره اثبات وسعت پیدا کند و تمام
عالم که بعنوان غیریت میدهست بتکرار کلمه توحید بعنوان حقیقت
کعبه مطلق چنانچه حق تعالی و تقدس خلاف این بزرگوار
که مقصودشان از تکرار کلمه طیبه لا الا الله وسعت دایره

حاصل است کلا بلک این شمایل مخصوص باکابر اکابر این طریقه
علیه است کرکار را نهایت انتهایت رسانیده اند و مبتدیان
رشید کرباین اکابر نسبت ارادت درست کرده اند و مراعات
اداب نموده اند و اندراج نهایت در بدایت و رجحان نهایت
بخلاف مبتدی این طریق کرشیخ ناقص این طریق رسیده اند و اندراج
نهایت در بدایت و رجحان او نهایت رسیده است در
حق مبتدی نهایت چگونه متصور شود ع ازکوزه برون همان تراود
کدر دست کجاست اثار اطریق این اکابر طریق اصحاب کرام
رضی الله عنهم ارضوان و این اندراج نهایت در بدایت ازان
اندراج است کدر صحبت خیر البشر صلی الله علیه و علی اله الصلوة و
السلام آن میسر میشد و در انتظام است کدیکر از اصحاب کرام و این
فیوض و برکات همان فیوض و برکاتست کدر اول بنی
پیوست ار چند در ظاهر آخر از اول دور است نسبت بتوسط امانت
الحقیقت آخر باول از وسط نزدیک تر است و منصبغ بصبغ آن
خوسطان ازا یا دور اند بلکه اکثر از متاخران نیز معلوم میشود
کر بحقیقت این معانی وارسند والسلام علیکم و علی سائر اتباع
الهدی و التزام متابعة المصطفی علیه و علی اله الصلوة و التسلیمات العلی

بار است جمعی از ان طایفه ذکر اسم الله اختیار نموده اند و با
اکتفا نموده و بصفات فرود می آیند و ملاحظه سمیع و بصیر و
علیم مینمایند باز بر سبیل عروج از علیم و بصیر و سمیع باسم الله
میروند چرا اسم الله تنها کفایت نمیکند و قبله توجه جز احدیه ذات قادر
نزد انیس الله بکدام عبده نص قاطع است علی ما سئل
و ذکر هو بهر طایفه است بالجمله نظر همت بذکوران این طریقه
علیه بلند افتاده است بهر نسبتی و در هر قالبی ثبت نمایند
نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است و نسبت
طریقه ایشان حکم منتهی طرق دیگر یافته و در ابتدای سفر ایشان در وطن
مقرر شده و خلوت در انجمن بجلوت و دوام حضور بغفلت
شان آمد ایشانند که زینت طالبان مربوط صحبت علیه ایشانست
و تکمیل ناقصان منوط بتوجه شریف نظر ایشان شفای امراض قلبیه
است و التفات شان دافع علل معنویه یکنوع ایشان کار
صد اربعین میکند و یک التفات شان برابر ریاضات
سنین ست نقشبندیه عجب قافله سالارند که بدرقه
بهان بجرم قافله را سعادت آثار ایشان و حسن توجه شان
این اوصاف و شمائل جمیع اساتذه و تلامذه طریقه علیه نقشبندیه

مکتوب بست و پنجم بخواجه شرف الدین حسین صدر یافته در جواب آنکه
هر عمل که بر وفق شریعت غرا کرده آید داخل ذکر است اگر به جمع و نشر
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که فرزندی
اعزی محبوب مولانا عبد الرشید و ملا جان محمد ایصال داشته
بودند رسید ایشان و مبلغ نذر بنظر رسید جزاکم الله سبحانه جزا
جمیع بر صحت شما فرخت فزاوان رسانیدای فرزند عزیز صحت عبادت
است و صحت و فراغ مغتنم شمارد اوقات را بذکر الهی جل شانه صرف
باید ساخت هر عملی که بر وفق شریعت غرا کرده آید داخل ذکر است
اگرچه بیع و شرا بود پس در جمیع حرکات و سکنات مراعات احکام
شریعه باید بود تا همه ذکر گردد چه ذکر عبارت از طرد غفلت است و
چون مراعات اوامر و نواهی در جمیع افعال نمود آینه از غفلت امر
و نهی آنها بجائی میرسد و دوام ذکر او تعالی حاصل گشته این
دوام ذکر و رای یادداشت حضرت خواجه است قدس الله تعالی
اسرارهم که آن مقصود بر باطن است و این مدد ظاهر نیز بمنشاء
گرچه متعسر است و فقنا الله سبحانه و ایاکم لمتابعة صاحب الشریعة
علیه و علی آله الصلوة و التحیة و السلام مکتوب بیست و ششم بخواجه شرف الدین
احمد صدر یافته در جواب کتابت او که از بخارا نوشته بود

مکتوب بست وچهارم بنام مخدومزاده صاحب [illegible]

آرزومند [illegible]

بسم الله والحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مراسله
شریفه که از کمال اغتنام وسعادت مرسل داشته بودند موجب
فرحت فراوان گشت نسبت رابطه نموده شمارا صاحب رابطه
میداند وواسطه فیوض انعکاس میشود شکر این نعمت عظما
باید آورد وقبض وبسط هردو بارد وی طریان این راه اند نقبض ولکن
نشوند وبسط خوش حال گردند از زدی آن بوده بودند که در جمع
ذرات مشاهده جمال لایزال میشود محبت اطوار ابدی در آئینه
چکاره در روی ما وهم ما حاضر او خواهد بود جمال لایزال در مرات ذرات
مشاهده نمودن از قصور نظر است ذرات را چه مجال که مرآتی
آن جمال گردند آنچه در مرایای ذرات مشهود میگردد ظلی از ظلال
بی نهایت آن جمال است اورا تعالی وراء الوراء باید طلبید وبرون
از ما فانی والف ها باید طلبید نسبتی که الحال بنما دارید فوق
منتهای تمنا است زنهار تقلید مردم پست میل نکنند وتمنای زخارف
از اوج تخصیص نه نابند کار خانه این اکابر بقیه ست ان الله سبحانه
یحب معالی الامور ویکره سفسافها جنکم الصورة والمعنویة

مخصوصیت بعد از ارسال مکتوب کرامی خواهد یافته باشد
و بنابر اتزع فلونا بعد از دیشنا وهب لنا من لدنک رحمة انک
انت الوهاب اما فقیر میداند که وصیت ایشان بی حکمت نخواهد بود
و امید است که عاقبت محمود خواهد داشت اما افسوس است که این
قسم طلبه که شمه از ان از مکتوب ایشان مفهوم میگشت برباد رود
و همدران بیجائی ان نشیند بروستان و هواخواهان را بیفه
بسیار کی بهتر جائی است که ماتم ان دارند مکرنا اگر کار بمجرد
تلقین تمام است مبارک باشد نزد فقیر ذکر تلقین در تنگ تلقین
الف بائت مرصیا زا تعیین تعلیم و بائت اگر در تعیین تعلیم تحصیل
که مسلوبه است چه حاصل امید متوقع از کرم و التفات شما است
که بلطف دادر ا بگذارند و بجمیع یاران بمساوات اشتیاق
گفته باد چه بسیار نماید والسلام
[illegible]

ادای سلام اوست [illegible] بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ
التحیات میرساند مکتوب شریف که بعد از مدت مدید ارسال
داشته بودند رسید موجب فرحت فراوان گردید حضرت حق
سبحانه و تعالی بجمعیت ظاهر و باطن مستجاب و عزیز دارد فقیر در این مدت

می آمد و در اثنای مکتوبت ذکر جنون تعلیم [illegible]

الحمد لله وسلام علی عباده الذین

اصطفی صحیفه کرمت که بمصحوب فاضل کشمیر کرم کرده ارسال نموده

بودند بمطالعه آن مشرف گشت چون متضمن جزئیات حضرات مخدوم

بود و فرحت بخشید جزاکم الله سبحانه جزا مندراج یافته بود که مخدوم

زاده کلان و خواجه جمال الدین حسین بواسطه نرم تلطیف میانشیخ

الداد از انجا بوانسند رسیده مخدوم ما هنوز از بین قسم لطف

بوی جانب داری می ایدوازین طرح وضع [illegible] مفهوم میکرد انا لله وانا الیه راجعون مخدوم زاده کلان با

شرم وصیت والد بزرگوار خود میکردند و شرم توجه والده

که در حضور ایشان نسبت بهر دو مخدوم زاده باهر حضرت ایشان

واقع شده بود نیز میکردند میانشیخ الداد با وجود دعوی

پرسش پاسخ درین امر جرات مینمودند و ملاحظه وصیت و

[illegible] شما نوشته بودید جمع و صواب خواهد بود اما مکتوبی

که مخدوم زاده کلان بمصحوب برادر عزیز خود ارسال داشته بودند

متضمن کمال تواضع بود و مشتمل بر ربط طلب و شوق عبارتها

و این مکتوب باختیار نمودند بود و شکایت جنون طلب ایراد این عبارات

عدمات باشند شرف وکرامت ازین زمره علیه مسلوب ومعدوم بی
کردد چرا مسلوب ومعدوم کردد چرا مسلوب ومعدوم کردد او
تعالی بحکمت بالغه وقدرت کامله خود ان عدمات را بحسن ترتیب
خود مرایای عکوس اسما وصفات خویش ساخته بشرف نبوت و
ولایت مشرف کردانید وبظلال کمالات خود متحلی کردانیده معزز و
مکرم ساخت چنانچه ان زاد ارزانی مهین خلق کرده بدرجات علیا رسانید
العجب شرف وکرامت انسان را در نظر آورند وتنزیه وتقدیس
واجب را تعالی وتقدس از دست ندهند میکویند تعالی وتقدس
ازین سخنان تحاشی نمینمایند وحقایق عدمیه مرانسان را بحق
نمینمایند واز ان تحاشی دارند حضرت حق سبحانه وتعالی بصفات
وکمالات خود آنرا متصف یافته بود که سخن اجماع را بسر ابداع ارتفاع
نمیتوان نمود سخن مبدع مقبول همه اوست را بدانیم مقبول همه انست
مجمع علیه علماست تا این زمان کرده طاعت وشناعت بصاحب
فصوص منسوب بواسطه همین مقوله است که همه اوست
کویند حاصل معارف فقیر که نوشته است همه اوست که مقبول
شرع وعقل است فقیر که موئید کشف والهام کردد وشیخ
عفا الله عنه بعد از ذکر اقرار اطاعت در مقام شفقت امده نوشته اند

سه مکتوب شما نوشته است از انجمله یک مکتوب شما رسیده است
مسافت عید عذر نمایند و مکتوبی که شیخت ماب شیخ عبد العزیز نوشته
بودند مصحوب مکتوب شما نیز رسید و آنچه اندراج نموده بودند
بوضوح انجامیده اند اندراج یافته بود که اگر حقایق که صور علمیه اند
عدمات باشند که اضداد صفات اند لازم می آید حصول آن
عدمات در ذات تعالی و تقدس و هو سبحانه منزه عن ذلک عجب
شبهه است بیدا شده که حضرت حق سبحانه منزه عن ذلک عجب
شبهه و کیفیه را میداند بکدام ابهار در ذات او تعالی حصول
یابد و بهیچ کدام اتصاف ندارد بدین صورت حصول از کجا پیدا
شده نیز اندراج یافته بود که حقایق ممکنات باید که وجودی
و ثبوتی باشند نه عدمی که حقایق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات
است پس وجود و ثبوت علمی دارند که در حقایق درکار است باید
این اغراض اول شیخ محی الدین بکنند که کشف الاعیان ثابت
بوجه عجب کار است اینجا حقایق عبارت از ارواح و نفوس
ممکنات دانسته و اعیان ثابته و معلومات الله دانسته بر
اندراج یافته که انبیا علیهم الصلوات والتسلمات و اولیا علیهم
الرضوان و سایر افراد انسان را که از ممکنات اند حقایق ابدا

آب بدان کل مرتبهٔ تا دلیل این چگونه باشد بدانند که در خدمات طبقهٔ حضرت
آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چنانچه ملائکه کرام را علی نبینا و
علیهم الصلوة والسلام دخل داده بودند روح او را نیز قدس سره
دخل داده باشند و حضرت ابریزی با وی برده و بعد از استکمال
عنصری او بلکه بعد از کمال او بر بعضی او را اطلاع داده باشند چرا
که حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح مجرده را قدرتی بدهد که افعال اجسام صادر
نماید از این قبیل است آنچه بعضی از کبراء از افعال شاقهٔ خود خبر داده اند
که پیش از وجود عنصری بقرون متطاوله صادر شده بودند آن صدور افعال
از ارواح مجرده ایشان بوده و اطلاع بر بعضی از ایشان بعد از وجود عنصری
حاصل شده حمل این صدور افعال در قوهٔ تناسخ نمی اندازد چه
وکلا که پیرایهٔ دیگر با وی تعلق گرفته باشد روح مجرده است که با قدرت خداوندی
جل سلطانه کار جهان میکند و ارباب زیغ را در ضلالت می اندازد و در این
مقام مجال سخن بسیار است و تحقیقات غریبه غایض گشته اگر توفیق
یافته جای ثبت خواهد بود ان شاء الله تعالی الآن وقت مساعد
نمود و ایضا پرسیده بودند که در رشحات می نویسد که چون خواجه
علاء الدین قدس سره مولانا نظام الدین خاموش کردن خاطر
شده خواستند که از ایشان سلب نسبت کنند مولانا در آن وقت التجا

کہ اگر حقایق ممکنات ارواح ایشان نمی دانند موافق جمہور است
از جمہور کدام صفت را مراد داشتہ باشند تا این زمان مسموع
نشدہ است کہ حقایق ممکنات را ارواح انبیا نمی دانستہ اند
العجب کل العجب شیخ خیال کردہ کہ ہر سخن را بقیاس و تخیل می
گویند و بفکر و تخیل می باید کلام معارفی کہ بہ کشف و الہام در کشف
و نوشت آید و بے شہود و مشاہدہ در بحر ذوق و تصور کجا بہ بنان و
لسان درآید علی الخصوص کہ مخالف قوم گوید شیخ مشار الیہ را چہ اعتبار
و حرمت علی الخصوص کہ مخالف قوم گوید شیخ مشار الیہ را چہ اعتبار
داشتہ باشند و این معارف را از کدام قبیل فہمیدہ بودند با عقل
ناقص خود این اسرار غامضہ را دریافتہ اند و انکار ما انکار القوم الکفار
و السلام

بعد الحمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات مے رساند
مکتوب شریف رسید چون متضمن احوال پسندیدہ بود موجب
فرحت گشت نوشتہ بودند کہ در روایت معاملہ بجای رسیدہ است
کہ جل و علا بروی تعالی و تقدس بتکلف می نماید وی را بسیمانہ
وہای ہمہ بیداند سعی نمایند کہ این حال بتکلف ہم میسر نشود و بجہت
عدم استعداد میسر نشدہ بودند کہ در شکایت از ما باو بزبان نقل
کردہ است کہ گفتہ چون با شیخ ما و مولانا ما کل آدم می سرشت

وایضاً حضرت خواجه بهاء الحق قدس سره میفرمودند که مخلص صاحب ولایت
در سلب ایمان نوار داعاذنا الله سبحانه منه وایمنع بخیر نمودن بسیار
مشکل است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک
انت الوهاب مکتوب مبسوط منور بفضیلت پناهی شیخ عبد الحق الحق
صدور یافته در باب آنکه بهیر مشا مشعه این نشا حزن واندوه است
کوارا ان نعم این مایده الم ومصیبت این شکر پاره ها را بداز و
الحمد لله والسلام علی عباده
الذی اصطفی محمد وما مکرر باد روم مصایب هرچند تحمل ادبی است
اما امید کرامتهاست بهیر مشا مشعه این نشا حزن واندوه است و
کوارا ان نعم این مایده الم ومصیبت این شکر پاره ها را بداز و
تلخ مخلاف رقیق فرموده اند وباین حیله راه ابتلا نموده اند
سعادتمندان نظر بحلاوتها انها انداخته ان تلخی را از انها
میخایند وهر اره را بر عکس صفرای شیرین می یابند چرا شیرین نیابند که
افعال محبوب همه شیرین اند علی مکرر از تلخ یابد که بماسوی گرفتار
است دولتمندان در ایلام محبوب انقدر حلاوت ولذت
یابند که در انعام او متصور نباشد هرچند هر دو از محبوب اند لیکن
در ایلام نقش محبت را مدخلی بیشتر ودر انعام قیام بر لوث نفس
تعالی الارباب النعیم نعیمها اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم

در اثنای خواندن از احباب مفرون گشت مولانا حاجی محمد اطهار
نموده بودند که قریب دو ماه است که فتوری در مشغولی رفته است
و آن ذوق و حلاوت که سابقا داشت نمانده موجب اطوار
غم بینا کرده دو چیز فتور رفته باشد یکی از آن دو چیز متابعت
صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
و النجیات دوم محبت و اخلاص است بشیخ چون دانستی این دو
چیز اگر هر آن ظلمات و کدورات طاری شود باک ندارد آخر
او را ضایع نخواهند گذاشت اگر عیاذا بالله سبحانه یکی از این دو چیز
نقصان پیدا کرد خرابی در خرابی است اگرچه بحضور و جمعیت باشد
گمان این است که عاقبت خیر ایدارد و از حضرت حق سبحانه
و تعالی بتضرع و زاری ثبات این دو امر خواهند و استقامت بر این دو امر
مسئلت نمایند فانما ملاک الامر و مدار النجاة و السلام علیکم و علی سائر
الاخوان خصوصا علی المحب القدیم عبد الغفور سمرقندی کتوب علیه
رسید مخواهد شرف الدین صدر یافته در وقت مطالعه الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی فرزند عزیز فرصت مغتنم است باید که
تمام با بعد لا طایل صرف نشود بلکه تمام بمراضی حق جل و علی صرف
باید نماز پنجگانه بجمعیت و جمعه با تعدیل ارکان باید کرد ایا به

وجود شریف ایشان درین غربت اسلام اهل اسلام را مغتنم است
سلمکم الله سبحانه وابقاکم والسلام مکتوب سوم بخواجه محمد اشرف
جواب فرمودند که مطلبه صدور یافته در جواب سوال هر یک که یکی از درویشان
رسیده بود دیگر از فقیر مشغول الحمد لله وسلام علی عباده
الذین اصطفی صحیفه کرامی که احوین اعزین اشرفین از رسال داشته
بودند رسید وکیفیات احوال که اندراج یافته بود بوضوح انجامید
خواجه محمد اشرف درویش نسبت رابطه را نوشته بودند که چیزی
بستیلا یافته است که در صلوة از اسجود خود میماند و می بیند
اگر در صلوة نفی کند منتفی نمیگردد و محبت اطوار این دولت تمنای
طلابست از هزاران یکی را کرامت دهند صاحب این معامله مستفید
نام المناسبت است بعقل که با درک صحبت شیخ مقتدا جمیع کمالات
او را جذب نماید نسبت رابطه را چرا نفی میکنند ظهور این قسم دولت
سعادتمند از امیرست او در جمیع احوال صاحب رابطه را ملحوظ
خود دانند و در جمیع اوقات متوجه او باشند و در یک جاعه
بدولت خود را مستغرق دانند و قبله توجه را از شیخ خود منحرف
نسازند و معامله خود را بهم نزنند و یکدیگر فوت والد مغفرت نشان خود
نوشته بودند انا لله وانا الیه راجعون فاتحه خواهند شد

العظیم دفع آن بکند و تکرار معوذتین در این وقت مغتنم است باقی
احوال مستوجب حمد است لله سبحانه الحمد لله والمنة در ایام و علی
کل حال و اعوذ بالله سبحانه من حال اهل النار فقرات منصفه
نامبران تفصیل احوال بزودی حضرت حق سبحانه و تعالی و شما را
بعباده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه
استقامت کرامت فرماید والسلام

الحمد لله وسلام علی
عباده الذین اصطفی معلوم اخوی اعزی مولانا محمد صالح باد
که محبوب در نظر محب بلکه در نظر هر وقت محبوب است و هر
حال محبوب اکرام ایام فرماید محبوبست و اکرام انعام نماید محبوب نزد
اکثر مردم که بدولت محبت مشرف گشته اند در اکرام انعام از دیاد محبت
محبوبست از وقت ایام او یا در هر وقت مساعدت نزد اقل
عکس این معامله است و ایام از دیاد محبت بخش است از اقل
و مقدمه این دولت عظمی حسن ظنست بمحبوب حتی که اگر محبوب
علوم مخالف اجرا سکنی نماید و هر عضوی او را از عضو دیگر او جد

نماز تهجد را از دست ندهند و استغفار سحر را ایشان نگذارند
و بخواب غفلت گوش محظوظ نباشند و بخطوط عاجله مغرور نگردند
و ذکر موت و احوال آخرت نصیب چین دارند بالجمله از دنیا
معرض باشند و باخرت مقبل بقدر ضرورت بدنیا پردازند و بسیار
اوقات بہ اشتغال امور آخرت معمور دارند حاصل کلام آنکہ دل
باید کہ از ذکر غیری ماسوی آزاد باشد و ظاہر باحکام شرعیہ
متحلی و متزین سہ کار اینست و غیر ازین ہمہ ہیچ باقی احوال
بخیر بست والسلام مکتوب سیم در بیان آنکہ تبلیغ احکام

بعد الحمد والصلوات و تبلیغ دعوات میرساند
صحیفہ شریفہ کہ در باب ما نوشتہ بودند رسید از مضامین
الیہ راجعون تمام موجب توفیق الہی شناخت بقضا و قدر او تعالی راضی شدیم
شما هم راضی باشید و دعاوی فاتحہ مدد و معاون گردید دیگر چیز
و خلاصہ شما با عشرت و فرحت گشت وارد و ما هم بیک الم
تشکین یافت بحمد اللہ والمنہ علی ذلک حکایت ما هم چنین باطن
نوشتہ بودند بلی نسبت ظاہر را تاثیر عظیم است و تصرف باطن
و چون صورت نا یافتہ ظاہر شود بکلیہ تجدید لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی

وعلی شرف الهلاک بزوال الانعام وهلاک الاحسان سوال نمود در
بعضی از مکتوبات نوشته که مقام رضا فوق مقام محبت و مقام
محبت است و آنجا می نویسد که این مقام محبت فوق مقام رضاست
توفیق در میان این دو سخن چیست جواب این مقام محبت و را این مقام
محبت و مقام محبت چه این مقام مشتمل بر نسبت و اعتبارات
اجمالا و تفصیلا اگرچه ان محبت را محبت ذاتی گویند و ان حب را
حب ذاتی تصور کنند زیرا که انجا قطع نظر از ملاحظه شیون و
اعتبارات نیست بخلاف این مقام که از نسبت و اضافات
موهبت کامره و انچه در بعضی از مکتوبات اندراج یافته است که
فوق رضا مقامات نیست الا خاتم الرسل را علیه و علیهم و علی آلهم
کل الصلوات و التسلیمات مگر عبارات از این مقام است که مخصوص
باوست علیه و علی آله الصلوة والسلام والله سبحانه اعلم بحقایق
الامور کلها باید دانست که کرامت ظاهر فنای رضای باطن است
و مرارت صورت نافی حلاوت حقیقت زیرا که ظاهر و صورت
عارف کامل را بر صفات بشریت واگذاشته اند تا قابلیت کمالات
او کمابد و ابتلا و ارزمایش پیدا کند و محق با مبطل ممتاز
بود این مظاهر و صورت عارف کامل را نسبت باطن و

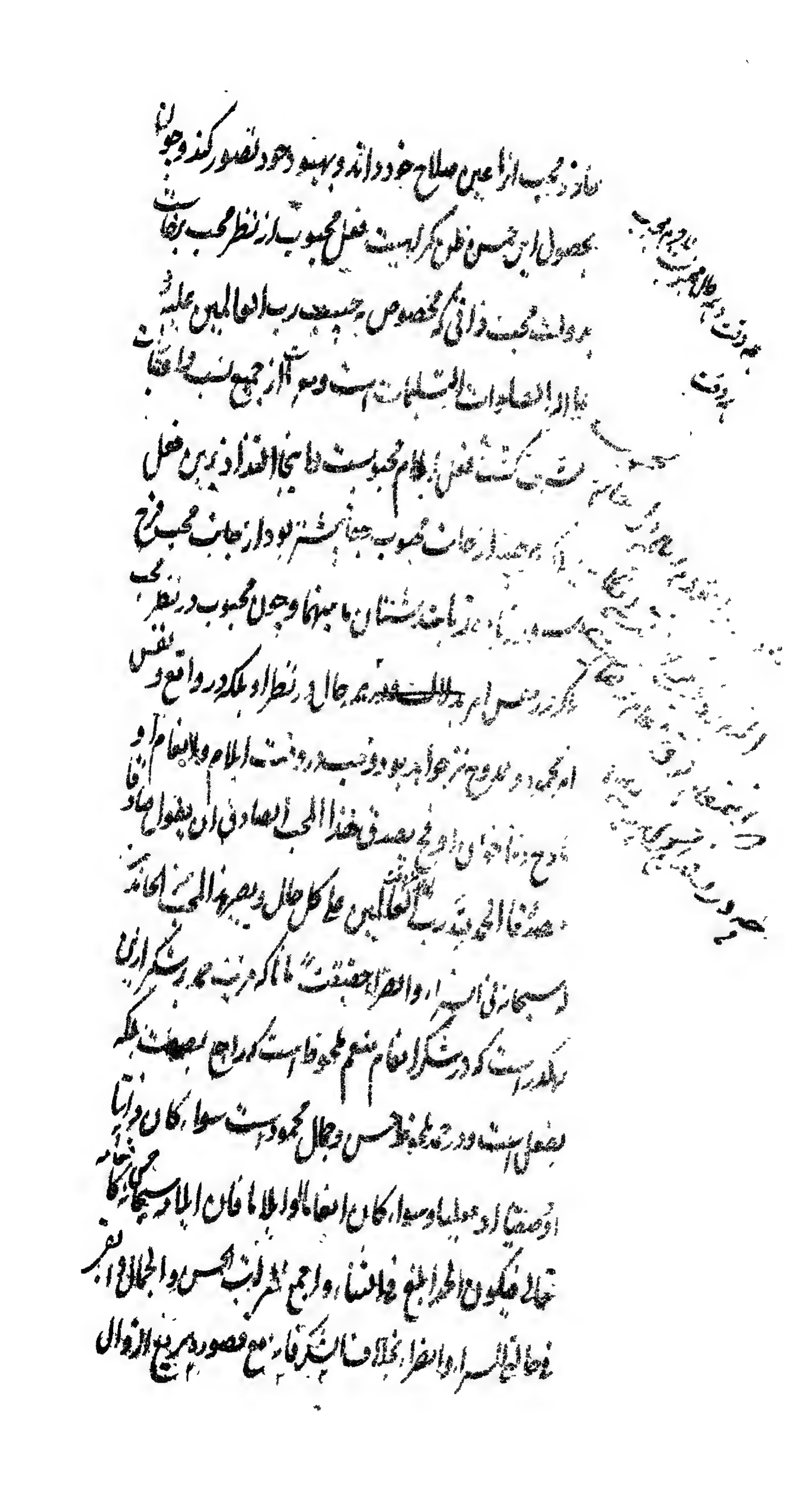

باید کرد و این دولت نتیجه صحبت است بکفش و بوشش راست
نمی آید و اگر نویسد که فهم کند و کار نیاید بکار جز در کم باشند
و ناچیز ملاقات کیفیات احوال را نویسان باشند والسلام
جواب
مکتوبست و مجدد برزاده گرامی خواجه محمد طیب سلمه الله تعالی صدور یافته بود
مستفسر شاکی بود و بعد از توحید و ذکر تقصیر و تاخیر
بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب مخدوم زاده مرساند که
صحیفه شریفه رسید از مطالعه آن فرحت فزاوان بحصول انجامید
از شمول نسبت حضور و استیلا آن اندراج یافت بوی محبت
این دولت که شاه در راه میرسد از سلاسل دیگر اکرده
سال میرکرد و نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر این نعمت
بجا باید آورد و چون میدانند که فطرت شما بلند است و تخمین
این قسم احوال از غایه عجب میدانند اظهار این نعمت نموده
آمده لیکن شکر تم لازیدنکم نص قاطع است نوشته بود مدتیش کاه
توجه ظهور کردن گرفته است این دولت نیز بیارک باشد باب
قبول این وارد نماید اما در غلبه این حال آداب شرعیه را نیک مراعات
فرمایند و حقوق خلق را انجا نیفتد بجا آرند و بدانند که این شعبده
بر تقدیر صدق و صحت بود بواسطه استیلا محبت محبوبست که محب را چه

حقیقت او در رنگ جامه که تصور باید نمود بهمین شخص
نا بس آن جامه و معلوم است که جامه و لایت با شخص چه مقدار
است بچنین است قدر صورت نظر بحقیقت او این صورت
مارف را بجهان مدرک کوه می انگارند و مثل صور بچنان
خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکار می آیند و حرمان نصیب میمانند
والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی صلوات

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
مکتوب شریف بسیار سبب از نوادر احوال نوشته بودند بوضوح
انجامید اند که حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه داخل عالم
است خارج عالم هم است و چنانچه منفصل از عالم است عالم
متصل هم است او تعالی است اما این صفات دخول و خروج
و اتصال و انفصال از وی سبحانه بطریق سلوب خالی از این صفات
او سبحانه باید چه بیرون این صفات او را تعالی
نیست اگر رنگی از این صفات ممتنع است که قراری طلال
حاصل است بلکه بصفت بچونی و چگونگی گردی این طلب
نباشد باز او را تعالی باید طلبید و اتصال بچونی بایشان متصور نیست

از بیان تاویل متشابهات قرآن بود که علم آن منصب علماء راسخین
است جواب سوال دوم از جواب سوال اول هم دقیق تر است و گوییم
ترو شایان استعارت است و معانی ظهور و اظهار علم تاویل متشابهات که
مخصوص رسل است علیهم الصلوات والتسلیمات و ورثه ایشان
بکرا قل قلیل را بنعمت وراثت از این علم مزید امداد فرمایند
و در بین شاید رفع از جمال شان برایشان بگشایند اما امید است که
در نشاه آخرت جم غفیر از امتان نیز به بنعمت به این دولت
مشهد گردند انقدر علم می رساند که در بین شاید بعضی دیگر را
و راء این حاصل باشد که باین دولت مشرف شوند اما علم
بحقیقت معامله ندهند و تاویل را منکشف نسازند بلکه جایز
است که تاویل متشابهات حاصل ایشان بعض بود اما ندانند که چه
حاصل شده زیرا که متشابهات کنایات از معاملات است روا
بود که معامله حاصل شود و علم بان معامله میسر نگردد این نمونه یک
نوعی از منتسبان خود مشاهده نموده است بدیگران نا رسیده
سوال شما این معامله امید وار ساخته است ربنا اتمم لنا نورنا
واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام مکتوب سی و ششم محمد نعیم
و نوان صدور یافته در جواب آنکه امانت و حقیقت مذهب اهل سنت

چنین دانند غیر از محبوب نه بینند نه دانند و از هر که لذت و ذوق یابند
از او منسوب بمحبوب دارند و در این صورت مشهود محب کثرت
است یکی بعنوان وحدت پس فنا در این موطن متحقق نباشد
زیرا که در فنا رفع شهود کثرت بالکل بواسطه استیلای شهود
واحد این فنا نیز نسبت بعدم شهود کثرة ممکنات گفته اند حقیقت
فنا وقتی متحقق شود که کثرت اسما و صفات و شیون و اعتبارات
نیز تمامها از نظر محقق گردند جز احدیت ذات مجرد تعالی بهیچ چیز
ملحوظ و منظور نباشد حقیقت تمامی سبحان الله اینجا جلوه گر گردد
و خلاصی از گرفتاری ظلال بالکلیه در این مقام صورت نبندد این
زمان معامله با صل اصول افتد و از ذوالظل بدلول رسیده شود و از
علم یقین و از گوش با غوش عروج نموده اید و صل عرفان متحقق
گردد کجا کجا تم کجا و کجا تم کجا و کنایه از زخرفها شارت و اتهم مبهم و
سر درگم از این موطن لب بشوان کنار مخدوم زاده از ما بان آن
جمله بالتفصیل میطلبند و میخواهند کان یمین در علم یکنجد مشکل کار
چند و چگونه و چه سان و انماید و معقول سار فکر مخدوم زاده
از کجا بعد و دارند و از طلب علم بطلب حال گرایند و سوالند
که مخدوم زاده گردند هر دو سوال از بند فظ تجرد یک سوال گر

میشود و هر یکی در سیاق نظم و ترتیب سخن میراند بضرورت
اندازه
درین مبحث چند سطر نوشته آمد و حقیقت مذهب اهل سنت
و مذاهب مخالفان بیان نموده شد بجابت اثار و اخبار علامات
السنة والجماعة تفضیل الشیخین و محبة الختنین تفضیل شیخین
که با محبت ختنین جمع شود از خصایص اهل سنت و جماعت است
تفضیل شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل
کرده اند ازا کابر ایمه که یکی از ایشان امام شافعی است و شیخ ابو
الحسن اشعری میفرماید که تفضیل ابوبکر و عمر بالنص است نظیر این
دار حضرت امیر نیز متواتر ثابت شده است که در زمان خلافت
مملکت خود در حضور جم غفیر بکرات و مرات میفرمود که ابوبکر و عمر بهترین
این امت اند چنانچه امام ذهبی گفته است و امام بخاری روایت
کرده که حضرت امیر فرموده است که بهترین مردم بعد از پیغمبر علیه
و علی اله الصلوة والسلام ابوبکر است پس عمر پس نمرود یکی پس
گفت بسر او محمد بن حنفیه پدر تو ای فرموده نیستم من بکر بکری از
مسلمانان پس بالجمله تفضیل شیخین از کثرت رواة ثقات بحد ضرورت
و تواتر رسیده است انکار آن یا لاقل جهل است یا از راه تعصب
و چون بجهل انکار نیافت بعد از تحقیق که از اکابر شیعه است چه

وجماعت وذاهب مخالفان ودر باب آنکه اهل سنت فرقه ناجیه
میان افتراق وتفریط که مذاهب مختلفه بدان گرفتار گشته اند

وبا ناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات مرساند
محبت ودوستان وارتباط والفت با ایشان ورغبت استماع
سخنان ایشان طایفه علیه ومیل باوضاع واطوار این طبقه
سنیه از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه واز اعظم دول او
تعالی مجرضا وتوفیق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام الموبع
منه اجتناب ایشان با ایشانست ودر حدیث شریف طفیلی
توفیق انار سعادت اطوار فرمودی خواجه شرف الدین حسین
ظاهر ساخته که این اوصاف حمیده در ایشان باوجود تعلقات
سنیه جمع است وانتماء پسندیده باوجود گرفتاریهای لاطایل
مجتمع سبحانه الحمد والمنه علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح
جم غفیر است وفلاح ایشان مستلزم فلاح جمع کثیر مشار الیه ظاهر
ساخته که ایشان بسخنان نوشتنی اند ورغبت نویسنده باستماع
علوم غوامض اکثر چند کلمه بجواب ایشان مینویسد بهتر باشد اجابته
ملتمس چند کلمه نوشته شود چون در سوال از بحث امامت بسیار مذکور

که حق در وسط است و افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه امام احمد
حنبل الله حضرت امیر روایت کند که گفته که حضرت پیغمبر علیه و علی آله
الصلوة والسلام مرا فرموده که در تو مثلی است از عیسی دشمن
داشتند او را یهود تا انکه بر مادر او بهتان بستند و دوست
داشتند او را نصاری تا انکه فرود آوردند او را بمنزلی که او نداشت
یعنی ابن الله گفتند پس امیر فرمود هلاک کردند در من دو مرد یکی انکه
در محبت من افراط نماید و آنچه در من نیست مرا اثبات کند و دیگری
انکه با من دشمنی نماید و بعداوت بر من بهتان بندد پس حال خوارج
را بحال یهود تشبیه فرموده و حال روافض را بحال نصاری
که هر دو از حق وسط دور طرف افتاده اند جهلی جاهل باید که این
را از مجال حضرت امیر نداند و محبت او را مخصوص برفضه داند
محبت امیر رفض نیست تبری از خلفای ثلث رفض است و برای
از اصحاب کرام مذموم و ملام امام شافعی میفرماید لو کان حب رفض
محبت آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافض یعنی حب آل محمد رفض
است چنانچه نمیدانند و اگر همین حب را رفض گویند پس رفض
مذموم نیست زیرا که دم رفض از راه تبری دیگران می آید نه از
راه محبت ایشان پس محبان اهل بیت رسول علیه و علیهم الصلوات

اختیار تفضیل شیخین قائل گشت و گفت که چون علی شیخین را
تفضیل داده منهم تفضیل او را بر وی تفضیل میدهم و اگر او تفضیل
نمیداد من تفضیل نمیدادم گناه است که من دعوی محبت حضرت علی
نمایم و با او مخالفت کنم و چون در زمان خلافت حضرت خلفین
ظهور فتن و اختلال در امور مردم بسیار شده بود و بدلهای
مردم ازین راه کدورت بهم رسیده و عداوت و کینه در میان
مسلمانان استیلا یافته بضرورت محبت خلفین نیز از جمله شرایط
سنت و جماعت اعتداد نموده آمد تا جاهلی ازین راه سوء ظن
باصحاب خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام و بغض و عداوت
حاصل نیارد پس محبت حضرت امیر شرط ثانی آمد و اینکه این محبت
ندارد از اهل سنت خارج شد و خارجی نام یافت و اینکه در محبت
امیر طرف افراط اختیار کرد و زیاده از انچه شاید بوقوع آورد و
غلو دران محبت نمود سب و طعن اصحاب خیر البشر علیه و علی آله
الصلوة والسلام زبان گشود و ترک طریق صحابه و تابعین و
سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرد رافضی نام یافت
پس اهل سنت متوسط اند در میان افراط محبت امیر و میان
تفریط او بحدی که رافضه در حق او اختیار کرده اند و شک نیست

ساخته اند و الذب از کواد این مقر که عالم بود و بعلم ظاهری و باطنی
در اکثر اوقات ترغیب بمحبت اهل بیت میفرمودند و میفرمودند
که این محبت را در سلامتی خاتمه مدخلیتی است عظیم یک رعایت
آن باید نمود و در مرض موت ایشان این فقیر حاضر بود چون معاینه
ایشان باخر رسید و شعور باین عالم کم ماند مقرر دران وقت
سخن ایشان را باد ایشان داد و ازان محبت استفسار نمود و دران
بخودی فرمودند که غرق محبت اهل بیتم شکر خدا جل و علی دران وقت
بجا آوردم محبت اهل بیت سرمایه اهل سنت است مخالفان
این فقیر را فلان و از محبت متوسطان جاهل جانب افراط را
خود اختیار کرده اند و ما در اطراف افراط و تفریط انکاشته حکم بخروج
نموده اند و مذهب خوارج انکاشته اند در میان افراط و تفریط
حدیث وسط که مرکز حقیقت و موطن صدق مذهب اهل سنت
گشته است شکر الله تعالی سعیهم مجیب که خوارج را اهل سنت
گشته اند و استیصال دشمنان اهل بیت ایشان نموده اند
از غصه دران وقت نامی و نشانی نبوده و اگر بود حکم عدم
گشته کرزعم ناصبیان اهل بیت را محض تصور کنند و اهل
سنت را روافض خاطر محب بیت کاهل سنت را

والتسليمات اهل سنت باشند وفي الحقيقة كروه اهل بيت
هم ايشانان باشند نه شيعه كه دعوى محبت اهل بيت رسول ميكنند
نمايند عليه وعليهم الصلوة والسلام وحضور الذكر وه اهل بيت ميكنند
كنند اكر بر محبت اهل بيت اقتصار نمايند برى از ديكران نكنند وتوقير
وتعظيم جميع اصحاب پيغمبر عليه وعليهم الصلوات والتحيات نكنند
از دوستى حركات ايشان از محامل نيك محمول دارند داخل اهل سنت
وجماعت باشند ازخوارج وروافض بيرون بوند زيرا كه عدم
محبت اهل بيت خروج است وبرى اصحاب رفض ومحبت اهل بيت
باتعظيم وتوقير جميع اصحاب كرام تسنن باجملة مباحرويج ورفض
ببعض مصاحبان پيغمبر است عليه وعليهم الصلوات والتحيات وبنا
تسنن برحب مصاحبان او عليه وعليهم الصلوات والتسليمات
عامل مسخف هركز بغض اصحاب را بجاى ايشان نخواهد كزيد وبجاى
پيغمبر عليه السلام دوست نخواهد داشت عليه وعليهم الصلوات والتحيات
قال عليه الصلوة والسلام من احبهم فبحبي احبهم ومن ابغضهم
فببغضي ابغضهم برسر اصل سخن رويم وكوئيم حكوم عدم محبت اهل
بيت در حق اهل سنت كمان برده شود كه ان محبت نزد ايشان بركمال
ايمان حرز ايمانست وسلامت جانه را بوضوح آن محبت مربوط

علی آله الصلوٰة والسلام وکریم مصاحبان او را علیه وعلیهم الصلوٰة
والسلام مع ذلک محق [redacted] گویند و مبطل را مبطل نامند
او را از هوا و هوس دور میدانند و رای و اجتهاد حوالت مینمایند
رافضی از اهل سنت وقتی خشنود گردد که اهل سنت نیز در رنگ
ایشان از ذکر اصحاب کلام بزرگ نمایند و سوء ظن بایشان اکابر دین
حاصل حاصل کنند چنانچه خشنودی خوارج مربوط بعداوت ائمه
بیت است و سقوط بغض آل محمد علیه وعلیهم الصلوات والبرکات
رباللتزع قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت
الوهاب نزد اکابر اهل سنت کذا الله تعالی سعیهم احیاء
بشعر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در وقت منازعات
ومحاربات یکدیگر کرده بودند بموجب دلیل واجتهاد حقیقت
جانب دیگر را یافته وطایفه دیگر متوقف بوده و هیچ جانب را
بدلیل ترجیح نداده چنانکه امام شافعی در تاریخ خود تصریح بآن
فرموده یکی از اکابر صحابه کرام [redacted] متوقف بوده اند سعد
ابن ابی وقاص و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قیس نموده
پس طایفه اول در نصرت جانب خود واجب آورده موافق اخبار
اثبات و طایفه دوم نفرت جانب مخالف لازم آنکه

از خوارج بشمرند کہ افراط محبت ندارند و کاہی نقص محبت را
از بین بزرگواران احساس نموده ایشان را روافض پندارند غافل
ایشان از جہالت خود اولیاء عظام اہل سنت را کہ در ابراز
محبت اہل بیت میزنند و اظہار حب آل محمد می نمایند علیہ و علیہم
الصلوات والتسلیمات روافض می انگارند و بسیار بر ارباب علماء
کرام اہل سنت کہ منع از افراط آن محبت می نمایند و در تعظیم و
توقیر حضرات خلفاء ثلثہ میکوشند خوارج میدانند و ای ہزار دریغ
از بین جہالتہای نامناسب ایشان ایمان ناقص سہل است افراط
تلک المحبۃ و تفریطہا انما یعد افراط محبت است کہ نبی از خلفای
ثلثہ و بعضی از ایشان را شرط محبت داشتہ اند انصاف باید نمود کہ بین
چہ محبت است کہ شرط حصول آن بیزاری از جمعیان پیغمبر بود
علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات و سب و طعن اصحاب چیز
البشر باشد علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات والتحیات کجا و
اہل سنت ہمین است کہ با محبت اہل بیت تعظیم و توقیر جمیع اصحاب
ضرور مینماید علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات و بسبب کی را
از بہا باوجود منازعات و مخالفات یکدیگر بدی یاد نمیکنند و
آنہا و بغض و غضب در میدارند از جہ تعظیم صحبت پیغمبر را علیہ و

می نماید و بود بحقیقت جانب امیر قابل لیکن اهل سنت بنا
از اطلاق لفظ خطا کرنا شاید از تاویل است در حق محاربان
امیر بجویز نمیکنند و باز از طعن و تشنیع ایشان نکاه میدارند
و محافظت حق صحابه خیر البشر می نماید علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات که آنحضرت فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام
الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا یعنی از خدا
جل شانه از خدا بترسید جل سلطانه در حق اصحاب من از برای تاکید این
کلمه را تکرار فرموده یکی مذا اصحاب مرا بیشتر ملامت خویش و
بیشتر فرموده اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم لاهتدیتم یعنی اصحاب من
بجوم سمارا مانند بهر کدام ایشان که اقتدا کنید راه یابید و احادیث
دیگر هم در باب تعظیم و توقیر جمیع صحابه بسیار آمده اند پس همه را بعزت
و یکسان باید داشت و زلات ایشان را بمحامل نیک حمل باید نمود این
مذهب اهل سنت و دین بسیار رفیعه درین باب غلو مینمایند
و محاربان امیر را تکفیر میکنند و بانواع طعن و دشنام ستم ایشان
زبانها خود را آلوده میسازند اکثر مقصود و ظهور حقیقت جانب
امیر است و اظهار خطای محاربان او پس آنچه اهل سنت باحترام
کرده اند کاینست بحمد الله و اعتدالست سب و طعن اگر بدشنام

که مودا را جتهاد ایشان ست و بر طایفه سیوم توقف لازم آمد
و ترجیح یکی بر دیگری خطا پس هر سه فرقه بمقتضای اجتهاد خود
عمل نمودند و آنچه بر ایشان لازم و واجب بود بجا آوردند پس ملامت
چه کجایش دارد و طعن چه مناسب بود امام شافعی فرماید و
نیز منقول است از عمر عبد العزیز رحمه الله عنهما ایدینا
فلنظهر عنها آلستنا از این عبارت مفهوم میشود که حقیقت
یکی و خطای دیگری هم لب نباید کشود و همه را حق باید
نباید بود و هم چنین در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله
الصلوة والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا یعنی چون اصحاب من
ذکر کردند دار زبان ایشان باز داشته شود شاید خود انکار
دارید یکی را بر دیگری اختیار نکنید لیکن جمهور اهل سنت بر این
که بر ایشان ظاهر شده اند که حقیقت در جانب امیر بوده و
مخالف او راه خطا را پیموده لیکن این خطا چون خطای اجتهادی
از ملامت و طعن دور است و از تشنیع و تحقیر پاک و مبرا ان
حضرت امیر منقول است که فرموده که برادران ما با ما باغی گشته
اند نه کافر شده اند و نه فاسق زیرا که ایشان را تاویلی است که
کفر و فسق نمیکند پس اهل سنت در مقدمه تخطیه مجتهدان ما

کہ اہل بیت پیغمبر را علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات در رکن رفیع
تصور کردہ اند و ایشان را نیز دشمنان ابی بکر و عمر خیال نمودہ
این جماعہ بحکم تقیہ کردار ند اکابر اہل بیت را منافق و مخادع انگاشتہ
اند و حکم کردہ اند کہ حضرت امیر سلام اللہ علیہ بحکم تقیہ با خلفای ثلث
صحبت باتفاق داشتہ و بباحق تعظیم و توقیر ایشان مینمودہ اند
عجب معاملہ است اگر محبت اہل رسول بواسطہ محبت رسول است
علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات باید کہ دشمنان رسول را
نیز دشمن باشند و سب و لعن ایشان بیشتر از سب و لعن دشمن
اہل بیت کنند ہر گز ابو جہل را کہ دشمن رسول است علیہ و علی آلہ
الصلوات والتحیات و انواع از کار و جفا ہای بیشمار بآن
سرور رسانیدہ علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام دار بنجا عہ کشیدہ
است کہ سب و لعن او کردہ باشند و در ساوی او زبان
کشادہ و ابو بکر صدیق را کہ احب الرجال الی رسول اللہ است
علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام بزعم فاسد دشمن اہل بیت
تصور نمودہ بسب و طعن او زبان درازی مینمایند و امور
مناسب با و منتسب می شمارند این چہ دیانت و دین است
خدا کند جل شانہ کہ ابو بکر و عمر و سایر صحابہ کرام را اہل بیت

نمودن لذ دیانت و تدین دور است کہ رفض اختیار آن نموده
اند و دشمن اصحاب پیغمبر علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات دین
و ایمان خود تصور نموده عجب دینی است کہ سب جانشینان
پیغمبر علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات جزو اعظم اوست
طوایف مبتدعان ہر کدام بدعتہا اختیار کردہ اند و از اہل
حق الکشند در میان جمیع ان طوایف فرقہ خوارج و روافض دور
از معاملہ اند و از حق بعید افتادہ اند جمعی کہ سب و لعن اکابر دین
را جزو اعظم ایمان خود تصور کنند از حق چہ نصیب خواہند داشت
و با رفض و خوارج فرقہ اند ہمہ تکفیر اصحاب پیغمبر علیہ و علیہم الصلوات
و التسلیمات میمانند و سب خلفاء راشدین را عبادت میدانند
و این جماعہ از اضافت لفظ رفض بخود ما تحاشی مینمایند و روافض
خود را میگویند کہ در احادیث وعید بابت بر حق رفض آمدہ
است کہ یکی از معنی رفض ہم اجتناب میشود و ہزاری از اصحاب
پیغمبر علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات والتحیات میکردند
ہندوان ہندوستان نیز خود را ہندو میگویند و از لفظ کفر تحاشی
میکنند و خود را کفار نمیدانند و کسانی را کہ بر حرب را می انگارند
غلط فہمیدہ اند و بہ صنف کفار اند و بحقیقت کفر مختص بہا

خلیفه باشند و ترتیب خلافت برحق باشد و مخالفان انکار حقیت
خلافت خلفا ثلثه نمیماند و خلافت ایشان را بغصب و تغلب منتسب
می سازند و امام برحق غیر از امیر دیگر را نمیدانند و معنی دگر از امر بخلافت
ثلث واقع شده بود در تقیه حمل میکنند و در میان اصحاب کرام خیر الانام
علیه و علیهم الصلوة والسلام صحبت نفاق می انگارند و مدارات
یکدیگر را مخادع تصور مینمایند زیرا که بزعم ایشان موافقان امیر بمخالفان
او بحکم تقیه البته صحبت نفاق داشتند و خلاف آنچه در دلهای
ایشان بود بر زبان ظاهری ساختند و مخالفان نیز چون بزعم ایشان
اعدا امیر و دوستان او بودند بایشان نفاق آشنائی میکردند
و معادات را بموالات وانمودند پس بزعم ایشان جمیع اصحاب
پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات منافق و مخادع بودند و
بظاهر خلاف آنچه در باطن بود ظاهر میکردند پس باید که نزد ایشان
بدترین امت اصحاب کرام باشند و بدترین صحبتها صحبت خیر
البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام که این اطلاق نمیدانم از کجا
تراشیده شده است و بدترین مقرون قرن اصحاب باشند زیرا
از نفاق و عداوت و بغض و کینه بود و حال آنکه حضرت حق سبحانه
و تعالی در کلام مجید خود ایشان را مدح فرموده است و تعدیل

رسول علیه و علی آله الصلوة والسلام دشمن بوند و بغض و
عداوت بآل محمد داشته باشند این چه دولتان بی انصافان
کاسکی دشمنان اهل بیت را سب کنند و تعین اسامی اکابر صحابه
نمایند و سوء ظن به بزرگان دین پیدا نمایند این زمان در بین باب
مخالفت ایشان با اهل سنت مرتفع میگردد چه اهل سنت نیز
دشمنان اهل بیت را دشمن اند و بطعن و تشنیع ایشان قایل
از جمله اهل سنت است که شخص معین را که با انواع کفر مبتلا
بود با احتمال اسلام و توبه جزمی نمیگویند و اطلاق لعن بروی نمیکنند
بلکه کافران علی الاطلاق لعنت تجویز میکنند اما کافر معین
تجویز نمیکنند و کافران علی الاطلاق لعنت تجویز میکنند اما کافر
معین تجویز لعن نمیکنند تا زمانیکه سوء خاتمه او بدلیل قطعی معلوم شود
و روافض در تحقیق ابوبکر و عمر رضی الله عنهما لعن میکنند و
اکابر صحابه را سب و طعن مینمایند هداهم الله سبحانه سواء الصراط
درین بحث دو مقام اختلاف عظیم است میان اهل سنت
و مخالفان مقام اول آنکه اهل سنت بحقیقت خلافت خلفاء اربعه
که اخبار
ثابت و هر چهار را مفضلات است اعتقاد میکنند و ثلثون سنة و
بعد
خلافت حضرت امر تمام شده پس مصداق این حدیث هر چهار

فرموده اند که در احکام سه هزار احادیث وارد شده است
بعضی سه هزار احکام شرعیه ثابت شده است ازان
هزار و پانصد روایت ابوهریره ثبوت پیوسته است پس طعن
او طعن بنفس احکام شرعیه باشد و امام بخاری گوید که راویان
ابی هریره زیاده از هشتصد نفر از اصحاب کرام و تابعین یکی از
ایشان ابن عباس است و ابن عمر نزار وی روایت کند و هم جابر
جابر بن عبد الله و انس بن مالک از رواة اوست و حدیثی که از
حضرت امیر نقل میکنند و طعن ابی هریره الحدیث مغفرتست چنانچه علما
بتحقیق آنرا نموده اند و حدیث دعا آن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام مرابی هریره را بفهم و علما معروفست قال ابوهریره حضرت
مجلس رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله الصلوة والسلام
وسلم فقال من یبسط ثوبه حتی أقضی مقالتی یقبضها الیه
ثم لا ینسی شیئا فبسطت بردة کانت علیّ فما نسیت رسول الله صلی الله
تعالی علیه و علی آله وسلم مقالته فقبضتها الی صدری فما نسیت بعد
ذلک شیئا پس بمجرد زعم خود شخص بزرگ دین را و شمن نباشد
و طعن در حق او جایز و شائع از انصاف دور است این همه کلمات
از راه محبت است که نزدیکست صادر بقه ایمان بیرون اندازد و

ن معتقد انهم السوء هر گاه سابقان این امت را باین اخلاق و شیمه
متصف سازند در لاحقان چه خیر خواهند یافت این طایفه
مگر آیات قرآنی و احادیث نبوی را در فضل صحبت خیر البشر علیه و علی
آله الصلوة والسلام و در فضیلت اصحاب کرام او علیه و علیهم الصلوة
والسلام ندیده اند و نشنیده اند و یا دیده اند
و بآن ایمان نیاورده اند قرآن و احادیث به تبلیغ اصحاب کرام بما رسیده
است چون اصحاب مطعون باشند دینی که از راه ایشان بما
رسیده است نیز مطعون خواهد بود نعوذ بالله سبحانه من ذلک
مقصود ایجاد عکر ابطال دین است و انکار شریعت بصورت
اظهار محبت اهل بیت رسول مینمایند و بحقیقت ابطال شریعت
او علیه و علی آله الصلوت والسلام میکنند کاشکی امر و موافقان
امر را سلم میدانستند و بداغ نفاق که از صفات خبیث مخالفان
است متسم نمیساختند جماعه از موافقان امر و با از مخالفان
او که سالها با یکدیگر صحبت به نفاق دارند بکر و خداع زندگانی
مینمایند چه خیریت در انها خواهد بود و انها چگونه شایان اعتماد خواهند
بود ابو هریره رضی الله تعالی عنه را طعن میکنند و میدانند که در
طعن او نصف احکام شرعیه مطعون میگردد زیرا که علما مجتهدین

یا یک روز یا دو روز را کر بجوز نموده اید کجایش دارد تا سال
در اسد الله این صفت جبانت اثبات نمودن و مصر بر تقیه را
بسیار سکره است امرا بر صغر مع کبره کفته اند امرا در صغتی
از ضعفات ارباب نفاق و اصحاب نفاق چه خواهد بود کاش فهما
این امر را بفهمند از تقدیم شیخین کریخته اند که مستلزم اثبات امارت
و تقیه اختیار کرده اند اکر شجاعت صفت تقیه را کرا از صفات
ارباب نفاق است میفهمیدند هرکز بجوز آن نمیکردند و از محبوبیه
ابوعن را اختیار نمیمودند بلکه کویم در تقدیم شیخین صحیح امامت
امیر ثبت حقیقت خلافت امیر بحال خود است بدرجه ولایت و رشد
هدایت و ارشاد او کرم الله تعالی وجهه بحال خود و در اثبات تقیه نقیض
و تو باین لازم است چه این صفت از خصایص ارباب نفاق است
و از خواص اصحاب کرو خداع مقام دوم انکه اهل سنت بسکر الله
تعالی سعیهم مشاجرات و منازعات اصحاب خیر البشر را علیهم
علیهم الصلوات و التسلیمات بر محامل نیک محمول میدارند و از
هوا و تعصب دور میدانند زیرا که نفوس ایشان در صحبت خیر
البشر علیه و علیهم الصلوات و التحیات مزکی شده بود و بینوا
ایشان از عداوت و کینه پاک کشته غایة ما فی الباب میکویند که او

اگر رضا تقیه در حق امیر نکوین نخواهد چه خواهد کفت در اقوال
امیر که بطریق تواتر در افضلیت شیخین منقول کشته اند و هم
چنین کلمات مدحیه او که در حق خلافت و مملکت خود در حقیت
خلفای ثلث صادر شده چه تقیه همین قدر است که در حقیت
خلافت خود نماید و بطلان خلافت خلفای ثلث را ظاهر نسازد
اما اظهار حقیت خلافت خلفای ثلث و بیان افضلیت شیخین
امریست علاحده و ماوط آن تقیه که مجملی غیر از صدق و صواب
ندارد و به تقیه برفع آن صورت نبندد و ایضا احادیث صحاح که
بحد تواتر رسیده است بلکه متواتر المعنی کشته که در افضلیت
حضرات خلفای ثلث و غیرشان وارد کشته و جمعی را از اصحاب
بطریق سماعت اند آن احادیث را چه جواب خواهد کفت در اکه
تقیه در حق حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام
چه تبلیغ پیغمبران لازم است علیهم الصلوات والتسلیمات و
ایضا آیات قرآنیه که در این باب وارد کشته اند تقیه انجا متصور نیست
حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف دهاد معلوم ارباب
عقول است که تقیه از صفات ذمیمه است باید الله ایشان را
داون نامناسب بحکم بیرت صفت تقیه در کلام ایشان یاد و ساعت

کرد و انیز بهیچ کدام ابهار اچکس رد نکرده نه امیر و نه وزیر صحیح بخاری
کراصح کتب است بعد کتاب الله و شیعه بزبان اعتراف دارند
فقیر از احمد تنتی کو از اکابر شیعه بوده شنیدم که میگفت کتاب
بخاری از اصح کتب است بعد کتاب الله اما بخاری روایات هم از
موافقان امیر است و هم از مخالفان امیر و بمخالفت و موافقت مرجح
در اخذ نداشته است چنانچه از امیر روایت کند از معاویه نیز روایت
دارد و اگر کنایه طعن در معاویه بود در روایت معاویه بودی هرگز در کتاب
خود روایت او را درج کردی و همچنین در سلسله [illegible] احادیث
بوده هیچ یکی باین وجه در روایت حدیث فرق نکرده است و
مخالفت امیر را مستلزم طعن نساخته باید دانست لازم است که امیر
کرم الله وجهه در جمیع امور خلافیه محق باشند و مخالف ایشان در
خطا هر چند در امر محاربه حق بجانب امیر بود زیرا که بساست که در احکام
خلافیه صدر اول علماء تابعین و ایمه مجتهدین مذهب غیر امیر را اختیار
کرده اند و حکم بمذهب امیر کرده اگرچه بخلاف امیر متعین بوده
بر طائف آن حکم کرده ندی نظامی شرح کرد تا بعین کرده است و
صاحب جواهر بوده است بمذهب امیر حکم کرده و شهادت امام
حسن را علیه از ضوان بواسطه نسبت بموت منظور نداشته

را رای و اجتهاد بوده و در هیچ مجتهد را عمل بموافق رای خود
واجب بضرورت نه در بعض امور مخالفه الا رأی مخالف و
مخالف را جائز نه لازم کشت و هر یکی را تقلید رای خود صواب آمد
پس مخالفت شان در یک موافقت رای حق بوده زیرا
هوا و هوس نفس امارہ و مخالفان محاربان حضرت امیر را
تکفیر میکنند و انواع طعن و تشنیع در حق محاربان بجویز می
نمایند هرگاه اصحاب کرام در بعض امور اجتهادیه بر صواب و علیهم
الصلوات و التسلیمات مخالفت کرده اند و مخالف را
شر و ر نخوانده و علی آل الصلوة و السلام حکم نموده اند و آن اختلاف
ایشان مذموم و ملام نبود تعدد و منع آن با وجود نزول وحی بایده
مخالفت با امیر در امور اجتهادیه چرا کفر باشد و مخالفان
چرا مطعون و ملام باشند و محاربان امیر جم خیر بدر را
و رضوان اعلای اصحاب اند و بعضی از ایشان مبشر بجنت تکفیر
و تشنیع ایشان کدام اساس بنت کرت کلمه تخرج من
افواههم قرب نصف دین و شریعت را نزدیک
کرده باشند اگر ایشان مطعون باشند
مجتهدان دیگر چیز دیگر اند ایشان بزرگواران مطعون باشند

جز

وحبیبه مقبوله او علیه وعلی الا الصلوة والسلام پس این بچه سال
واب فقیر آن بود که اگر طعامی پیخت مخصوص بروحانیت مطهره
اهل میساخت و به پسر و دختر امیر و حضرت فاطمه و حضرت ائمه این
را اطعام میکرد علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات شبی در خواب می بیند که
پیش پسر و حاضر است علیه وعلی الا الصلوة والسلام فقیر به
ایشان عرض اسلام میکند و متوجه فقیر نمیشوند و روی بجانب دیگر
و زبان اشتا بفقیر فرمودند که من طعام در خانه عایشه میخورم هرگز اطعام
در نشد بخانه عایشه فرستادن زنان فقیر دریافت که سبب عدم
توجه تشریف ایشان آن بوده که فقیر حضرت صدیقه را در ان طعام
شریک نمیساخت بعد ازان حضرت صدیقه را بلکه سایر ازواج مطهره را
که همه اهل بیت اند شریک میساخت و بجمیع اهل بیت توسل مینمود
پس دانست که حضرت پیغمبر علیه وعلی الا الصلوة والسلام از
راه حضرت صدیقه بیشتر زیاده ازان راضی و ایشان است که از راه حضرت امیر
رسیده عقلای صاحب انصاف این معنی محققی نیست اری این بر
تقدیریست که محبت حضرت امیر و تعظیم او بواسطه تعظیم محبت پیغمبر
باشد علیه وعلی الا الصلوة والسلام و بواسطه قرابت او علیه وعلی الا
الصلوة والسلام و اگر محبت امیر را استقلالا اختیار کند وجب

و مجتهدین بقول قاضی شریح عمل نموده اند و شهادت بسیرا
رائی مجبور کرده او در رسایل دیگر هم اختیار اقوال غیر امیر کرده تخالف
رای امیر نموده است بسیار است و تتبع منصف محقق بخواهد بود
تفصیل آن اطالت می طلبد پس بر مخالفت امیر کجا باشد اعراض
نباشد و مخالفان مطعون و ملام نباشند حضرت عایشه رضی
الله تعالی عنها که حبیبه حبیب رب العالمین بوده است و نائب
کور مقبوله و منظوره او علیه و علی آله الصلوة والسلام بوده و
حضرت پیغمبر مرض موت را بحجره او گذرانیده و در کنار او جان داده
و در حجره مطهره او مدفون گشته مع ذلک الشرف حضرت صدیقه
عالمه مجتهده بوده است و پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام
بیان شطر دین را باو حواله داشته و اصحاب کرام در مشکلات
احکام رجوع باو نموده و حل معلقات از وی می یافته اند
صدیقه مجتهده را بواسطه مخالفت حضرت امیر مطعون ساختن
و بیانات شایسته را بوی منسوب نمودن بسیار نامناسب
است و دور از ایمان به پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام
حضرت ابوبکر والد حضرت پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام
و حجره مطهره او هست علیه و علی جمیع اهل بیته الصلوة والسلام

باختیار خود نصیب خلافت را کذا شتند و هیچ کس ترک حظی نکرده اند
و همان طلحه است که پدر خود را بواسطه سوء ادب بکلی نسبت به پیغمبر
علیه و علی آله الصلوة و السلام از وی بوجود آمد محو کرده است
و سر او را در ملازمت پیغمبر آورده و در قرآن مجید ثنا او بیان عمل
آمده و همان زبیر است که بحضرت صادق علیه و علی آله الصلوة و السلام قائل
او را او عبد مبوزخ فرموده حیث قال علیه و علی آله الصلوة و السلام قائل
زبیر فی النار طاعن و لاعن زبیر از قائل او هیچ کس ندارد فالحذر ثم
الحذر ثم الحذر از طعن اکابر الدین و ذم کبراء الاسلام الذین
بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الاسلام و نصرة سید الانام و انفقوا اموالهم
لیلا و نهارا و سرا و جهارا و زکوا الحب الرسول غیارهم
و قابلهم بالوفاء و اوفاهم وارواحهم و اوطانهم و مساکنهم و عیونهم و ذرارهم
و اشجارهم و ثمارهم و آثروا نفس الرسول علیه و علیهم الصلوة
و السلام علی انفسهم و اختاروا محبته علی محبتهم و محبت اموالهم و
ذریاتهم هم الذین قالوا الشرف الصحبة و فازوا فی صحبة رئیس النبوة
و شاهدوا الوحی و شرفوا بحضور الملک و رأوا الخوارق و المعجزات
حتی صار عیانهم شهادة و علمهم عیانا و اعطوا رأی الیقین مالا یعطی لاحد
بعدهم حتی لا یبلغ المتاخر عنهم مثل احدنا مبلغ اتفاق شعرهم و لا انصبغة

حضرت پیغمبر را دیدان مدخل نه بداز بحث خارج است و قابل مخاطبه
تعرض او ابطال دیانت و هدم شریعت می خواهد که بتوسط
حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام راهی اختیار کند دارد
محمد جلی کرا بدو سوء عین الکفر و محض الزندقه و علی الندی بزرگ
دارد کردار او در آزار دوستی اصحاب پیغمبر قاصر و اخیان او
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بواسطه دوستی پیغمبر است علیه و
علی آله الصلوات والتحیات و تعظیم ایشان بواسطه تعظیم و تکریم او
علیه و علیهم الصلوات والتحیات قال علیه و علی آله الصلوة والسلام
من احبهم فبحبی احبهم و بهمین سبب کرا بایشان دشمنی بدشمنی پیغمبر
دشمن است کما قال علیه الصلوة والسلام من ابغضهم فبغضی ابغضهم
یعنی محبت که با اصحاب من متعلق شده است همان محبت است که بمن
تعلق گرفته است و بهمین بغض ایشان همان بغض [illegible] متعلق
گشته است طلحه و زبیر رضی الله تعالی عنهما از کبار اصحاب اند و از عشره
مبشره بجنت طعن و تشنیع ایشان نامناسب است و لعن و طرد
ایشان عابد بلاعذر و طارد همان طلحه و زبیر اند که حضرت عمار و فی
خلافت را بعد از خود در میان شش نفر شوری گذاشت و طلحه و زبیر
داخل آنها ساخت و بر ترجیح یکی بر دیگری دلیل واضح نیافته و طلحه و زبیر

والتسلیمات خلاف کرده اند و خلاف رای پیغمبر و علیه و
علیهم الصلوات والتحیات حکم نموده و باد جد دل و رای
و هم برخلاف ایشان بایده و با اختلاف ایشان رفع
چنانچه گذشت اگر این اختلاف نامرضی و نامقبول حق بودی
جل سلطانه البتة منع آن امری و بر اختلاف کنندگان وعید نازل
گشتی نمی بینی چگونه در مکالمه حضرت رسول و علیه آلاف الصلوة و
السلام رفع صوت میفرمودند چگونه منع از صوت آمد و وعید
بران رفع مرتب گشت قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض
ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون و در اسرای بدر اختلاف عظیم
واقع شده بود حضرت فاروق و سعد معاذ حکم بقتل آن
اسیران نمودند و دیگران به تخلیص و فدیه حکم کرده بودند
و مقبول رای پیغمبر و علیه و علی آله الصلوات والتحیات حکم
تخلیص و فدیه بود و هو اضع اختلافات و بگذشت از این
قبیل است اختلافی که در اینان در قرطاس نموده بودند که پیغمبر
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در مرض موت طلب قرطاس
فرموده بودند از برای ایشان چیزی نویسد جمعی گفتند قرطاس باید

وبهم الذين اثنى الله تعالى عليهم في القرآن المجيد ورضي عنهم وهم
رضوا عنه ذلك مثلهم في التوراة ومثلهم في الانجيل كزرع اخرج
شطأه فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع
ليغيظ بهم الكفار سبحان الله تعالى عما يظنهم كفار فليحذر عن غيظهم
كما يحذر عن الكفر والله سبحانه الموفق جماعه كه اينچنين دشمنان
يار سرور عليه وعليهم الصلوات والتسليمات درست كرده باشند
ومقبول ومنظور او عليه وعلى آله الصلوة والتحيات گشته اگر
در بعض امور با يكديگر مخالفت كنند وشاجرت نمايند وبراي
واجتهاد خود عمل فرمايند مجال طعن واعتراض نيست بلكه حق وصواب
دران موطن اختلاف وعدم تقليد رائي خود است امام ابو
يوسف را بواز وصول بدرجه اجتهاد وتقليد امام ابو حنيفه رض
خطاست وصواب تقليد رائي خود است امام شافعي رض
هر صحابي كه باشد خواه مخطي باشد خواه مصيب رضي الله عنهما برائي
خود تقديم نمي دهد وعمل در رائي خود اگرچه مخالف قول صحابي باشد
صواب ميداند كاه مجتهد است راكجايش مخالفت آن از آن
آن اصحاب با يكديگر مخالفت نمايند چرا مطعون باشند بانكه گوئيم
باصحاب كرام در امور اجتهاديه پسر ور عليه وعليهم الصلوات و

ریخ استنباط آن نموده باشند و امر انتونه اگر برای وجوب
در تبلیغ آن مبالغه فرمودی و بمجرد اختلاف اعراض از
سوال حضرت فاروق در آن وقت گفته اهجر استفهموا
چه بهتر جواب حضرت فاروق شاید در آن وقت فهمیده باشد که این
کلام از ایشان بواسطه وجع بی قصد و اختیار واقع شده است
چنانچه از لفظ اکتب مفهوم و متوهم میشود چه انسان در کاهی چیزی
نوشته آخته و بیضا فرموده الی تضلوا بعدی هر گاه دین کامل
شده باشد و نعمت تمام گشته و رضا مولا بان پیوسته ضلالت
بعد آن چه صورت خواهد داشت و در یک ساعت چه خواهد نوشت
که دفع ضلالت کند آنچه در بیست و سه سال نوشته شده است کر
کافی نیست که دفع نمیکند که در یک ساعت با وجود شدت مرض چیزی
نویسد که دفع ضلالت نماید از اینجا حضرت فاروق دانسته باشد
که این کلام بنا بر بشریت بی قصد ایشان بر زبان رفته است تحقیق
این معنی نکنید و بتجدید استفسار آن نمایند و در این اثنا سخن
اختلاف بلند گشت حضرت پیغمبر فرمودند که برخیزید و می نشینید
نکنید که نزاع در حضور پیغمبر مستحسن نیست دیگر از ان مقوله سخن
نفرمودند و از دوات و قرطاس یاد نکردند باید دانست که اختلاف

آورده‌اند جمعی دیگر منع ایشان قرطاس نمودند حضرت فاروق از این
جمله بوده که با ایشان قرطاس را ضمی نشده و گفت حسبنا کتاب
الله طاعنان بر این راه بر حضرت فاروق رضی الله عنه طعن کردند و زبانهای طعن
دراز کشاده که دانسته‌اند که ابو حنیفه محل طعن نیست زیرا که حضرت
فاروق دانسته که زمان وحی منقطع گشته است و احکام شرعی
تمام و کمال شده و جز رای و اجتهاد در اثبات احکام گنجایش نمانده
درین وقت اشاره علیه و علی آله الصلوة والسلام هر چه خواهند نوشت
از امور اجتهاد چه احتمال بود که دیگر از آن تمسک کنند بحکم فاعتبروا یا اولی
الابصار پس صلاح در آن دید که این طور غلبه و جمع اشتراک نصد یعنی
نباید نوشت و رای و اجتهاد دیگران کفایت باید نمود حسبنا کتاب الله
یعنی قرآن مجید که ماخذ قیاس و اجتهاد است مستنبط از کلیات
احکام را از آنجا استنباط خواهند نمود تخصیص ذکا
بود که رای آن باشد که بقراین معلوم کرده باشند که این احکام که
در صدد نوشتن اینها اند ماخذ اینها در کتاب است یا نه درست نادرست
شده باید پس منع حضرت فاروق از جهت شفقت و غلبه
بود که آنحضرت در شدت وجع باری تصدیع نشود چنانکه امر ایشان اشاره
به علیه الصلوة والسلام نیز برای امتحان بوده نه بوجوب تا دیگران از

امتحان

الصلوات والتسليمات وانكمال اعتقاد واخلاص لعبات
مبارک انسرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات و
التحیات نمیکند اشتند که بزرین افتد بلکه در دهن انجیت از
فرو می برند وقصه خوردن خون مبارک او را بعد از فصد از
کمال اخلاص معروف ومشهور است اگر عبارتی توهم سوء ادب
است نزد اهل این قرون که پر از کذب وخداع است ازان هزرک
واران صادر شود نسبت بانسرور علیه الصلوة والتسلیمات
بر محل نیک فرود باید آورد وبحاصل عبارت باید رفت الفاظ
هرقوم که باشد ملحوظ نباید ساخت طریق سلامتی انست والله
سبحانه الموفق سوال چون در احکام اجتهادیه احتمال خطا را
کنجایش شد وثوق در جمیع احکام شرعیه که ازان سرور منقوت
علیه الصلوات والسلام حکونه نموده آید جواب احکام
اجتهادیه در زمانی الحال احکام منزله سماویه کشته است زیرا که
بر خطا مقرر داشتن انبیا جایز نیست علیهم الصلوات والتسلیمات
پس در احکام اجتهادیه بعد از ثبوت اجتهاد مستنبطان و
اختلاف رای ایشان حکمی از نزد حق جل وعلی نازل میکردد که صواب
را از خطا جدا سازد ودر میان حق از مبطل نماید پس احکام اجتهادیه

کرام در امور اجتهادیه بانسرور علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات منمودند اگر عیاذا بالله سبحانه شایبه هوا و تعصب
میبود هشت زمره اهل ارتداد میگشتند و از سر ربقه اهل اسلام
بیرون می انداختند چه سوء آداب و سوء معاشرت به انسرور
است علیه و علیهم الصلوات والتحیات اعاذنا الله سبحانه منه
ذلک علیکه این اختلاف بنابر امتثال امر فاعتبروا بوده است زیرا که
شخص بایه اجتهاد داشته باشد در احکام زجنابه به او را تقلید
و رای دیگری نمودن خطاست و منهی عنه اری در احکام منزله
رای مجتهد دراین مدخلی نیست غیر تقلید انجا که گنجایش ندارد
و ایمان و انقیاد انها واجب غایت مافی الباب اصحاب قرن
اول از تکلفات بری بودند و از آرایش عبارات مستغنی اهتمام
ایشان باصطلاح ماض بوده است و ظاهر است که اصطلاحات
مطروح و غیر ملحوظ بوده و مراعات آداب دران قرن باعتبار
حقیقت و معنی بوده نه باعتبار صورت و لفظ امتثال امر رسول
علیه و علی آله الصلوة والسلام کار ایشان بوده و اجتناب نامرضیات
انسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات معامله ایشان با
و امهات و اولاد و ازواج حضرت اقدس انسرور نمودند علیه و علیهم

قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله الصلوة والسلام
ان الله امرني بحب اربعة واخبرني انه يحبهم قيل يا رسول الله سمهم
لنا قال علي منهم يقول ذلك ثلثا وابو ذر والمقداد وسلمان
اخرج الطبراني والحاكم عن ابن مسعود رضي الله تعالى عنهم ان
النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال النظر الى علي عبادة باسناد
حسن واخرج الشيخان عن البراء رايت رسول الله صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم على المنبر والحسن الى جنبه ينظر الى الناس
مرة واليه مرة ويقول ان ابني هذا سيد ولعل الله ان يصلح به
بين فئتين من المسلمين اخرج الترمذي عن اسامة بن زيد قال
رايت النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم حسن وحسين
على وركيه فقال اللهم انك اني احبهما فاحبهما
واحب من يحبهما اخرج الترمذي عن انس قال قال رسول الله صلى
الله تعالى عليه وآله وسلم اي الله انك احب اليك قال الحسن
والحسين وروى المسور بن المخرمة ان رسول الله صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم قال فاطمة بضعة مني من اغضبها اغضبني
وفي رواية يريبني ما رابها ويؤذيني ما اذاها واخرج الحاكم عن
ابي هريرة ان النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال لعلي فاطمة

نیز در زمان سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بعد از نزول وحی
مصون از خطا نمود قطعی الثبوت بودند و احتمال خطا نداشت
پس جمیع احکام که در زمان سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
بثبوت پیوستند قطعی اند و از احتمال خطا محفوظ زیرا که بوحی
قطعی ثابت گشته اند ابدا و انها مقصود از استنباط و اجتهاد
این احکام ان بود که بمجتهدان و مستنبطان درجات کرامت
حاصل آید و بحظی و نصیب علی تفاوت الدرجات فوائد پابند
بس و احکام اجتهادیه همه درجات مجتهدان بلند و هم قطعیت
آن احکام باعتبار نزول و ثبوت شد آری بعد از انقراض زمان
بثبوت احکام اجتهادیه همه درجات مجتهدان بلند گشت و هم ظنیت
که مفید عمل اند بحسب اعتقاد که منکر انها کافر گردد و مکرر اجماع
مجتهدان بر این حکم منعقد شود این زمان مشتمل
باشد و ختم للمکتوب بالخاتمة الحسنة مقابل اهل آله رسول علیه
وعلیهم الصلوة والسلام والتسلیمات والبرکات والتحیات روی
ابن عبد البر انه قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام من احب علیا فقد
احبنی ومن ابغض علیا فقد ابغضنی ومن اذی علیا فقد اذانی
ومن اذانی فقد اذی الله واخرج الترمذی والحاکم نحوه عن بریدة

عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم العباس
منی وانا منہ واخرج الدیلمی عن ابی سعید ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم قال اشتد غضب اللہ علی من اذانی فی عترتی واخرج
الحاکم عن ابی ہریرۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وعلی آلہ وسلم قال خیرکم خیرکم لاہلی من بعدی واخرج ابن عساکر
عن علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ
وسلم قال من ضغن علی اہل بیتی کافأتہ علیہا یوم القیمۃ واخرج
ابن عدی والدیلمی عن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ
تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قال انتم بمنزلۃ الخیاط اشد کم حبا لاہل بیتی و
لاصحابی [illegible] اطعی بحق بنی فاطمۃ کہ بقول ایمان کنی خاتمۂ اکبر
دعوتم رد کنی در قبول منہ ودست دامان آل رسول صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وعلیہم وعلی جمیع اخوانہ من الانبیاء والمرسلین والملائکۃ
الکرام المقربین وعلی الابرار عباد اللہ الصالحین [illegible]
عبد الغنی رطاسوا [illegible]
[illegible]
[illegible] لا الہ الا اللہ [illegible] ذلک
لا الہ الا اللہ [illegible] چہ در تکین غضب رب جل سلطانہ ایں
کلمہ طیبہ نافع زینت ہر کاہ این کلمہ طیبہ تکین غضب دخول نار و ملا

وجب ان یکون اعز علیہا منہا وعن عائشۃ رضی اللہ تعالیٰ
عنہا قالت ما رایت احدا کان احسن تجرا وصبا من رسول اللہ یعنی عائشۃ یقعون بذلک
فاتہ رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فقالت ان نا
رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ وسلم کن تسع حجر فمن خرج
منہ عائشۃ وحفصۃ وصفیۃ وسودۃ والحرف الاخر اسمہ سلمی او
من رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم یکلم الناس فیقول
ارادان یہدی الی رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم فلیہد
الیہ حیث کان یکلمہ فقال لہا لا تؤذینی فان الوحی لم یاتنی و
انا فی ثوب امراۃ الا عائشۃ قالت اتوب الی اللہ مما ذاک یا
رسول اللہ ثم انہن دعون فاطمۃ فارسلن الی رسول اللہ
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم فکلمہ فقال یا بنیۃ الا تحبین
ما احب قالت بلی قال فاحبی ہذہ وعن عائشۃ رضی اللہ تعالیٰ
ما غرت علی امراۃ لرسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وعلی آلہ وسلم ما غرت علی خدیجۃ وما رایتہا ولکن کان یکثر
ذکرہا وربما ذبح الشاۃ ثم یقطعہا اعضاء ثم یجعلہا فی صحاف
خدیجۃ وربما قلت لہ کانہ لم یکن فی الدنیا امراۃ الا خدیجۃ فیقول انہا
کانت وکانت وکان لی منہا ولد وعن ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ

ورزاہل شرک نیز اند کہ بشفاعت محتاج شفاعت این امت است
در امم سابق جمعی بر کفر مصر بودند و جمعی دیگر ایمان با خلاص آوردند
و افضال اوامر بمودند ہلاک میگشت این امت پر گناہ اگر مثل کلمہ طیبہ
شفیع ایشان نمی بود و مثل خاتم الرسل علیہ و علیہم الصلوٰت و
التحیات شفاعت شان بمنصہ ظہور نمی رسید و رب غفور بقدر
عفو و غفران حق جل و علی کہ شان این امت بکار خواہد رفت
معلوم نیست کہ در شان جمیع امم ماضیہ بکار رود و نوذ و نہ رحمت را
گویا برائی این امت پر ذنوب ذخیرہ ساختہ اند کہ مستحق کرامت
گناہ کار اند و چون حق سبحانہ و تعالیٰ عفو و مغفرت را دوست
میدارد بسبب عبادہ ارزانی عفو و مغفرت برابر این امت پر
تقصیر نیست لاجرم این امت جزا لامم گشت و کلمہ طیبہ کہ شفاعت
کنندہ اینجا نست افضل الذکر آمد و چون شفیع ایشان سید الابرار
خطاب یافت علیہ و علیہم الصلوٰت و التحیات اولیک یبدل اللہ
سیاتہم حسنات و کان اللہ غفورا رحیما بلی ارحم الراحمین چنین
باید و اکرم الاکرمین چنین بود۔ باری این کار با شتوار نیست
و کان ذلک علی اللہ یسیرا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا
و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین و نیز از فضائل این کلمہ

غضبهای دیگر خود دون اوست بطریق او و تسکین آنها نماید
تسکین نماید که بنده بتکرار این کلمه طیبه نفی ماسوی نموده از همه رو
گردانیده بحق توجه بمعبود برحق را ساخته مشاغل غضب
توجهات مشتی بوده که بنده بآن مبتلا گشته بود و لیس فلیس این غضب
در عالم مجازست مثلا نمائی چون مالکی از مملوکی در آزار باشد و بروی
غضب نماید بنده از حسن بشاشه که دارد و توجه خود را از ماسوی
مالک خود کرده تمام خود را متوجه مالک کرد اندایین زمان ناچار
مالک را شفقت و مرحمت در حق مملوک خود پیدا کرده و غضب
و آزار مرتفع شود و این کلمه طیبه را کلید خزینه نور و رحمت
که برای آخرت ذخیره فرموده است می یابد و میداند که شفیع
از برای رفع ظلمات کفر و کدورات شرک این کلمه طیبه دیگری
نیست که تصدیق باین کلمه کرده باشد و همه ایمان مشتمل
مع ذلک رسوم کفر و زوایل شرک مبتلا گشته امید است که بشفاعت
این کلمه طیبه از عذاب برون آید و از خلود در نار نجات یابد چنانچه
در رفع عقوبات سایر گناهان شفاعت محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم انفع و اوصل است و اگر هفتم کبایر این است
زیرا که در اثم سابق از ارتکاب کبایر مکررست بلکه امتزاج رسوم کفر و

بشنود قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم من قال لا اله
الا الله دخل الجنة کونه نظران تعجب دارند که یک کلمه لا اله
الا الله چگونه داخل جنت میشود از برکات این کلمه طیبه واقف نیستند
محسوس انحصر شده است اگر تمام عالم را بیک کفتن این کلمه طیبه
بخشند و بهشت نوشند گنجایش دارد و مشهود میگردد که برکات
این کلمه مقدسه را اگر تمام عالم قسمت کنند تا ابد الاباد همه را کفایت
کند و همه را شیرات کرداند فکیف کسانیکه این کلمه طیبه مقدسه محمد رسول
الله جمع شود و تبلیغ بتوحید انتظام یابد و رسالت با ولایت توأمان
گردد مجموع این دو کلمه جامع کمالات ولایت و نبوت است و طی
سبیل این هر دو سعادت دوست که ولایت را از ظلمات
پاک سازد و نبوت را بدرجه علیا رساند اللهم لا تحرمنا برکات
هذه الکلمة الطیبة وثبتنا علیها وامتنا علیها وابعثنا یوم حشرنا
مع الصدیقین فیها وادخلنا الجنة بحرمتها بحرمت صلعم علیه و
علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات ایضاً
چون نظر و فکر واپس ماند بدو بال همت فرو ریزد و معاملت لطیف
عرفا اعتقاد ران موطن جز بابی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
شوان نگزد کفار این کلمه مقدسه قطع آن مسافت نتوانند بود

[illegible] سابقاند کرایشان بجنب وازان بجنب برآمده اند و بکدم یمین و شمال
و قدم دیگر پیش نهاده کوی سبقت بمیدان اصل برده اند و از ظلال
امکانی و ظلال وجود بالا کذشته وارسم و صفت وارشان
اعتبار جزذات بخواسته تعالی و تقدس اصحاب شمال ارباب کفر و
ضلالت اند و اصحاب یمین اهل اسلام و ارباب ولایت اند و سابقان
بالاخیر انبیا اند علیهم [illegible] تسلیمات و تحیت هر کرا ایشان
دولت قرب سازند این دولت بشرف تحیت و اکابر اصحاب
انبیاست علیهم الصلوات والتحیات و رسل ملت حضرت و عزیز
اصحاب نیز متحقق است و فی الحقیقه این شخص نیز از زمره اصحاب است
و ملحق بکمالات ایشان علیهم الصلوات والبرکات در حق او کفر نموده
علیه و علی آله الصلوة والسلام لابد و عاد لهم حرام آخرهم هر چند فرموده
علیه و علی آله الصلوة والسلام خیر القرون قرنی این را باعتبار قرون
کفته و کرنه باعتبار اشخاص والله سبحانه اعلم لیکن اجماع اهل سنت
است بر افضلیت [illegible] از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
کسی نیست کو [illegible] باشد پس سابقان از امت
اوست و اقدم بشیر بن [illegible] دولت او حضرت فاروق
رضی الله عنه دولت افضلیت مشرف شده است و بتوسط او از کفران

[illegible] باعتبار وجود و ما یلیق بالله [illegible] و سلام علی عباده

الذین اصطفی خرق حجب اسماء و صفات و شیون و اعتبارات از

حضرت ذات تعالی و تقدس روشن است خرقیت شیء با عتبار شهود

است و خرقیت با عتبار وجود خرق وجودی ممتنع است و خرق

شهودی ممکن بلکه واقع هرچند نصیب اقل قلیل و حضر خواص او

و آنچه در خبر آمده است ان الله تعالی سبعین الف حجاب من نور و

ظلمة لو کشف لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من

خلقه مراد از این کشف و خرق خرق وجودیست که ممتنع است و آنچه ایشان

فقیر در بعضی از رسایل خود نوشته است از خرق جمیع حجب از حضرت

ذات تعالی و تقدس مراد از آن خرق شهودیست چنانچه حضرت

حق سبحانه و تعالی شخصی را ابصار کرامت فرماید که ماورا حجب و

استار اشیا مستوره را ببیند و در آنجا خرق حجب و استار با عتبار شهود

است فکذا ابدا بس معلوم شد که آنچه این فقیر نوشته است از جواز

خرق مناط جزم [illegible] است آن خرق دیگر

دیگر ملائکه مقربین [illegible] تابع الهدی و اقرار بصحة

علیه و علی الله الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی علی

نسخ فرید تا بتر کمتر یافته در [illegible] الله [illegible]

بالا گذشت از اینجاست که فاروق را خلیفه صدیق می گفتند و در خطبه
خلیفه خلیفه رسول الله میخواندند و شهسوار این سعادت حضرت
صدیق است و حضرت فاروق رديف او است خوش رویی که
شهسوار مرافقت نماید و باخص اوصاف او مشارکت فرماید
بر اصل سخن رویم و گوییم که سابقان از احکام یمین و شمال
خارج اند و از معاملات ظلمانی و نورانی جدا کتاب ایشان ورای
کتاب یمین و اصحاب شمال و کار و بار ایشان علیحده است و فرق و
دلال با ایشان جدا اصحاب یمین در رنگ اصحاب شمال از کمالات
شان چه دریابند ارباب ولایت در رنگ عامه مومنان از اسرار
ایشان چه فراگیرند حروف مقطعات قرآن در موز و اسرار نسبت
و مشابهات فرقانی کنوز مدارج و وصول ایشان وصول اصل ایشان را
قدم طی نموده است و ارباب ظلال از حریم حاصل آن
داشته مغز ایشان استند و روح و ریحان نصیب ایشان ایشانند که
فزع اکبر اندوه کین نمیکردند و بهما در رنگ دیگران از
جاهیزند لاجرم علیهم فان الله یحب المحسنین صدقه سید
المرسلین علیه و علی آله کل الصلوات و اکمل التحیات و ازکی

الهی اول سلطانه اشتغال نماید و ریاضات شاقه و مجاهدات
شدیده پیش گیرد و توبه حاصل کند و اوصاف رذیله او باحلیه
حسنه تبدیل یابد و توبه و انابت او را میسر گردد و حب دنیا از دل او
برون رود و صبر و توکل و رضا حاصل آید و ایمان به حاصله خود را
بتدریج و ترتیب در عالم مثال مشاهده نماید و خود را از کدورات شرب
و رذایل صفات آن پاک و مصفا بیند هرایینه سیر آفاقی را تمام کرده
باشد جمعی از این طایفه در مقام احتیاط وریزه اند هر لطیفه تا
الف در عالم مثال بصورت نوری از انوار مناسبه قرار داده
اند و علامت صفای هر لطیفه را بطریقه نوری از آن انوار
مثالی مقرر داشته اند و این سیر از لطیفه قلب ابتدا نموده
بتدریج و ترتیب تا لطیفه اخفی که منتهای لطایف است رسیده
اند مثلا علامت صفای قلب سالک را بظهور آن قلب در آینه
در مثال بصورت نور سرخ و علامت صفای روح را بصورت نور
سرخ قرار داده علی هذا حاصل سیر آفاقی آنست که سالک منزل
اوصاف و تغیر اخلاق خود در عالم مثال مرآیی مشاهده نماید از
ظلمات کدورت خود را در آن عالم احساس کند تا بقیه صفای حقه
او حاصل آید بتوفیقه تعالی خود او را ثابت کرده و چون سالک در این سیر

بعنایة الله سبحانه البصر فی جیبه علیه وعلی آله الصلوة
والسلام در وقت خروج بر انب نهایة اضعاف مرتبه پیش می آید
زیرا که آن موطن را اضعاف مضاعف زیاده از تمام دایره امکان بود
پس اگر نماز از آن موطن سلوک نموده قطع کرده شود کویا زیاده از
اضعاف دایره امکان قطع کرده باشد فکیف کسی که مسافت طویله را
از آن مرتبه طی کرده باشد پس معلوم شد که دایره امکان از انب بزرگ
وجوب فما فوقها بسیج خداوندی است کاشکی حکم فطره داشت بلکه
بدریای محیط پس ناچار بقوة پای خویش بکوی دوست توان رسید
بچشم خود او را بتوان دید انجل عطایا الملک الاعطایا بکتوب جلیل
حال
مکتوب جلال نکهت نشان ولد مرزا اسلم واله و حیران انجذاب
مقرون صفت سیر از اطوار و اخلاق نشان دون تخلف و تخلیف را
در آن موطن دور سیر نمود حضرت آن ایمنی را و نهایت
و انجذابت را در اسم و اوصاف
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی حبیبه رحمة للعالمین وعلی آله الکرام وصحبه العظام اما
بعد ایام چون سالک بعد از تصحیح نسبت و تخلیص امهات بذکر

ظلال اسماء است در مرایای انفس لهذا این سیر را سیر معشوق
در عاشق گفته اند ـ آینه صورت از سفر دور است
پذیرای صورت از نور است این سیر و سیر فی الله باین اعتبار
توان گفت که گفته اند سالک در این سیر متخلق باخلاق الله
گردد از خلق تخلقی دیگر اشتمال نماید زیرا که مظهر از بعض اوصاف
ظاهر نصیب است ولو فی الجمله پس گویا سیر در اسماء او نماید
محقق تکمیل است نهایت تحقیق این مقام و تصحیح این کلام صاحب
این مقام تا چه حال داشته باشد و متکلم کلام را تا مراد چه بود هر کس
باندازه خود از یافت خود چیزی میگوید متکلم از کلام خود اراده
معنی مینماید و سامع از همان کلام بفهم دیگری میفهمد این سیر
انفس را بی تکلف سر تکلف فی الله میگویند و بی تکاشی آنرا
بقا بالله می نامند و مقام وصل و اتصال می انگارند و
باین قدر بسیار کرده ایم در تصحیح لو چنان اد کلمه
تحمل و تکلف نموده ایم و چنان تحمل از کلام ایشان و خود
و بار دارد راه افاضه و ... در سیر آفاقی گویند تخلیه از رذایل
حاصل شده خود در این سیر انفس تحلیه اخلاق حمیده است
چه تحلیه مناسب مقام فنا است و تحلیه مناسب مقام بقاست این

ساعت قناعت احوال و اطوار خود را در عالم مثال که از حجاب افاقت
ناشی شده مشاهده مینماید و انتقال همچنین در این عالم از چیزی بچیزی می بیند گویا
سیر در آفاق دارد و هر چند این سیر فی الحقیقه سیر در نفس سالک
است و حرکت کیفی است در اوصاف و اخلاق او اما چون از دور بر
سطح نظر او آفاق است نه انفس سیر نیز به آفاق منسوب کنند
تمامی این سیر که با آفاق منسوب است سیر در آفاق و تمامی
که با انفس است سیر در انفس نام نهاده اند و مقام ربوط باین سیر داشته و بعضی
سلوک باین سیر نموده بعد ازین سیری که واقع شود را سیر انفسی
می نامند سیر در الله نیز گویند و بقا بالله در این موطن اتیان مینماید
و در این مقام حصول جذبه بعد سلوک میشود چون لطایف سالک
در سه اول ترکیبیافته اند و در کدورات طبیعت و ظلمت آلوده
آن جذبه اکثر ظلال و عکوس اسم جامع که رب او ست در مرآت
این لطایف ظاهر کردند و این لطایف را از تجلیات و ظهورات
ذاتیات آن اسم جامع باشند بعضی از صوفیه برای آن گویند
که این مرتبه مرآتی ظلال و عکوس اسماء است نه آنکه غیر سالک
در نفس او هیچ چیز سیر آفاقی نیست که باعتبار مرآتیت آنرا
سیر آفاقی گفته اند آنکه سیر در آفاق در این سیر فی الحقیقه سیر

ارباب ولایت و شطحیات تصوف تاویل آن دارند بدین
بدین فقیر محض فضل و عنایت خداوندی جل سلطانه ظاهر
اند و بدان تمسک فرموده اظهار النعمة و شکر الله علیه
فاعتبروا یا اولی الابصار بدان ارشدک الله تعالی و هداک
الصراط حضرت حق سبحانه و تعالی که بچون و بچگونه است
جانچه ورای افاقت ورای انفس است نیز پس سیر افاقی
را سیر الی الله گفتند و سیر انفسی را سیر فی الله نامیدند مفرد
یکی ظاهر و دوم باطن و سیر افاقی را داخل سیر فی الله است سیر
الله سیریست که بمراحل از افاق و انفس بعید است و ورای
انهاست عجب بعالم است سیر فی الله که سیر انفسی قرار داده
اند و آن سیر را بی نهایت گفته اند و بحری ابدی قطع آن نموده
اند چنانچه گذشته و چون انفس در تک افاق دایره
دایره امکان است پس بدین تقدیر قطع دایره امکان تلیز
نباشد فلابد میکون [illegible] و آخر آن سرمدا و لا یتصور
ابدا و لا یتصور البتة — تکیف الوصول الی واجب الوجود
کیف التقرب الی الکمال سبحان الله ماذا یزکان ازانجا
کفایت کند و ازانجا نداند انکار و امکان او چون تصور

سیر انفسی را نهایت ندانسته اند و بعدم انقطاع اگرچه عمر ابدی
میسر شود حکم نموده و گفته اند که شمایل و اوصاف محبوب را
نهایت نیست پس نهایت زوال در مراتب سالک متخلق بتخلق صفت
از صفات او خواهد بود و ظهور کمالات او خواهد بود
پس انقطاع کجا بود و نهایت چگونه مجوز باشد گفته اند
ذره که بس نیک و درس بد بود کز چه عمری نک زند در خود بود
و این فنا و بقا که بسیر آفاقی و سیر انفسی حاصل شده اطلاق
اسم ولایت میتابند و کمال انا ایجا میرسد بعد از آن
اگر سیر واقع شود زد اینها سیر رجوعی است که عبارت
سیر عن الله بالله و فی الله سیر را جمع کرده اند و سیر آفاقی را سیر فی الله
بالله گفته اند نیز بنزول تعلق دارد این دو سیر را برای تکمیل و
رسیدن و قرار داده اند چنانچه آن دو سیر برای حصول نفس ولایت
و کمال است و جمعی گفته اند که هفتاد هزار حجاب که در جزء آدمی است
ان بعد سیصد الف حجاب نوری و ظلمانی در سیر آفاقی خرق
میشود و در بقیه از سیر انفسی شصت و شش هزار حجب خرق
میکرد و چون این سیر تمامی سد حجب ظلمانی و نوری کرد و سالک
سیر فی الله تحقق شود و بمقام وصل بسد میت حاصل سیر و سلوک

سبحانه جایز نباشد و هرچه در اینها بحث نظر کرده شود در یک
مظاهر چند چون باشد پس از اطلاق و انفس باید گذشت و اما
سبحانه ماورای اطلاق و انفس باید جست و هم چنین در دایره امکان
چه اطلاق و چه انفس خارجه ذات او را سبحانه کجا یابی نه اسماء و صفات
او را فعال نیز کجا یابی نه و هرچه در اینجا ظاهر است ظلال و عکوس
اسماء و صفات فعالت و تقدست و شئونات و مثال اینها
بلکه ظلیت اسماء و صفات و مثالیت اینها نیز بیرون آفاق و
انفس است اینها پیش از تعینند و زیاده از انتقاش صورت
نه ظهور کرا در نجا گنجایی که اسماء و صفات او سبحانه در یک فرات
او تعالی چون و چگونه اند و چه شبه و چه نمونه تا از آفاق و
انفس بیرون نروی تا ظلیت اسماء و صفات او تعالی نیز
فکیف الوصول الی الاسماء و الصفات تعالت و تقدست
عجایب کاروبار است از کشوفات و معلومات یقینیه
خود بگویم که مواضع [illegible] بود و مطابق مکشوفات
ایشان نباشد از حضرت [illegible] قبول کند و اگر نگویم و نشنوم
نایم تجویز التباس حق با باطل کرده باشم و جواز اطلاق بالا یجوز
و الحجة معاند و تعدیل نموده بصرفت آنچه خاتمه شایان

جناب قدس او تعالی اطلاع میتایم و آنچه نامناسب جناب قدس
او است سبحانه و تعالی سلب میکنم و از خلاف دیگران باک نداریم و
غم نخوریم خوف از مخالفت دیگران وقتی متحقق شود که در معامله
خود مذبذب دائم گردد و در مکشوف خود مشتبه باشم هرگاه در
فلق صبح حقیقت کار را و انما بذود در رنگ قمر لیلة البدر معامله
اصل را واضح مشاهده کنند و از ظلال تمام بگذرند و از شبح و مثال
بالاتر بروند اشتباه کجا بود و مذبذب کجا باشد حضرت خواجه ما
قدس سره تعبیر فرمودند که علامت صحت احوال حصول تمکین است
در کمال و ایضا مذبذب بسته و اشتباه چگونه صورت بندد که بعنایت
بی غایت او تعالی اطلاع بر تفصیل احوال مقرره این بزرگواران
میسر شده است و معارف و حقایق و احوال و اخلاق و سرمان مکشوف
گشته و حقیقت و مشرب ایشان بحصول پیوسته و در قابض علوم
و معارف انبیاء بوضوح انجامیده و تمام تنها در این مقام اقامت
ورزیده و بتحصیل و کسب آن الا ما شاء الله تعالی نپرداخته اند الحمد لله
بفضل خداوندی جل سلطانه ظاهر گشت که آنچه مستبعد مینمود ظلال
است و کوتاهی شبح و مثال مطلوب او را انتهاست و مقصود
سوای سوای ایشان ناچار در زمره ناشی شود جلت قدرته

ایشان نگریزد اینجا همه حق است و برای حق است علما ظاهر
از حقیقت ایشان چه دریابند و بقدر از لغت صوری چه
فهمند و از کمالات ایشان چه فراگیرند سخن در بیست باره
این احوال و معارف کمالات دیگر است کز این احوال و معارف
کمالات دیگر است کز این احوال و معارف نسبت بآن کمالات
حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط سه
آمد فرود و دوره بس عالیت پیش خاکت تو در سر اهل سخن روم
و گویم که آنچه در حق حجب گفته اند که در سر انوار حجب ظلمانیه
و نور انیه تمام منع میکند چنانچه گذشت زود فقیر این سخن
محل خدشه است بلکه خلاف آن ثابت شده و شنوده شده
که حق حجب ظلمانیه منسوب است بجمیع مراتب امکانیات که آسمانها
و صفات و اجسام است تعالی و تقدس آنچه لایق ذات مقدس او
و لا صفه و لا اسمان و لا افعال و حق حجب نورانیه
مشرف بالوصل الی [illegible] بدا الوصل اول حصولا و هذا
الوصل اعز و اجل [illegible] اما فی معلوم نیست که بعض
حجب ظلمانیه خرق شده باشد خرق حجب نورانیه اینجا چه صورت
دارد و نهایت الباب فی حجب ظلمانیه مراتب متفاوتند که

رذایل واخلاق رذیله او بتمام مرتفع شده متجلی باخلاق حمیده
گشت وبمقامات عشره مستحق آمد واچه بسیر آفاق متعلق است
بی سلوک تفصیل وچه ریاضات ومجاهدات شدیده مندرج شد
زیرا که محبت تقاضای اطاعت محبوب مینماید وچون محبت
بکمال رسید اطاعت بتمام حاصل آمد وچون اطاعت محبوب
بروجه اتم باندازه قوت بشر حاصل گشت مقامات عشره میسر شده
وبعین سیر محبوب بچنانکه سیر آفاقی بدست آمد سیر انفسی نیز
بانجام رسید زیرا که مخبر صادق فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام
المرء مع من احب وچون محبوب ماورای آفاق وانفس است
محب را نیز بحکم معیت از آفاق وانفس باید گذشت پس ناچار
سیر انفسی را نیز واپس گذارد وچون معیت حاصل گشت پس
این بزرگواران بدرجه محبت نه با آفاق کار دارند ونه با انفس
بلکه آفاق وانفس تابع کاروبار ایشانست وسلوک وجذبه حضرات
معالیشان سرمایه این بزرگواران محبت است که اطاعت محبوب
آنرا لازم است واطاعت محبوب مربوط باتیان شریعت است
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که دین عبارت اوست پس
پس علامت کمال محبت کمال اتیان شریعت آمد واتیان کمال شریعت

واگر فرصت قطع آن ندهند بتوقفات مبتلا سازند زود یکست که
سیر آفاقی را داخل مالا یعنی شمرد و شود و از موانع حصول
مطلوب اعتداد نموده ایم سیر انفس هر قدر که قطع کرده شود
مغتنم است که در نسبه بجمیع کائنات نعمت عظیم است و این
سیر را با تمام رسانده بیرون دایره نفس خواهد چه در کار است
که کسی تلویحات انفس را در مرات آفاق مشاهده نماید
و تغیرات خود را در آفاق معاینه کند مثلا چنانچه صفای قلب
خود را در مرات مثال معلوم سازد و در آن صفا را بصورت
نور شمع به بیند چرا و چطور این خود را کما ینبغی بفراست خود
از احوال نکند مثل مشهور است که دوازده ساله طبیب احتیاج
ندارد که بوجدان صحیح خود تلویحات احوالات خود را خواهد در
یافت و تبرشحش صحت و سقم خود معلوم خواهد ساخت اری
سیر آفاقی علوم و معارف و کلیات و ظهورات بسیار دارد
اما جمیع انها راجع بظلال است و تمثلی بشبه و مثال در کار
سیر انفس بظلال متعلق (یعنی) نباشد چنانچه در رسایل و
حکایت تحقیق آن نموده است سیر آفاقی باید که بظل
الظل متعلق شود چه آفاق بمنزله ظلال است و سیر انفس را و را

منوط بعلم و عمل و اخلاص است اخلاصی کرد جمیع اقوال و اعمال
صورت نبندد و در جمیع حرکات و سکنات متصور باشد که
نفیس مخلص است بفتح لام مخلصان بکسر اللام ازین معاجه نزند
و المخلصون علی خطر عظیم شبیه باشند بسر اصل سخن رویم
و گوییم که مقصود ازین سیر و سلوک و جذبه و صفت و تطهیر انفس
از اخلاق رذیله و اوصاف رذیله که رئیس امهات دنایم کرفاریست
انفس و حصول مرادات و هوا های انفس است پس از سیر انفس
چار گونه و از صفت دیم بصفت حمیده رفتن کرنه و سیر آفاق
خارج از مقصود است و غرض مقدمه بان متعلق نیست زیرا که
کرفاری آفاق بواسطه کرفاری انفس است چه هر جزئی که در
آفاق است بواسطه روی خود و بسته میدارد و چون در سیر
انفس روی خود بواسطه است بلا تحصیل حق جل و علا از کل
کشیده و رسته فرزند و مال و ضمن آن نیز زایل شد پس سیر انفس
صورت گرفته و سیر آفاق بتبعیت و ضمن آن صورت گرفت هذا سیر
انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بالنفس مقصور گشت و
آفاق بطفیل و ضمن منقطع شد پس آفاق هم یک آیت اگر
فرصت قطع آن بدست دهد بتخلل توقف نماند با تمام آن رسانند

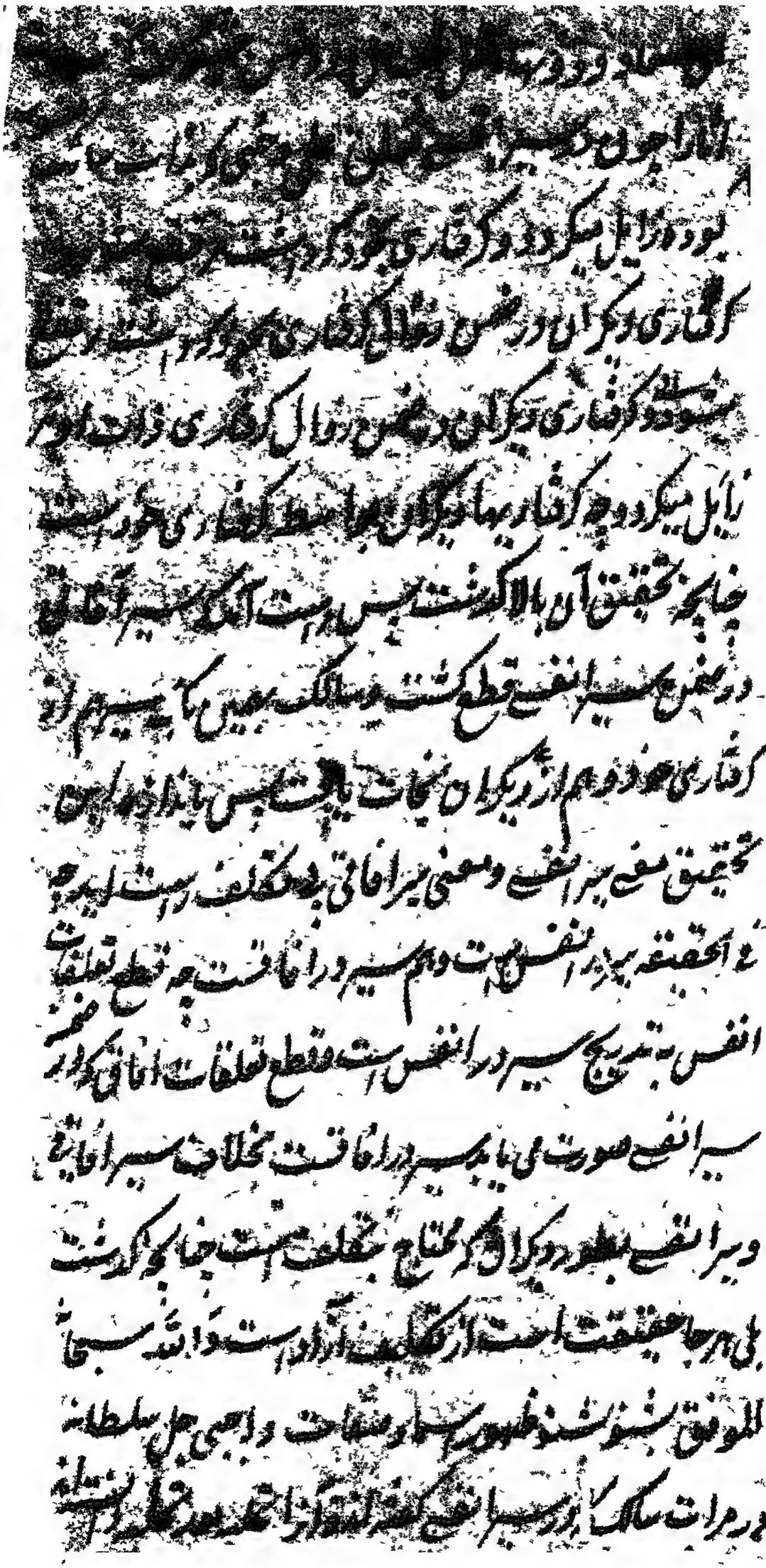

مظهور او را باید دانست که احوال انفس را که در مراتب آفاق
مشاهده میفرماید و صفات و تجلیات را از انجا معلوم میسازد
و دلیل آنست که کسی در خواب یا در واقعه در عالم مثال
جوهر را بادشاه بیند و یا جوهر را قطب وقت انجا مشاهده
نماید فی الحقیقه نه بادشاه است و نه قطب است بادشاه
و قطب آنست که در خارج باین دو منصب مشرف گردد و غایته
ما فی الباب در این خواب و این واقعه استعداد بادشاهی
و قابلیت قطبیت را معلوم میکرد و جائی باید کرد تا مسامله
از قوت بفعل آید و از کوشش باغوش رسد در باطن و نفس
نیز تزکیه و تجلیه میخواهد بسیر آفاق است و آنچه در سیر آفاقی دیده
است استعداد و قابلیت تزکیه و تجلیات پس در خارج سیر
انفس جوهر ازکی و مطهر میخواهد و وجدان جوهر اصطفی
باید فی الحقیقه از فنا بی نصیب است و لذ تحقق بمقامات
عشره بقی بهره است و از اطوار سبعه غیر از بوی بدست
نیاورده پس ناچار سیر انفس داخل سیر الی الله گشت و تمامی
سیر الی الله که مقام فنا است بوطن تمامی سیر انفس شد و سیر
فی الله بر اهل بعد از سیر انفس صورتی نبندد کیف الوصول

مقدم ساخته است مراد از آن چیست باید بنویسد تا نزاع
نرفتن بلفظ راجع کرد شیخ ابو سعید قدس سره در مقام
متوقف است میگوید تاریخی نیافتم کدام پیش بود و معلوم
کشت که یافت ظل پیش از رسیدن است و یافت اصل بعد از
رسیدن فلا اشتباه چنانچه در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب
ظهور ظلال اشعه آفتاب است تا عالم را از ظلمات خارج سازد و
صفا بخشد بعد از زوال ظلمات و حصول صفا طلوع نفس آفتاب
پس ظهور ظل آفتاب از زوال ظلمات سابق است بطلوع نفس
آفتاب از زوال ظلمات لاحق طلوع بادشاهان بعد از حصول
تخلیه و تحصیه زیبا است هر چند تخلیه و تحصیه بر مقدم طلوع شان
متصور نیست فتفکر الحق وارتفع النزاع وزوال الاشتباه
والله سبحانه العلام

الحمد لله وسلام على
عباده الذين اصطفى وعبارات مشایخ این طریقه قدس الله تعالی
اسرارهم واقع شده است که در این حضرت جل سلطانها دوق نیافت
نیافت این سخن مناسب مقام اندراج نهایت فرمود

سود ظاهر او را ذوق یافت باشد باقی ماند ذوق باطن کرا یافت
نصیب او نیست چون باطن نصیبی از بحر یافته است ذوق
او نیز از عالم بحر خواهد بود و در درک ظاهر که سراب حیرت
نخواهد در آمد پس ساست که ظاهر نفی ذوق از باطن نماید
باطن را نیز در رنگ حوض حلاوت دانسته ذوق چون دیگر است
و ذوق چون دیگر است چون ظاهر منتهی از ذوق باطن او خبر
ندارد عوام ظاهر بین از باطن منتهی چه خبر خواهد داشت و بیزار
انکار نصیب شان چه خواهد بود و ذوقی که بعلم شان نرسیده ذوق
ظاهر است که از عالم چونست از کجاست که سراب و رنگ بحر و
اضطراب و امثال اینها که از احوال ظاهر است نیز ادراک
صورت نزد ایشان نیز از ایجاد است و عظیم الفقر یکی است
که ادراک مواجید استحضار این امور و حالات و کیفیات
و غیر این امور را انکار نمی کنیم اما سخن در انست که ظاهر
ظاهر است با حال باطن حکم چون دارد نسبت چون پس ممکن
باشد که باطن منتهی هم یافت دارد و هم ذوق یافت غایتش
اینست چون آن ذوق از عالم بحر نصیبی دارد و درک ظاهر آن
در آید بلکه بنظاهر بینان آن ذوق حاکم است هر چند یافت باطن ظاهر

است که سوطن بعد به خاص این بزرگواران است و ان مقام
حقیقت یافتن است که مخصوص باشهاست لیکن چون بما
این نهایت در بدایت درج کرده اند ذوق یافت ایجا میرسد و چون
از چند به معاملهٔ برون رود و از اخذ انتوسط اید ذوق یافت پس
در رنگ یافت رو بعدم آرد نه یافت باشد نه ذوق یافت و چون
نهایت رسد یافت بسر کرد و ذوق یافت مفقود بود و
چون ذوق در منتهی مفقود بود است ناچار اند ذوق علامت
و چون علامت منتهی ذوق و علامت را در اول قدم
گذاشته است و در آخر محمول از او به بطلان رفته و به مزکی گشته
کلمات رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم و بارک متوامل
آخرین و بیم انگار سوال چون منتهی را یافت مرطلوب نیست
ذوق یافت چرا مفقود گشت و چون نهایت یافت نصیب
است ذوق یافت از کجا یافت جواب ذوق یافت نصیب
طالب منتهی است که بعد از انقطاع تعلق او که بظاهر خود داشت
با طن دولت مشرف گشته و چون باطن او را بظاهر او تعلق
گفته است ناچار نسبت باطن بظاهر سرایت کند و از یافت باطن
ظاهر ذوق کند و شهود شود پس باطن منتهی را یافت مطلب حاصل

اسرار ہمہ را نسخہ اندراج النہایت زہ البدایت کہ ازین بزرگ
واران صادر شدہ است در اشتباہ اند و در حقیقت ان سخن
را زود دارند و نجوز نمیکنند کہ مبتدی این طریق را با منتہی طرق دیگر
باشد عجب است کہ مساوات مبتدی این طریق با منتہی طرق
دیگر از کجا فہمیدہ اند پس از اندراج نہایت در بدایت از ایں بزرگ
واران سر زدہ است و این عبارت دلالت بر مساوات ندارد
مقصودشان انست کہ درین طریق شیخ منتہی بتوجہ و تصرف
خود چاشنی از دولت نہایت خود بطریق انعکاس بہ مبتدی
رشید عطا میفرماید در بدایت او تمکن نہایت خود را مزاج مینماید مساوات
کجاست و محل اشتباہ کدام است و در حقیقت آن چہ کجایش تردد
است و این اندراج دولتی است بس عظیم مبتدی این طریق
ہر چند حکم منتہی ندارد اما از دولت نہایت بے نصیب نیست فرضا
اگر این مبتدی را فرصت قطع مراحل وصول و طی منازل آن میسر نشد
از دولت نہایت بے نصیب نخواہد رفت و آن در زہ تمکن کلیت
او را بلیغ زیکنی خواہد ساخت بخلاف مبتدیان طرق دیگر کہ از نہایت
دور از کار اند و در قطع منازل و طی مسافات زیر بار روای ہر روزہ
اگر این مبتدی را فرصت این قطع منازل و طی مسافات و حق ایشان

حقیقی است اما واسع است بآن وسعت کہ طول و عرض دارد
کہ از امارات امکان و کلامات حدوثست وسعت او عبارتی
در رنگ او سبحانہ بچون و بچگونہ است و سیری کہ در ان وسعت
واقع میشود نیز بچون و بچگونہ است صاحب سیر نیز با وجود چون
و چندی بقوت بچونی و بچگونہ کی قطع آن منازل بچونی نمیاید
و از چون بہ بچون میکراید بچارکان بہ سر و برگ از حقیقت معاملہ
چہ دریابند و کفاران عالم چون از بچون چہ خبر دارند نارسائی
خود را اعتراض می انگارند و بادائی خود مباہات مینمایند
بچزی چند از خود بچز عیب پسندند بزعم ہر انچہ نمیفہمند کہ نہایت
انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات بلکہ نہایت خاتم الرسل علیہ
و علیہم الصلوات والتحیات نیز حق است سبحانہ و نہایت
انیان با نہایت این بزرگواران علیہم الصلوات والتحیات متحد
نیست بلکہ با یکدیگر ہیچ مناسبت ندارد و بس نتواند بود کہ جہل
را نہایتی میسر شدہ باشد کہ در او نہایت ایمان بود و دون نہایت
آن بزرگواران علیہم الصلوات والتحیات باشد پس راست
آمد کہ نہایت ہمہ حق است سبحانہ و تفاوت در میان طوائف
عباد تفاوت در جاہلیتہم ثابت بلکہ گوئیم کہ ہمہ نہایت خود را

بجوید نمایند و چون در میان بستدی این طریق و بستدیان طریق
فرق واضح گشت و نسبت این بستدی بدیگران ارباب بدایت
یکسان شد باید دانست که در میان منتهیان این طریق و طریق دیگر
همین قدر فرق است و نسبت این منتهی بمنتهیان طریق دیگر همان
مقدار نسبت است بلکه نهایت این طریقه علیه ورای و وراء نهایت
سایر طرق مشایخ است این سخن را از من باور دار نهایه الکبری
سر ایضاف ابتدا شاید باور دارند نهایتی که بدایت او نهایت این
باشد نهایات دیگران البته این را خواهد داشت و ناچار نهایت
آن نهایات خواهد بود سعادتی که نکوست از نهایش پیداست
جمعی از متعصبان سلاسل دیگر میگویند که نهایت ما وصول بحق است
سبحانه و از شما بدایت خود میگویند پس از حق تعالی خواهید رفت
و نهایت شما را حق چه خواهد بود گوییم که ما از حق بحق میرویم
جل سلطانه و از شما بدایت طلبیت که بخته با صل الاصل می پیوندیم و از
تجلیات اعراض نموده منجلای جمیع و ظهورات ما و این
گذاشته ظاهر و اطن بطون میخواهیم و چون در تطبیقات
مراتب متفاوتست از یک ابطنیت با بطنیت ثالثه قدم
می نهیم ان شاء الله تعالی حضرت حق سبحانه و تعالی هر یک بسیط

برسیده اصطلاح بود ند که صوفیه بوحدت وجود قائلند
علما آنرا کفر و زندقه میدانند و هر دو طایفه را از فرقه ناجیه ان
حقیقت این معامله روشن است محب آثار التحقیق این
این فقیر در مکتوبات و رسایل خود بتفصیل نوشته است و
بتحقیق رسانیده و الفاظ را جع داشته ام و از آن جمله یکی این
سوال را از جواب چاره نبوده بضرورت چند کلمه نوشته آمد
باید دانست که از صوفیه علیه هر که بوحدت وجود قائل است و اشاره
باحق جل و علا میکند و تنزیه و تنزل نموده شبیه گفته است و
واجب ممکن شده و بچون و چگونی آمده که این همه کفر و الحاد
و ضلالت و زندقه آنجا است انحاد نیست بلکه تنزل است
تشبیه نیست بلکه اتمام کمال و تنزیه نیست بلکه اثبات کمال
بصفات و اسمای وجود الاکوان و تعالی ربنا عن
مرادف اطلاق خود است از روی وجوب تنزیه امکان و تشبیه
نفی نموده بلکه معنی همه اوست آنست که اشیا نیست شده و نمود او
نمائی و تعدد تش متصور که الا الحق گفته اند آنست که
حکم و باحق متحد است که آن کفر است و موجب قتل اند بلکه معنی
قول او آنست که ما هستیم موجود حق است سبحانه نمایان ما

وصول بحق سبحانه جل سلطانه لیکن بسیاری از مشائخ کرام ظلال
و ظهورات حق را حق میدانند تعالی و تقدس با وجود
تفاوت درجات این ظلال و ظهورات پس نهایات جمیع
ارباب نهایات نفس الامر وصول بحق نشده تعالی و تقدس
بلکه بزعم هر یکی منتهای او حق است سبحانه پس اگر انتهای
آن یکی ظلال و ظهورات حق باشند تعالی و تقدس
که نهایات دیگریست بزعم حقانیت و نهایت آن یکی وصول
بحق تعالی که ماورا ظلال و ظهورات است چرا مستبعد بود
و چرا محل انکار و اشتباه باشد قاصری کند این
طایفه را طعن قصور را حاشیه قد که بر آرم زبان این کله را
عدیشیران جهان بسته این سلسله را نه روبه از حیله جیان
کلد این سلسله را ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا
فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین والسلام
علی من اتبع الهدی

در جواب مستفسر [illegible] رسیده بود و مضمون آن این
آنرا با خلوه شرحه فرا نمود و مضمون آن این
باطلوه و [illegible] الحمد لله که سلام علی عباده الذین

نکاهی میماند از جهة تحریر نمودن از توهم حلول و اتحاد سوال
صوفیه اشیاء را با وجود ظهورات معدوم خارجی میدانند و وجود
در خارج جز حق را نمی پسندند تعالی و تقدس و علما اشیاء را موجود
در خارج جز حق خارجیه میگویند پس نزاع در لفظ است در معنی ثابت باشد
جواب صوفیه هرچند عالم را معدوم در خارج میدانند اما در خارج
وجود وهمی از اثبات میماند و از آن خارجی میگویند و از کثرت وهمیه
خارجیه انکار نمیکنند مع ذلک میگویند که این وجود وهمی که در خارج
نمود پیدا کرده است نازلترین این وجودات وهمیه است که از ارتفاع
وهم مرتفع گردد و ثبات و استقرار ندارد بلکه این وجود وهمی در
این نمود خیالی چونکه بصنع حق است سبحانه و اتقانش قدرت کامله
اوست تعالی از زوال محفوظ است و از خلل مصون و معاملات
اشیاء در آن نشأت مربوط است بوسطه ای که علم را و اوهام
و خیالات میدانند ارتفاع اشیاء را بارتفاع وهم و خیال
انکار میکنند چنانکه وجود اشیاء تابع اعتقاد ما است نفس الامر تحقیقی
ندارد اگر اسلام را این اعتقاد کنیم زین است و زین با اعتقاد ما
آسان و شیرین را اگر تلخ دانیم تلخ است و تلخی با اعتقاد ما شیرین با الجمله
این بخود اتفاقا را بجای صانع مختار جل سلطانه میدانند و اشیاء را

او نیست و علما اشیارا در خارج موجود میدانند بوجود نفس امری
فالنزاع باقی جواب وجود وہمی و نمود خیالی چون بارتفاع وہم و
خیال مرتفع شد نفس امری گفت نه زیرا که اگر فرض کنیم زوال وہم
در جمیع و اہمال این وجود ثابت است بزوال انہا ہرگز زایل
بمنکر دود و لا معنی للواقع و نفس الامر بدا الا این قدر است که این
نفس امر که در وجود ممکن اثبات نموده می آید در جنب نفس امری
که در وجود واجب تعالی ثابت است حکم لاشی دارد و نزدیک
که ازاو در موہومات و متخیلات شمرده شود در نزد کل
مشکک که بایکدیگر تفاوت فاحش دارند چنانچه وجود ممکن که
نسبت بوجود واجب تعالی ثابت است حکم لاشی دارد و نزد
که ازاو در عدمات شمرده آید فلا نزاع فی الحقیقه سوال وجود
وہمی اشیا چون نفس امری گفت لازم آمد که در نفس امر موجود
متعدد باشند و نفس الامر یک موجود بود و این معنی وحدت
وجود است که مقرر صوفیه وجودیه است جواب آن ہم و نفس امر است
وحدت وجود ہم نفس امر است و تعدد وجود ہم نفس امر است
لیکن چون جهة و اعتبار مختلف است تو ہم اجتماع نقیضین
مرفوع است این مبحث بمثابه روشن گردید صورت زید مثلا که

باو تعالی مستند میدارند ضلوا فاضلوا پس صوفیه اشیارا
در خارج وجود و هم کرثبات و استوار دارد و بارتفاع و هم
میکند اثبات نمیماند و عالم این نشاء و آن نشاء کر مخلد و موبد
باین وجود مربوط میدارند و علما اشیارا در خارج موجود میدانند
باحکام خارجی لدی بر اشیا مترتب میدارند مع ذلک وجود اشیا
در جنب وجود حق جل و علا ضعیف و حقیر و قشور میدانند و وجود
ممکن را نسبت بوجود واجب تعالی و تقدس مانند سایه میدانند پس
زوال و تغیر اشیا در خارج وجود ثابت کشت کر احکام این نشاء
و آن نشاء بدان مربوط است و بدر تفاع وهم و خیال عزم رتفع
نمیشود کر ارتفاع النزاع و زوال الخلاف غایة ما فی الباب صوفیه آن
وجود را وهمی میکویند بواسطه انکه در وقت عروج وجود اشیارا
نظر ایشان مختفی میکردد و غیر از وجود حق جل سلطانه در نظر
شان نمی ماند و علما از اطلاق وهم بر ان وجه تحاشی مینمایند
وجود وهمی میکویند تا کر مرتکب ارتفاع آن حکم نکردد و از عقاب
و عذاب ابدی انکار ننماید سوال صوفیه کر اشیارا وجود وهمی
اثبات می نمایند مقصودشان است کر این وجه با وجود ثبات و
استقرار نفس امری نیست وجودی غیر وهمی ندارند و از نمود نیست

در خارج باعتبار توهم و تخیل نفس امری لیکن عدم حصول ارادهٔ
مطلقا نفس امریست وجود آن ارادهٔ باملاحظهٔ توهم و تخیل
نفس امری پس اول مطلق است و ثانی مقید پس در باطن
وحدت وجود مطلقا نفس امری باشد و نفی وجود به
اعتبار توهم و تخیل نفس امری گشته پس بملاحظهٔ اطلاق و تقید
در میان این دو نفس امر تناقض نباشد و اجتماع نقیضین ثابت
نبود سوال چون زوال وهم جمیع اوهام فرض کرده شود وجود
وهمی و موجود خیالی کی ثابت باشد جواب این وجود وهمی مجرد
اختراع وهم حاصل شده است نه زوال وهم زایل کرده بلکه ما سوی
حق جل و علا در مرتبهٔ وهم حاصل گشته است و انتفاء بدانا چار
بزوال وهم حاصل میپذیرد وجود وهمی باین اعتبار گویند که حضرت
حق سبحانه و تعالی از اول مرتبهٔ حس و وهم خلق فرموده است
و چون خلق اوست تعالی در هر مرتبه که باشد از زوال و خلل
محفوظ است و حضرت حق سبحانه و تعالی چون از اول خلق
فرموده است ناچار نفس امری گشته در هر مرتبه که خلق کرده باشد
هر چند آن مرتبه نفس امری نباشد و مجرد اعتبار بود اما مخلوق
در آن مرتبه نفس امریست و ما گفتیم که حضرت حق سبحانه و تعالی

در مرات مینماید نفس امر در مرات بسبب صورت کاین نیست
زیرا که این صورت نه در شخص مرئیست و نه در روی آن مرات
بلکه وجود این صورت در مرات باعتبار توهم است و پس از
ارادهٔ جائی ایزاد در مرات حصول یابد و این وجود وهمی و
ارادهٔ جائی که صورت او در مرات پدید شده است نیز نفس امر نیست
لهذا اگر کسی گوید که من صورت زید را در مرات دیده ام عقلاء عرف
و اهل این کلام صادق میدانند و هیچ کس انکار وجود این صورت
ایشان نمیکند اگر شخصی سوگند خورد و گوید که والله من
صورت زید را در آینه دیده ام می باید که حانث نشود پس
در این صورت هم عدم حصول صورت زید در مرات نفس
الامر است و هم حصول آن صورت در مرات باعتبار توهم و
تخیل نفس لهذا ما نفس امر سابق مطلق نفس امر است و
نفس امر لاحق متوسط توهم و تخیل است عجب معامله است
اعتبار توهم و تخیل که مناط نفس امر است اینجا همان اعتبار
محصل نفس امر گشته است اولا و بالحاصل ثمه نفس الامر
مثال دیگر لفظ جواله است که باعتبار توهم و تخیل بصورت
دایره در خارج شیئی پیدا کرده است در اینجا هم عدم حصول دایره

سلطانه بحال خود بماند انتهی فاچون این شعبده بازان آشنه
آن درختهای را به بقدرت [illegible] به بقدرت خداوند بی
جل سلطانه بحال خود ماند و شنیده ام که درختهای نما این زمان
بحال خود اند و در هم از سوهای اینها میخورند و ما فلک علی الله
بیعزیز پس در صورت جهت حضرت سبحانه و تعالی که خبر او در
خارج و نفس الامر موجودی نیست بقدرت کامله خود کمالات
اسمائی و صفاتی خود را در پرده صور ممکنات در مرتبه حس و هم
ظاهر ساخت و بوجودی و ثبوت خیالی آن کمالات را در خیال
اشیا جلوه گر گردانید یعنی اشیا را بطبق آن کمالات در مرتبه
حس و هم ایجاد فرموده تا موجودی و ثبوت خیالی پیدا کردند
پس بود اشیا باعتبار وجود خیالی است لیکن حضرت حق سبحانه
و تعالی این بود را استقرار و ثبات کرامت فرموده است و
در صنع اشیا اتقان مرعی داشته و تعالی ابدی با بهم مربوط
ساخته تا بار وجود و ثبوت خیالی اشیا از نفس امر بی
کشیده است و از خطا [illegible] شده پس توان گفت که اشیا در خارج
باعتبار نفس امر هم وجود دارند هم وجود ندارند لیکن بدو اعتبار
که ذکر شد حضرت والد بزرگوار این حقیر که از علی محققین بودند

ازاد در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است یعنی بسیار او در
بنیه ایجاد فرموده است که بتواند احصول و ثبوتی بنیت
کرد در حس و وهم او در رنگ آمده شعبده بازی چرخهای بغرنج واقع
را نماید و یک چیز را ده چیز داند آن ده چیز را احصول و ثبت کرد در
حس و وهم در نفس امر چیز یک چیز موجود نیست و این ده چیز را
که نموده است اگر بقدرت کامله خداوندی جل سلطانه ثبات و
استقرار بدهد کنند و از خلل و سرعت زوال محفوظ باشد نفس
امری میگردد پس آن ده چیز هم در نفس امر شد و هم نیشد
لیکن بدو اعتبار اگر قطع نظر از مرتبه حس و وهم کرده شود
نیشد بلاحظ حس و وهم شد قصه مشهور است که در یکی از
بلاد هندوستان شعبده باز ان پیش سلطان بنیاد شعبده بازی
نموده بود در این اثنا طلسم و شعبده باغ و درختهای انبه
بنظر در اوردند و نمود بی بود اینها را ظاهر ساختند و در همان
مجلس نمودند که ان درختها کلان شدند و بار آوردند و اهل مجلس
از ان بار تناول نمودند در بیوقت آن سلطان حکم کرد که شعبده
باز را بقتل رسانند چه او شعبده بود که به از ناموس شعبده
اگر شعبده باز را بکشند آن شعبده بقدرت خداوندی جل

عالم را مجاز عالم الماظهور است چه که محبوب و مقاوی نیست
و بقای ابدی اشیاء است بقدرت او در
حکمت آورده و اسباب را روی
کالمهجور شده است و این مجاز معارف است لفظ حقیقت
کالحقیقه است و دایره کمالات از این نقطه است کالمجاز اما
حقیقه انکا مهجور است و آنچه معارفت مجازیست و اینجا
بود مقصد این قول اذا احب الله عبدا لا یضره ذنب
چون دوست دارد حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را ذنب از او
صادر نشود که اولیا حق جل و علا را از مکاید ذنوب محفوظ دارد
اگرچه جایز است که ذنب از ایشان صادر شود بخلاف انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات که از ذنوب معصوم اند چون از صدور
ذنب هم از ایشان مسلوب است و چون ذنب از اولیا صادر نشود
یقین است که هرگز ذنب هم نخواهد بود پس در صورت عدم صدور
ذنب لا یضر ذنب دوست است کما یخفی علی ارباب العلم
نباید بود که مراد از
ذنب سابق باشد که پیش از وصول
و بعد از ولایت صادر شده باشد فان الاسلام یجب ما کان قبله
حقیقة الامر عند الله سبحانه ربما لا نواخذ فی بعض الاحوال

میفرمود مدقق شیخ قاضی جلال الدین اکرای که از علمای متبحر
[illegible] است باکثرت اکر وحدت شرف
موجبات آن بر احکام متباینه وصفات است باطل میکردد واکر نفس امر
کثرت قول صوفیه که بوحدت وجود قایلند باطل میشود حضرت
ایشان در جواب او فرمودند که هر دو نفس امر است واز اینجا فرمودند
بحاظر فقیر نازده است که در بیان آن چه میفرمودند آنچه در نیوشت بخاطر
فقیر رسید در شود آورد والله سبحانه اعلم پس صوفیه که بو
وحدت قایلند مقصود علمای کثرت وجود حاکمند بر حق مناسب احوال
صوفیه وحدت ومناسب احوال علمای کثرت زیرا که مبنای
بکثرت وتباین احکام کثرت مربوط است ودعوت انبیاء علیهم
الصلوات والتسلیمات تنعیم وتعذیب اخروی همه بکثرت تعلق
دارد وچون حضرت حق سبحانه تعالی بحکم ناچیت ان اعرف کثرت
را میخواهد وظهور او وست میدارد ابقای این کثرت ضرور
چه ترتیب این مرتبه مرضی ومحبوب حضرت رب العالمین سلطان دین
حرم وحشم باید وعظمت [illegible] منافاة والکسار
در کار بست معامله وحدت وجود چنانچه [illegible] وحدت ومعامله کثرت
نسبت او در رنگ مجاز ظهور این عالم را عالم حقیقت کویند واین

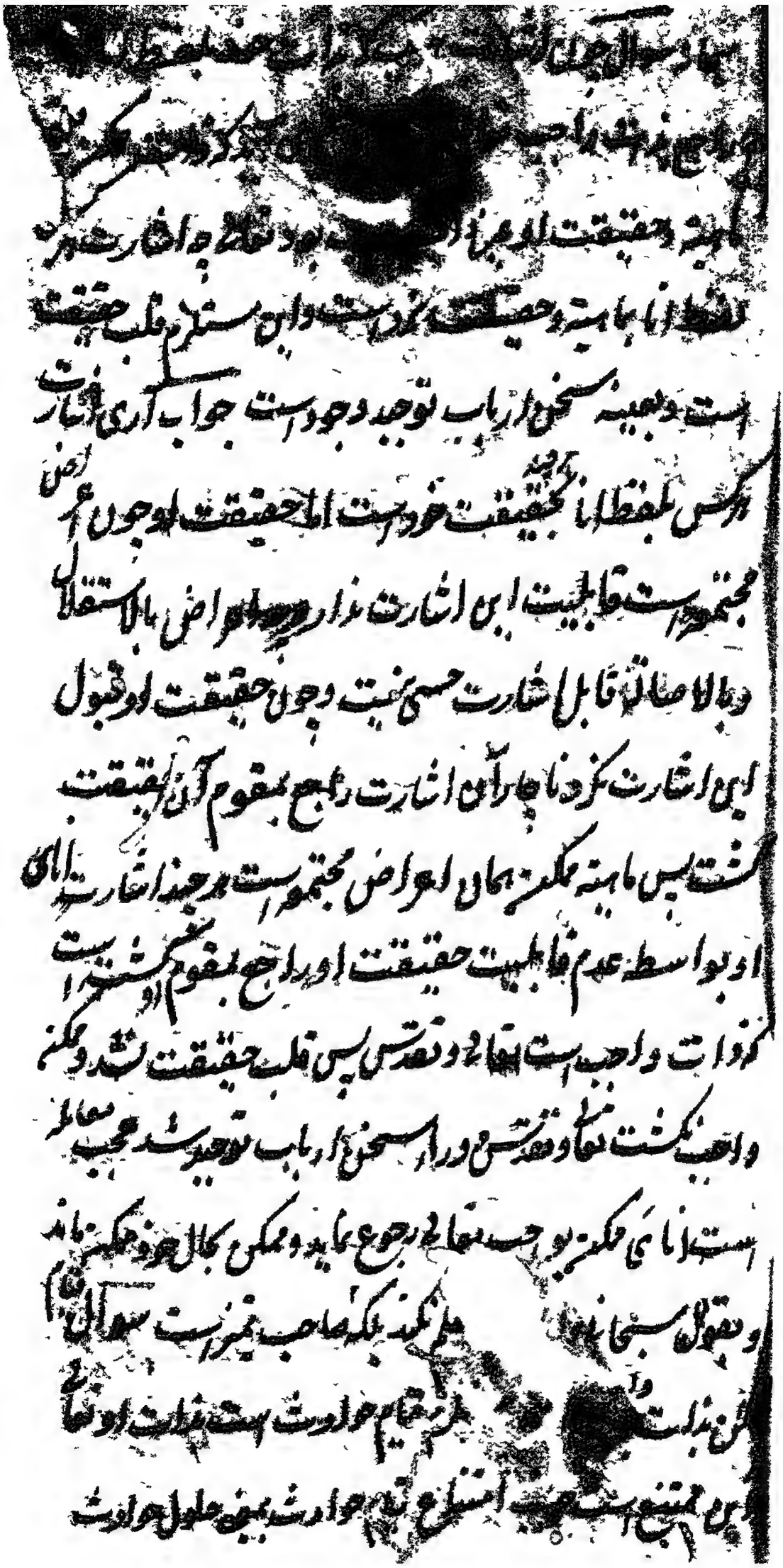

[illegible] بخش دیگر تعیین نمود و بدیهی است که حضرت حق سبحانه و تعالی
[illegible] در رتبه حس و [illegible] ن و احکام در رتبه
۱۰۰ ابهام و اجمال بخود و بعالم [illegible] نظیر سریر پادشاه بزرگ
ساخته که این سریر از اجزای بخود نیست بلکه قائم بذات حق تعالی و بیچند
پی شایبه حلول و بهبط حال و محل بمثل دیگر صورت کوه یا صورت
آسمان که در آب ظاهر شود الهی یا بگو آن صور را اجسام نیست
جواهر انگارد و آن تماثیل را جواهر انگاشته قائم بخود داند و اگر تو یا
شخص آن صورتها را اعراض قائم بغیر تصور نماید و بعلت
عینیت طالب محال ابدی بوده و به محال ثبوت اجزا را محال داند آن
شخص نزدیکتر است که تقلید مردم انگارد راست سود تمام چه
هر گاه او نیز دارد داشته باشد یا بگوئی صور را اجزا نیست بلکه
احتیاجی بمحال ندارند همچنین از ارباب کشف و شهود تمام مکنات
در رنگ آن صورتها اند و بیش از تماثیل نیستند غایة ما فی الباب حضرت
حق سبحانه و تعالی بعضه متماثل را بصنع کامل خود بنحو انتظام
احکام داده است [illegible] بصورت اندوازی و زوال مجموعه را و بعالم
اخروی ابدی را [illegible] بط است بحکم مشیت خود بتکلیف بنظام کار
علما مستقر است بحکم بدیهه عزم عالم را مجموع اعراض دانسته

در ذات او تعالی محال است لیکن قیام اجتماعی
است بلکه بی نیاز و
واجبیت تعالی سوال چون نیست عرض باشد از محل او را نیاز
بود که قایم باو باشد و آن محل کدام است ذات واجب نیست تعالی
و همچنین ممتنع محل او نتواند بود جواب عرض است که او را قیام بذات
خود نباشد بلکه قیام بغیر بود و چون ارباب معقول در قیام معقول
عرض چهار مذهب خلول نقسیده اند ناچار عرض را اثبات محل نموده اند و
بغیر محل ثبوت او را محال دانسته اند چون قیام را معنی دیگر پیدا شود چنانکه
گذشت محل بسیط در کارخانه محسوس و مشاهد ماست که قیام جمیع
اشیا بذات واجبیت تعالی و بسیط حلولی و محلی در میان نیست ارباب
معقول از اینها ورطه ها و دام تشکیک ایشان مصادم بداهه نا بنشود
و یقین مانشک انها زایل نگردد این مبحث را بمثالی واضح کرد ایم
ارباب طلسم و اصحاب سیمیا چنانکه میدانند از جنس اجسام عرضیه
نا عراض مجتمعه درین صورت هیچ کس میدانند که این اجسام را و رنگ
و اعراض بخود قیام نیست بلکه قیام این
و بسیط محل اینها را ثبات نیست و نیز قیام
و محلیت نیست بلکه ثبوت و تقرر اینها بذات صاحب طلسم است و نوع

[illegible] نام [illegible] راجع بشهود [illegible]
بوجود عالم که وجود او [illegible] شهود است والله سبحانه اعلم للصواب وحکم بعدم بقاء
اعراض در دور زمان که بعضی از متکلمین کفته اند مدخول است و به
ثبوت نه پیوسته است واذ ذکر که بر عدم بقا اعراض آورده اند
تا تمام اند این معارف تمامه کونیه سبقی است اکر یاران
بجای رالتفات فرموده نقل انرا بهر که شوق کند التفات فرمایند
چون در فقر کسلی بود بهر کدام از یاران کتاب علیحده نوشته شد
واکتفا بهمین معارف نموده آمد والسلام علیکم وعلی من لدیکم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
این کلمه طیبه [illegible] وحقیقت و شریعت است تا زمانیکه
سالک در [illegible] در مرتبه طریقت است وچون از نفی
بتا بحد فارغ شود و جمیع ماسوی را از نظر او نفی کرده طریقت

تمام کرده باشد و بمقام فنا رسیده و چون بعد از فنی در بقام
[redacted] ید و از سلوک [redacted] شده باشد و بقا
موصوف گشته باین فنی و بقا باین طریقت و حقیقت
باین فنا و بقا و باین سلوک و جذبه باسم ولایه صادق می آید و نفس
اندازه که باطمینان می گراید بمرکز و مظهر میگردد و بکمالات ولایت
مربوط. جزء اول این کلمه طیبه گشت که نفی و اثبات است باقی ماند جزء
دویم این کلمه مقدسه که مثبت رساله خاتم الرسل است علیهم و علیه
الصلوات و التسلیمات این جزء اخیر محصل و مکمل شریعت است آنچه در
ابتدا و وسط از شریعت حاصل شده بود صورت شریعت بود
و اسم و رسم او بود حصول حقیقت شریعت و دین است که بعد از
حصول مرتبه ولایت بحصول می پیوندد بکمالات نبوت که بکمل
ما بعد از شریعت و وراثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
حاصل میگردد و نیز در این موطنت طریقت و حقیقت که محصل
ولایت اند کویا سرابیطا اند از اه بتحصیل حقیقت شریعت
و تحصیل کمالات نبوت و ولایت [redacted] باید دانست
و شریعت را چون صلوة و طریقت کویا [redacted] حقیقت است
و در حقیقت ازاله نجاسات حکمیه تا بعد از طهارت کامل

تخلیص او هم ذکر است که امتثال است در ذکر ادای یک چیز
کہ حق تعالی باشد چنانچہ ... کہ امر واقع شود و ادب
۱۰۳
دو حق است حق عبد و حق مولای تعالی بلکہ نزدیک است کہ ذکر تعالی
در این وقت بعضی در اخل واجب نمود آید چہ ہر وقت ذکر گفتن مستحب
ہست و در بعضی اوقات ذکر ناگفتن مستحب ہست و در ایام منہیہ
در اوقات مکروہ ہر روزہ نداشتن و نماز ناکردن از روی نداشتن
و از نماز گزاردن بہتر ہست باید دانست کہ ذکر عبارت از ظرد
ہست بہر وجہ کہ میسر شود تا کہ ذکر او مقصود بر تکرار کلمہ نفی و اثبات
ہست یا تکرار اسم ذات تعالی چنانکہ کمال رود میسر شود پس ہر چہ از
امتثال اوامر و انتہا از نواہی شرعیہ نمود آید ہم داخل ذکر ہست
بیع و شرا با مراعات حدود شرعیہ ذکر ہست و ہم چنین نکاح و طلاق
بآن مراعات ذکر چہ در حین عبادت این امور با مراعات مذکورہ
امر و نہی جل سلطانہ نفس عین مباشرت این امور ہست پس غفلت
از کیفیات مذکورہ ... با ہم و صفت مذکور واقع شود
اثر ہست و تحصیل ... ذکر ... ترتب الاتصال ہست بخلاف ذکری کہ با امتثال اوامر و انتہا از نواہی واقع شود کہ این صفات
قلیل النفع ہست ہر چند از این صفات ... او در ... ہست

شود کہ در یابد بہ دریابد این عارف وارث انبیا و اولیا و اقوم
علیہم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات کہ نصیب
اہل قلیل است ہر کہ را اصول دین معاملہ قلیل باشد فروع
تجارت قلیل خواہد بود سوال ازین معارف لازم می آید کہ در
مراتب عارف قدم از شریعت برون می نہد و بہ ما ورا شریعت
عروج مینماید جواب شریعت اعمال ظاہرہ است و آن معاملہ
دریں نشاء بباطن متعلق است ظاہریت بشریعت مکلف
است و باطن کہ شعار آن معاملہ و جزو این نشاء دار عمل است باطن
را از اعمال ظاہرہ مدد عظیم است و تجلیات باطن مربوط بتمامی
شریعت است چہ شریعت بود کہ ظاہر عمل شریعت است و نصیب
باطن ثمایج و ثمرات شریعت پس شریعت نام جمیع کمالات و
جمیع مقامات گشت ثمایج و ثمرات شریعت مقصور بر این نشاء
دنیوی نیست کمالات نشاء اخروی و نعمات سرمدی نیز از
ثمرات و ثمایج شریعت است پس شریعت شجرہ طیبہ آمد کہ
دریں نشاء و در آن نشاء دارد ثمرات و فواکہ آن عالم مستمتع
و جہان جاودان خواہد بود ماخوذ است سوال ازین بیان لازم
آمد کہ در کمالات نشاء نیز باطن بحق است سبحانہ و ظاہر بخلق و تو

مراتست را از ان جا هر از ان عارست زیرا که صور را پیش از
خیالی بثوتی نیست و غیر ثبوتی مثبوتی بود نی اگر امکان دارد
و نسبت بوجود دارند و اگر زمان دارند در رتبه تخیل دارند بلکه
این همه ثابت اند اشیا چون بعضی خداوندی است جل جلاله او
مصونست از سرعت زوال محفوظ و معاملا ابدی با پیغامبر بواطن
و عذاب و ثواب سرمدی با ایشان مسوط باشد که در مراتب صورت
صورت ملحوظ اولا صورست و التفات ثانی از برای شهود
مراتست در کار است و مراتب واجب تعالی ملحوظ اولا بمان مراتست
و التفات ثانی از برای شهود اشیا در کار است و اجسام مراتب صورت
صورتی مرایا، احکام و آثار مراتند اگر مراتب طولانیست مثلا صور
طولانی ظاهر میشوند و مرایای طول مرآت میگردند و همچنین اگر مراتب
صغیر است آن صغر در مرایای صور ظاهر میگردد بخلاف مراتب
واجب تعالی که اشیا مرایای احکام و آثار او میشوند شدت
دران مرتبه علیا مبدء حکم و اثر نیست بلکه جمیع نسب اینجا مبدء
اشیا و کل مرایای باشند چه جزو انا بیداری در مراتب نزول کرده
ثبوت اسما و صفات را اشیا مرایای صور احکام واجبی باشند
کنجایش دارد چه سمع و بصر و علم و قدرت مثلا در مرایای

مکتوبات و رسایل پوشیده نماند که بعد از گذشتن این مقام
دعوت که محل دعوت تمام بود بخلق بجهت وجه خود حق جل
جلاله آن معارف بعروج تعلق دارد و مقام دعوت مربوط بهبوط
است پس در وقت عروج باطن بحق باشد سبحانه و ظاهر بخلق تا
بحق شریعت ادا حقوق ایشان نماید و در وقت هبوط تمام
بخلق متوجه باشد و بکلیت خود خلق را بحق جل و علا دلالت
فرماید فلافهم و تحقیق این مقام است که توجه بخلق عین
بحق است سبحانه فافهم تو توانستی توجه الله بآن معنی که ممکن
واجب سبحانه یا مراد واجب تعالی ممکن چنین اجتماع را
که عین واجب تعالی و تقدس باشد با قابل هرگز است او تعالی
نتواند بود بلکه توان گفت که واجب تعالی و تقدس مراد
ممکن است و اشیاء در مراد واجب تعالی چنانچه معلوم میشوند
در صور اشیاء در مراد صورت چنانچه آن صور را در مراد
صورت حلول و سریانی نیست همچنین این اشیاء در مراد
واجب تعالی حلولی و سریانی نیست چگونه حلول متصور شود که در مرتبه
مراد صور را وجودی نیست و در صور در مرتبه اتم
و اعلی است پس اینجا که مراد صورت نیست چگونه صورت

این قرب و احاطه و معیت از قبیل قرب جسم بجسم یا جوهر بجوهر
بلکه اشد و اقرب و احاطه است که عقل در تصور آن عاجز است و در
ادراک کیفیات آن قاصر پس با این صورت قرب و معیت و احاطه او
بود و کیفیت هیچ معلوم نبود لیس للعقل الا علی و همچنین است
قربی که حضرت حق را سبحانه با عالم است و هم چنین احاطه و معیت او
تعالی معلوم الانیت است و مجهول الکیفیت ایمان آریم که او تعالی
قریب و محیط است و با عالم است اما کیفیت قرب و احاطه و معیت
او تعالی ندانیم که چیست چه این صفات از صفات اجسام
و از سمات امکان و حدوث علیحده اند نظری تسبیحی از آن
عالم مجاز که قطره حقیقت است آورده است و با به و صورت آنما
فرمود تا بر زبان بصیرت او تعالی از مجاز بی حقیقت نرود
صورت بمعنی گراید و السلام علی من اتبع الهدی
و الصلوة و تبلیغ الدعوات بر سایه شیخ الحرم و الشرف
کلمه و کلام آن اخوی حرارت طلب مفتی شود و بوی از جمعیت
می آید ما تا کرا این دولت باشد قرب صحبت است که خار بهای
لا طایل شما را گذاشت که صحبت دارید مجموع ایام صحبت

حقیقت ایمان و با وجود کفر و طغیان و انکار
موضع است بدین موطن کلا ایمانست صورتش عبادات و اذکار مثلا
صورت نماز و اذکار روزه است صورتش روزه است علی هذا القیاس
سایر الاحکام الشرعیه زیرا که نفس که عمده وجود انسانست بشارت الهی
هر فرد بقول انا راهم اوست بکفر و انکار و ذهبت حقیقت ایمان
و حقیقت اعمال صالحه چگونه متصور شود در حق خداوند جل شانه
که مجرد صورت را قبول فرموده بشارت بجنان که محل رضای
اوست تعالی نموده است و هم احسان اوست تعالی که در نفس
ایمانست بتصدیق قلب کفایت فرموده است و با وجود ان نفس
تکلیف نموده بلی جنت را هم صورتست و هم حقیقت اصحاب صوره
از صور جنت محظوظ خواهند شد و ارباب حقیقت از یک فاکهه
جنت تناول نمایند صاحب صورت از آن لذتی یابد و صاحب حقیقت
لذتی دیگر از ازواج مطهرات امهات المومنین باشد و علیه و علی
آله الصلوة و السلام در یک جنت باشند و از یک فاکهه تناول
نمایند اما التذاذ و تنعم هر کدام علیحده باشد و اگر علیحده نباشند لازم
آید فضل امهات المومنین بر جمیع بنی آدم بعد از پیغمبر ما علیه
علی الاله الصلوة و السلام و نیز لازم آید که هر که افضل باشد از شخص

جل شانه ماسوی بالکلیه از نظر مرتفع گشت و در رویداد
شانی از اخیار نماند فنا حاصل گشت و مقام طریقت با تمام
رسید و سیر الی الله تمام شد بعد از آن شروع در مقام اثبات
است که سیر فی الله است و همین است مقام بقا که موطن حقیقت
است که مقصد اقصی است از ولایت بآن و طریقت و حقیقت که فنا
و بقا است اسم ولایت صادق می آید و او را مطمئن میکرد و از
کفر و انکار خود باز می ماند از مولای خود جل سلطانه راضی میگردد
و خود را نیز از وی راضی میشود و کرامتی که در جلب خود داشت زایل
میشود گویند هر چند نفس در مقام اطمینان بعد از برگشت خود
باز نیاید هر چند که مطمئن گردد هرگز از صفات خود گردد و جبار
اکبر که اسم او علیه و علی آله الصلوة والسلام در حدیث رجعنا من الجهاد
الاصغر الی الجهاد الاکبر فرموده است و بوجدان خود یافت خلاف
این حکم معارفت بعد از حصول اطمینان در نفس بهیچ گونه
طغیان نمی یابد در مقام انقیاد ممکن می بیند بلکه از او در زیادت
ممکن که نسیان ماسوی نمود و بیخودی باید کار دیده و دانسته
است که دانسته او را حجاب و ریاست و از آلت و آلوده است
مخالفت گشته و گشت گرش از حصول اطمینان اگرچه در این

جا بنشان شخص افضل بود گر روح با روح تمیز است
صورت شریعت است که شرط استقامت موجب فلاح است
و مستلزم نجات اخروی و مصحح وصول جنت چنانچه گذشت و چون
صورت شریعت درست کرد ولایت عامه حاصل شود و الله ولی الذین
امنوا الله سبحانه سالک مسعود آن کشته که قدم
در طریقت نهد و بولایت خاصه آرد و نفس را از اماره که
تدریج باطمینان کشد لیکن دانند که طی منازل وصول بآن ولایت
نیز مربوط باعمال شریعت است و الا حق جل شانه که عمده این راهست
باموراتی شرعیه است و اجتناب از نهای شرعیه نیز از ضروریات
این راهست و ادای فرایض از مقربانست و طلب پیر راه بین و راه نما
که وسیله تواند شد نیز مامور شرعیه است قال الله تعالی و ابتغوا
الیه الوسیلة تواند شد نیز مامور شرعیه است بالجمله از شریعت چاره
نیست وجه صورت شریعت و وجه حقیقت شریعت زیرا که امهات
جمیع کمالات ولایت و نبوت احکام شرعیه است که کمالات ولایت
فایم بصورت شریعت است و کمالات نبوت ذات حقیقت شریعت
کما سبق آنفا ان شاء الله تعالی مقدمه ولایت طریقت است که ایجاد تخلی
ماسوی مطلوب است و رفع غیر و غیریت مقصود و چون بفضل خداوند

ونظیر غالبست تا کمالات آن نشاء و معاد آخرت باصالة با
نواند بود بط کشت چه در کمالات این نشاء غالب تابع است
قلب متبوع اینجا کار برعکس است قلب تابع است و غالب متبوع
و چون این نشاء حلال پذیرد و آن نشاء پرتوانائی و این جهاد
منقضی گردد و این قتال بانجام رسد و چون بفضل الله سبحانه نفس
در مقام اطمینان آرد حق تعالی آن را بکشف اسلام حقیقی
میرساند و حقیقت ایمان صورت کرفت بدانکه هر چه بعمل خواهد
در آمد از حقیقت شریعت خواهد بود اکر نماز ادا یافت حقیقت
نماز خواهد بود و اکر صوم است حقیقت صوم و اکر حج است حقیقت
حج علی هذا القیاس اینان سایر الاحکام الشرعیه پس طریقت
حقیقت و میان صورت شریعت و حقیقت شریعت توسط
کشت تا بولایت خاصه مشرف شود و اینا اسلام مجازی تا اسلام
حقیقی برسد و چون بمحض فضل خداوندی جل سلطانه بحقیقت
شریعت متحلی کشت و اسلام حقیقی میسر مستعد آن کشت که
از کمالات نبوت بنصیب و در راثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
تمره تمام یابد و نصیب وافر کرد چنانچه صورت شریعت مجموعه
طیبه است مر کمالات ولایت را کر کویا مرآت او حقیقت شریعت

[illegible] مخالفت کند هرچه کوبند از طغیان و سرکشی کجایش دارد اما بعد از
[illegible] مول اطمینان مخالفت و طغیان را محال نیست در این باب ایضاً
[illegible] چند با معان نظر مطالعه نموده است و در حل این معما ورود دارد
[illegible] که مخالفت مقرر قوم است اما بعنایة الله سبحانه برابر سر مو در
نفس مطمئنه مخالفت و سرکش نیافته و جز استهلاک و اضمحلال
وی چیزی دیگر ندیده هرگاه نفس خود را فدای مولای خود جل سلطانه
ساخته باشد مخالفت چه گنجایش دارد چون نفس از حضرت حق
سبحانه و تعالی در گذشت و حضرت حق سبحانه و تعالی از وی راضی
شد طغیان چه صورت دارد که منافی رضاست مرضی حق جل شانه هرگز
نامرضی نمیکند و مراد از جهاد اکبر و الله سبحانه اعلم بحقیقة الحال تواند
بود که جهاد با قالب بود که مرکب از طبایع مختلفه است و هر طبیعت او
را تقاضای امری است و کریزان از امری دیگر اگر قوت شهویه است
اقتضای طعامی میکند و اگر غضبیه است هم از آنجا هویدا می پیدا
حیوانات که نفس ناطقه ندارند این صفات رذیله در ایشان کامل است
به شهوة و غضب و شره و حرص متصف اند و این جهاد همیشه
باشد اطمینان نفس تسکین این جهاد نمی نماید و تمکین قلب رفع
قتال نمیفرماید و اجتهای این جهاد فواید بسیار است منتظم بنفع

خود کہ بدترین صفات رذیلہ است و اسلام او کنایہ از رذا
این از ذل رذایل است پس در کمالات نبود هم تمکین قلب
الوهم اطمینان نفس وهم اعتدال اجزا غالب و در ولایت هم
تمکین قلب بعد اللتیا والتی اطمینان نفس و انکه گفتم بعد
اللتیا والتی اطمینان نفس زیرا که اطمینان در نفس را بعد کمال
و بی تکلف بعد از اعتدال اجزا غالب است لهذا در باب ولایت
بواسطه عدم اعتدال اجزا غالب رجوع مطمئنه را بصفات
بشریه تخویف نموده اند چنانچه بالا گذشت و اطمینان که بعد از
اعتدال اجزا غالب بر نفس حاصل میگردد از رجوع به
صفات رذیله پاک و مبرا است پس اختلاف رجوع بنفس
رذایل و عدم رجوع آن مبنی بر اختلاف مقامات و اعتبار است
هر یکی از مقام خود جزو داده است و از بافت خود سخن گفته سوال
هر گاه اجزا غالب نیز بعد اعتدال آمدند از طغیان و سرکشی باز نمانند
جهاد با اینها چه صورت دارد و در یک نفس مطمئنه جهاد با اینها
مرتفع گردد جواب فرقست در میان مطمئنه و این از جهت مطمئنه
صاحب مسلک و منحلات که بکمال سلوک و سکر متصف
است و این از جهت بواسطه قیام احکام شرعیه مبنای آن بر صحو

والتسلیمات و بتبعیت هر کرا بخوانند و بوراثت هر کرا مشرف
سازند باکریمان کار ما دشوار نیست اینجا که غلط کنند و نکوید
۱۱۳ که درین موطن از صورت و حقیقت شریعت استغنا حاصل
میکردد و احتیاج باتیان احکام شرعیه نمی ماند زیرا که کوییم شریعت
اصل این کار است و بنیاد این معامله است درخت هر چند لاروده
و سر فراز کردد و دیوار هر چند بلند برآید و کوشکهای عالی بر وی
ساخته شود از اصل و بنیاد مستغنی باشد و احتیاج دائمی باین اشیاء
زایل نکردد و مثلا خانه علو هر چند رفعت پیدا کند و در بیع دور
رود از خانه سفل او را چاره نبود و احتیاج او بسفل زایل نشود
اکر فرضا در خانه سفل خللی راه یابد آن خلل در خانه علو نیز خواهد نمود
و زوال سفل زوال علو نیز خواهد رسانید پس شریعت مدد وقتی
و بهر حال در کار است و باتیان احکام ان همکس محتاج و چون
بعنایت خداوندی جل شانه معاملات این موطن نیز بالا رود و کار
از تفضل بمحبت آید مقامی پیش خواهد آمد پس بجائی که بالاصالة
مخصوص بخاتم الرسل است علیه و علی کل الصلوات والتسلیمات
والتحیات والبرکات و بتبعیت و وراثت تا کرا باین دولت
مشرف نمایند اکر بادشاه بدر سرزن باید تو بخواجه سلطنت

قد يكون شفاء وذلك لا فرق بين الانبياء عليهم الصلوات والتسليمات
وقد يكون ذلك لبعض الكمل من متابعيهم بالتبعية والوراثة ايضا واذا
كرهذا القسم من الكلام مع واحد منهم كما كان امير المؤمنين
الحر رضي الله تعالى عنه وهذا غير الاطعام وغير الالقاء الروح وغير
الكلام الذي مع الملك انما يخاطب بهذا الكلام الانسان الكامل
الجامع لعالمي الامر والخلق والروح والنفس والعقل والجهل والله
يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم ولا يلزم من كون الكلام
شفاء ان يكون المتكلم ربا للسامع لجواز ان يكون السامع ضعيف
البصر لا يحتمل شعشعان انواره كما قال عليه وعلى آله الصلوة والسلام
في جواب سوال الرؤية عنه لو رآني اذا راه ولان في شفاء خرق الحجب
الشهودي لا الوجودي افاهم فان هذه معرفة شريفة فاتكلم بها
احد والسلام على من اتبع الهدى مكتوب بخواه وديم بخواجه محمد
سعيد صدر يافته در رغيب رجمت اين طايفه عليه
الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى صحيفه شريفه كه از كمال محبت
واخلاص صدور يافته بود مع ورود ايام سعيد حضرت حق سبحانه وتعالى
برجعت اين طايفه استقامت كرامت فرمايد وبا اخوان محشور والمعدوم
فوق الشيء عظيم ولا يعدم انيسهم ولا يخيب جليسهم وصلى الله

کس آن کوشک عالی کہ از غایت رفعت بنظر نیک می در آید حضرت
صدیق را در انجا بطریق وراثت نافہ داخل می باید و حضرت
فاروق نیز باین دولت سعادت یافتہ و از امہات المومنین حضرت خدیجہ
و حضرت صدیقہ را بآن سرور علیہ و علی آلہ و اصحابہ الصلوٰۃ والسلام
بعلاقہ زوجیت انجا نسبتی پیدا شد و از امثال او علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و
السلام والتحیہ بوراثت یک کس یک کس در زاویہ کوشک نسبتی باید
الی اللہ سبحانہ و تعالیٰ رہا انتظار دولت سعادت دولت و ہی الامر ارشاد
اخوی الاعزی معارف آگاہی شیخ عبد الحی کہ سالہا در صحبت گذرانیدہ
است چون متوجہ وطن خود بودہ است و انمقام بجناب ایشان
متعلق بہ ضرورت چند سطر نوشتہ شد و بر احوال مشار الیہ
اطلاع واردہ آمد وجود اہل اللہ ہر جا باشند مغتنم است و بشارت
ہر مکان انجا را فطہر بی المزعر فہم و در ہمان مقام اخوی الاعزی نور محمد
اقامت دارند و بفقر و فنا رادی میکنند غنیمت می آید از آن مقام
کہ چنین اہل اللہ انجا دارد و اہل اللہ انجا جمع آیند قران السعدین متحقق
کردد والسلام علیکم بجاہ نبیکم بجاہ حق صدیق صدر و ایشان را
کلام مجید کہ مستفاد باعث از نجات واقع شد و سلام علی عبادہ
الذین اصطفی اما بعد الحمد للہ الصدیق الصدیق

است پیدا نشود و باتیان ذنب ملتذ و محظوظ بود که التذاذ ذنب اضر
ذنب است اکثر اصرار بر ذنب صغیره است به کبیره
میرساند و اصرار کبیره دیگر کفر نعمت شکر این نعمت عظمی نمایند تا از دیاد
در عدم پیدا شود و از ارتکاب خلاف شریعت باز دارد و قال الله سبحانه
تبارک و تعالی لئن شکرتم لازیدنکم حاصل شق اول حصول عجب
بعد از اتیان اعمال صالحه و این عجب سه است تعالی و مرضی است
مهلک که اعمال صالحه را نابود میکرداند چنانچه اشرح حطب را نابود
و مثال عجب آنست که اعمال صالحه در نظر عامل مزین می نماید و حسن
مینماید فالمعالجة بالاضداد باید که حسنات خود را متهم دارد و قبایح
خفیه حسنات را در نظر آرد تا حضور او اعمال خود را قاصر داند علی شایبا
بعض وطر باید قال علیه و علی آله الصلوة والسلام رب تال للقرآن
والقرآن یلعنه و کم من صائم لیس له من صیامه الا الظمأ والجوع چنانچه
مذکور شد او فتح ندارد و اگر اندک متوجه شود و بغایت اندیشه
فتح یابد بعد از خلاص از حشر اخلاص تعجب کجا ایستد اگر الجمله از
استدلال دید قصور اعمال باید کرد تا اتیان حسنه منفعل و شرمنده
بود نه معجب و مستغنی و چون دید قصور در اعمال پیدا شود و اعمال را
قرار دید و فضول سر زلوار بود سعی نماید که این دو پیدا نشود و داد

رنگ حقیقت متابعت موجب فلاح و رستگاری آخرت و
مبنی از عذاب نار است و مبشر دخول جنت از کمال کرم انکار نفس
اعتبار نا نموده بتصدیق قلب کفایت فرموده است و نجات را
مربوط بان تصدیق ساخته است میتواند که دعوی اینکه مراد حسن قول
ایکه در ساحت عظمت باری است در درجه دوم از متابعت اتباع اقوال
و اعمال اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام که باطن تعلق دارد
از تهذیب اخلاق و دفع رذایل صفات و ازالهٔ امراض باطنه
و علل معنویه که بمقام طریقت تعلق دارد این درجه اتباع مخصوص
با اینان سلوک است که طریقه منویه را از شیخ مقتدا اخذ نموده
بهواهای و مفاد رسم الله را قطع نمیاید و درجه سیوم از متابعت
اتباع احوال یاد و اذواق و مواجید اسرار است نیز علیه
الصلوة والسلام که بمقام ولایت خاصه تعلق دارد این درجه
مخصوص باصحاب ولایت است که مجذوب سالکان باشند یا سالک مجذوب
چون مرتبه ولایت باتمام رسد نفس مطمئنه گردد و اطمینان
و بازماند و در انکار با قرار و از کفر با اسلام آید بعد از این
در متابعت کوشد حقیقی متابعت خواهد بود اگر نه از ادامه
حقیقت متابعت نخواهی آورد و اگر صوم است همین علم است اگر

از متابعت مرد در جواب صورت این متابعت بود و این
حقیقت اتباع است این درجه چهارم از اتباع مخصوص بعلماء
راسخین است شکر الله تعالی سعیهم که بعد از اطمینان نفس
بدولت متابعت متحقق اند اولیاء الله قدس الله تعالی سرارهم
هر چند نحوی از اطمینان نفس بعد تمکن قلب حاصل است اما
کمال اطمینان و نفس را در تحصیل کمالات نبوت حاصلست که علماء
راسخین را از ان کمالات بطریق وراثت نصیب است پس علماء
راسخین بواسطه کمال اطمینان نفس بحقیقت شریعت که حقیقت
اتباع است متحقق باشند و دیگران چون این کمال ندارند گاهی
بصورت شریعت متلبسند و گاهی بحقیقت شریعت متحقق
علامتی از برای علماء راسخین بیان کنیم تا هر ظالمی دانی دعوی
رسوخ ننماید و اماره حوزه اطمینانه انکار و علم راسخ کسی است
که در تاویلات متشابهات کتاب و سنت نصیب است و از
اسرار حروف مقطعات اوایل سوره قرانی بهره دارد در تاویل متشابهات
از جمله اسرار غامضه است چنانکه کسی که در رنگ تاویل بد قدرت است
و تاویل وجه بذات که آن ناشی از علم ظاهر است با سرار کار ندارند
اصحاب این اسرار پیغمبرانند علیهم الصلوة والتسلیمات و این موزون

چیکونه بیکار ضلالت شیوع پیدا کند و باطل متعارف شود و قال
کرد دلیل است که تعامل دلیل استحسان نیست تعامل که معتبر است
تعامل است که از صدر اول آمده است یا باجماع جمیع مردم حاصل شده
کما ذکره فی فتاوی الغیاثیة قال الشیخ الامام الشهید رحمه الله
حسبما لا ناخذ باستحسان مشایخ بلخ وانما ناخذ بقول اصحابنا
المتقدمین رحمهم الله حسبما لان التعامل فی بلدة دلیل علی الجواز
وانما یدل علی الجواز لو یکون علی الاستمرار من الصدر الاول یکون
ذلک دلیلا علی تقریر النبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام ولو لم
یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة الا اذا کان ذلک من الناس کافة فی
البلدان کلها لیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری انهم لو تعاملوا علی
بیع الخمر وعلی الربوا لا یفتی بالجواز وشک نیست که علم بتعامل کافه انام و
بعمل جمیع قری وبلدان از حیطه بشر خارج است باقی ماند تعامل صدر
اول که علی الحقیقه تقریر است از ان سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام
وراجع است بسنت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدعت کجا است
وحسن بدعت کدام اصحاب کرام را در حصول جمیع کمالات صحبت غیر
البشر کافی بوده علیه وعلی آله الصلوة والسلام التسلیمات علما
سلف هر که بدولت زیارت مشرف گشته است بداند که اختیار طریق صوفیه

اشارات معاملات ایشانست و بتبعیت و وراثت این بزرگ
واران هر کرا این دولت عظمی مهد سازد حصول این درجه
متابعت که منوط باطمینان نفس است و وصول بحقیقت متابعه
صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوة والسلام گاه است
که بی توسط فنا و بقا و بی توسل سلوک و جذبه میسر گردد و توانند
بود که از احوال و مواجید و از تجلیات و ظهورات هیچ در میان
نباشد و این دولت نقد وقت بود لیکن از راه ولایت باین
دولت رسیدن اقرب است از آنکه براه دیگر بدان راه دیگر رسند
این فقیر التزام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیه و اجتناب از رسم و رسم بدعت تا از بدعت
حسنه در رنگ بدعت سیئه احتراز نماید بوی از این دولت بمشام
جان او رسد و این معنی امروز متعسر است که عالم در دریای بدعت
غرق گشته است و بظلمات بدعت آرام گرفته کراهیت آن
کردم از رفع بدعت زند و باجای سنت لب بگشاید اکثر
علما این وقت رواج دهنده ای بدعت اند و محو کننده ای
سنت و بدعتی بهم شده را تعامل خلق داشته بجواز
بلکه باستحسان آن فتوی میدهند مردم را بدعت و ضلالت نمایند

نماید و بسلوک وجذبه قطع مسافت کند بواسطه التزام متابعت
سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتسلیمات
والتحیه واجتناب از بدعت نامرضیه اللهم ثبتنا علی متابعة السنة
وجنبنا عن ارتکاب البدعة بحرمة صاحب السنة علیه وعلی آله الصلوة
والسلام والتسلیمات والتحیه ودرجه پنجم از متابعت اتباع دیگر کمالات
انبیاء است علیهم الصلوة والتسلیمات والسلام والتحیه که
علم و عمل را در حصول آنکمالات مدخلی نیست بلکه حصول انها مربوط
بمحض فضل و احسان خداوندیست جل سلطانه و این درجه بس
عالیست درجات سابق را بان مساسی نیست این کمالات بالاصالة
مخصوص بانبیاء اولوالعزم است علیهم الصلوة والتسلیمات و
السلام والتحیه و بتبعیت و وراثت تا کرا باین دولت مشرف سازند
درجه ششم از متابعت اتباع انبیاء علیه و علی آله و علیهم الصلوة
والتسلیمات والسلام والتحیه و کمالات پنجم مخصوص بمقام محبوبیت
انبیاء و نبینا علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات والسلام والتحیه
خالیست در درجه پنجم افاضه کمالات بمجرد فضل و احسان بوده درین
درجه ششم افاضه کمالات بمجرد محبت است که فوق تفضل و احسان
است درین درجه متابعت نیز اصل قلیل و النصیب است ازین پنج درجه

ابا عهم الحمد لله الصمد مکتوب نجاه و نجیب مخدوم زلوما، عاد و ایجاب
اعنی خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم صدر بابت نمود بیان انکه
قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است و در مناقب امام اعظم
ابو حنیفه رضی الله عنه و بیان انکه اصل این کار شریعت است و
مدار شریعت علیه بر میان انکه احکام اجتهادیه هم وقت ثابت اند و
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است بلکه جامع جمیع شرائع
ماتقدم است غایة ما فی الباب بعضی از احکام این شریعت از این
قسم اند که بعبارة النص و اشارة النص و دلالة النص و اقتضاء
النص مفهوم می گردد عوام و خواص از اهل لغت درین فهم مشترکند
و قسم دیگر از احکام ازان قبیل اند که بتوسط اجتهاد و استنباط
مفهوم [illegible] و این فهم مخصوص بائمه مجتهدین است که انبیاء و رسل
علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات لیکن احکام اجتهادیه در زمان انبیاء
کما و این وحی بوده علیه و علی آله الصلوات و السلام و بعد انقطاع
صواب و خطا نبود بلکه بوحی قطعی صواب محمد [illegible] تمیز
میکنند وحی باطل ممتنع مینماند که تقریر و تثبیت نبی بر خطا محال است
بخلاف ان احکام که بعد از انقراض زمان وحی بطریق استنباط

که در احکام اجتهادیه پیغمبر را با پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام
مجال خلاف هست اگر آن پیغمبر پایه اجتهاد بر سر واحکامی که بعبارت
و اشارت و دلالة النص ثابت شده هست و هم چنین احکامی که مظهر
انهاست هست احدی را در انها مجال مخالفت نیست بلکه بر جمیع امت
اتباع آن احکام لازم هست پس مجتهدان امت را در احکام
اجتهادیه متابعت رای پیغمبر لازم نیست علیه و علی آله الصلوة والسلام
بلکه صواب در آن موطن متابعت رای خود هست ایجاد و قضاء
باید دانست پیغمبر آنکه متابعت شرایع پیغمبران اولوالعزم میفرمایند
علیهم الصلوة والتسلیمات واجب بر ایشان اتباع همان احکام است
که از کتب وصحف ایشان بعبارت و اشارت و دلالت ثابت
شده هست نه آن احکام که باجتهاد و رای ایشان ظاهر گشته
زیرا که در احکام اجتهادی هرگاه مجتهد هست را متابعت لازم نبود
چنانچه گذشت پیغمبر متابع را چگونه متابعت لازم باشد و احکامی
که مظهر انها هست است چنانچه پیغمبر اولوالعزم را آن احکام بالهام
حاصل است پیغمبر غیر اولوالعزم را بر آن احکام [illegible] و متابعت
متابعت چه بود بلکه متابعت را گنجایش هست بر آنکه باندازه هر
وقت و مناسب هر گروه احکام علاحده هست کاهی حسب مناسبت و

مجتهدان حاصل گشته است و میان صواب و خطا مردد است
لهذا احکام اجتهادی که در زمان وحی مقرر گشته است موجب
یقین است که معتقد عمل و اعتقاد است و بعد از زمان وحی ناچار
موجب ظن باشد که معتقد عمل است نه موجب اعتقاد و قسم ثالث
انا احکام قرآنی از آن نوع است که طاقت بشری در فهم آن
عاجز است تا اعلامی از جانب منزل احکام جل سلطانه حاصل نشود
که آن احکام منصوص خود حصول این اعلام مخصوص به پیغمبر است
علیه و علی آله الصلوة و السلام پیغمبر این اعلام کند این احکام را
ماخوذ از کتاب است اما چون مظهر آن احکام پیغمبر است علیه و علی آله
الصلوة و السلام ناچار این احکام را منسوب بسنت و اشتمال
کرده اند است و در سلک آنکه احکام [redacted] نهاد به را
بقیاس نسبت کنند باعتبار آنکه حاصل مظهر آن احکام است پس
حقیقت قیاس هر دو مظهر احکام باشد اگرچه در میان این دو
مظهر فرق بسیار است که یکی مستند وحی است که مجال خطا در
دیگری [redacted] اعلام حق جل و علی که خطا را بآنجا گنجایش نیست
اگرچه احتمال [redacted] باصل دارد و گویا منسوب احکام است علیه
فی الحقیقه نسبت جمیع احکام بهمان کتاب عزیز است و بس باید دانست

حکم اول کلیست بروی واقع شده بود نه باید حکم ثانی عام باشد
بلکه نسبت بیک کروهی حکم بحرمت کرده است بحکم اول جبک ندارد
و اگر پیغمبر بیک واقعه مجتهدی حکم بحل میکند و مجتهد دیگر در همان واقعه
حکم بحرمت مینماید و بسیج نسخ نیست هر چند در میان این و آن
تفاوت فاحش است که انجا رای است و اینجا اعلام در رسیدن
نعدد حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد و اما تعدد قوم علاج آن
مینماید چنانچه گذشت پس در شرایع ما تقدم احکامی که از کتب و
صحف پیغمبران اولوالعزم بطریق نقه مفهوم است میگوییم پیغمبران
متابع ما نیز در انها بحال مخالفت نیست در ان احکام نسبت بکافه
انام وارد گشته است هر پیغمبر تابع بهر قوم که دعوت کند خلاف ان احکام
تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است همه را حل است و اگر حرمت است
همه را حرمت است نا زمانیکه پیغمبر دیگر از اولوالعزم باید و رفع ان حکم
فرماید این زمان نسخ متصور است پس نسخ باعتبار همان احکام
باشد که بطریق نقه از صحیفه منزل ما خوذ است و احکامی که باجتهاد و
اعلام ثابت شده است و بنیت و اجتهاد مبنی بود در انجا متصور
نیست که این احکام نسبت بعضی است نه بعضی دیگر پس اجتهاد
پیغمبر ما چنین نیست او را رفع اجتهاد و سنت [illegible]

گاهی حرمت پیغمبر اولوالعزم را اعلام بجعل امری شده بود و پیغمبر غیر
اولوالعزم را اعلام بحرمت آن و این حل و حرمت هر دو ماخوذ از
صحیفه منزله است چنانچه دو مجتهد از یک ماخذ دو حکم مختلف اخذ می
نمایند یکی از انجا حل می فهمد و دیگری حرمت سوال این اضطراب در
اجتهاد کنجایش دارد که هر آئینه گرچه احتمال صواب دارد و هم احتمال
خطا اما این معنی در اعلام او تعالی کنجایش ندارد زیرا که انجا تردد
در راه صواب و خطا جایز نیست بلکه نزد حق جل و علا یک حکم است
اگر حل است حرمت کنجایش ندارد و اگر حرمت است حل را انجا
نیست جواب روا است که نسبت بیکقوم حل باشد و نسبت بقوم
دیگر حرمت پس حکم خدا جل و علا در یک واقعه متعدد باشد نسبت
بتعدد قوم و لا محذور اری در است خاتم الرسل ایضا راست می
آید که گاهی انام در بین شریعت یک حکم محکوم الله در یک واقعه
از حق جل سلطانه ایجاد و حکم بیت سوال پیغمبر اولوالعزم هر گاه
حکم بجعل امری کرده باشد و پیغمبر متابع او در ان امر حکم بحرمت باید
لازم می آید که گاهی ناسخ حکم اول باشد و این جایز نیست گر نسبت
بخصوص پیغمبر اولوالعزم است بر او ناسخ نمیتواند شد جواب
نسخ وقتی لازم می آید که حکم تلذذ عام بود نسبت بیکافه انام و ناسخ

نماید سه حاضری کند این طایفه را اطمینان تصور حاش لله که
برآرم ز بان این کلمه را همه شیران جهان بسته این سلسله را
۲ و ۳ اگر جمله چهل سال بکند این سلسله را و بواسطه همین مناسبت
که بحضرت روح الله دارد تواند بود با خواجه محمد پارسا در
فصول سته نوشته است که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و
السلام بعد از نزول بمذهب امام ابی حنیفه عمل خواهد کرد و بعد اجتهاد
حضرت روح الله موافق اجتهاد امام اعظم خواهد بود نه از تقلید
این مذهب خواهد کرد و علی نبینا و علیه الصلوة والسلام کجا شأنا
او علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از آن بلند تر است که تقلید علماء
امت فرماید چه شأنیه تکلیف و تقصف گفته میشود و در نسبت
این مذهب حنفی بنظر کشتی در رنگ دریای عظیم میباید بسیار
مذاهب در رنگ حیاض و جداول بنظری در آیند و بنظر هم همین
نموده می آید سواد اعظم از اهل اسلام متابعان در اصول و فروع
از سایر مذاهب متمیز است و در استنباط طریق علیحده دارند
یعنی مبنی از حقیقت است عجب معامله است امام اینچنین در تقلید است
از همه پیش قدم است و احادیث مرسل را در رنگ احادیث
ثابتان تابعت میدانند و بر رای خود مقدم میدارد و هم چنین

بخصوصیت و این نسبت بقوم دیگر و اگر این اختلاف نسبت بکافه
انام نسبت کرده باشد البته نسخ است چنانچه در این شریعت که
حکم بنسبت بکافه انام است حکم تابع ناسخ حکم اوست پس سنت
لاحق پیغمبر ما علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین الصلوة والسلام
و حضرت عیسی علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام که بعد از نزول تابعه
این شریعت خواهد کرد و اتباع محمدی اند و علیه و علی الصلوة
والسلام نیز خواهد کرد در نسخ این شریعت مجوز نیست نزدیک است
که علما ظواهر مجتهداة او را علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از کمال
وغموض باخذ انکار نمایند و مخالف کتاب و رسول و سنت دانند
مثل روح الله مثل امام اعظم کوفیست که برکت ورع و تقوی
و بروفق متابعت سنت درجه علیا در اجتهاد و استنباط
یافته است که دیگران در فهم آن عاجز اند و مجتهدات او را بواسطه
آنست معاند مخالف کتاب و سنت دانسته اند و اصحاب او را
اصحاب رای پندارند کل ذلک لعدم الوصول الی الحقیقة علما و حالا
و عدم الاطلاع بما فهمه و فرسته امام شافعی که کشمه از وقت
فقاهت او بیان شود و یافت که کفت الفقهاء کلهم عیال
ابی حنیفة و ای از جزائیهای قاصر نظران که قصور خود را بدیگران نسبت

قول صحابه را بواسطه شرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلوة والتسلیمات بر رای خود مقدم میدارد و دیگران نه
چنین اند مع ذلک مخالفان او را صاحب رای میدانند و
الفاظی که مبنی از سوء ادب باو نسبت میکنند و حال آنکه همه
یکان علم و ورع و تقوی او معترف اند حضرت حق سبحانه و تعالی
ایشان را توفیق دهاد که از ارباب دین و رئیس الاسلام نمایند و
سواد اعظم اسلام را بدان تکفیر نمایند و این بطلان است و
چگونه این اکابر دین را اصحاب رای میدانند اگر این اعتقاد دارند
که ایشان رای خود حکم میکردند و متابعت کتاب و سنت نمی
نمودند پس سواد اعظم از اهل اسلام زعم فاسد ایشان ضال و
مبتدع باشد بلکه از جمله اهل اسلام بیرون بود این اعتقاد نکند
مگر جاهلی که از جهل خود بیخبر است یا مفسدی که مقصود وی ابطال امر
دین است ناقصی چند احادیث چند را یاد گرفته اند و احکام شرعیه
را مسخر دران ساخته ما را معلوم خود را نفی میباید و ابطال نزد ایشان
ثابت نمیشود چه آن کس که در دلش ذره ای محبت
و بر آسمان او ذره ای هوای آخرت باشد و ذره ای از تعصب باقی باشد
بدین دلایل ظاهر ایشان بالای فقه ابو حنیفه است و حصار

مدرس شیره منقول است که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف می
نمود مدتی درین اثنا که از حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود ای
۳۴ با کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفهوم میشود که حضرت
خضر از محمدیان است از ملل سابقه است چون چنین باشد محمدیان را
چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف و کرامات و را
احکام شرعیه که اهل الله بآن مخصوص اند هر چند آن مخصوص معارف
ثمرات اوست و ثمار نافع که درخت بر پاست ثمرات متوقع است
چون در اصل درخت خلل رفت ثمرات معدوم گشت بعقلی آید
که درخت را بیرد و ثمرات را توقع دارد هر چند درخت را انک
زحمت کند ثمرات وافر آرد و ثمره اگرچه مقصود است اما مرجع
است مقدم شریعت و مداهن شریعت را بمنع قیاس باید کرد از آنکه
التزام دارد صاحب معرفت هر چند التزام بمثل معرفت نیست و اگر
مداهن از معرفت بی نصیب است و بالفرض آنچه بزعم فاسد خود
دارد اگرچه بسیح ندارد لکن بمثل استدراج است و جوکیه و براهمه
را ازان شرکت کا حقیقة اذ تالشریعة فهو زندقة و الحاد پس روا
که خواص اهل الله در معارف ذات و صفات و احوال او قدح
بعضی اهل ارادت فایق فهم کنند که ظاهر شریعت از ان معارف

بسیار است که اصل خامس در اینجا الهام است توان گفت که اصل
ثالث الهام است بعد کتاب و سنت این اصل با انقراض عالم
برپاست پس دیگران را با این مهر گواران چه نسبت بود بسیار است
که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر مرضی باشد
و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت غیر مرضی باشد و این
بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضی بود
پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از فعل دیگران شود و علوم
بخلاف این حاکمند آنرا عابد میدانند و این را بیکاری شمرند سوال
چون دین بکتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال چه احتیاج بود و
چه نقصان مانده که با لهام کامل کرد و جواب الهام مظهر کمالات
خفیه این دو است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه اجتهاد مظهر
احکام است الهام مظهر دقایق و اسرار است که فهم آن
کوتاه است هر چند اجتهاد و الهام فرق واضح است لیکن این سه
برای است و این سه مستند بخالق رای جل سلطانه پس در الهام یک
قسم اصالة پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه الهام نبی است که
ما در سنت است چنانچه بالا گذشت اگرچه الهام ظنی است و آن اعلام
ق است با اتمام لذلک ختم وحی لنا مزایا شد المکتوب بجاه و

ساکت است و در حرکات و سکنات اذن و عدم اذن او تعالی
نه یابند و مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است که در بعضی اوقات
ادا نمایند بعضی از عبادات نافله را غیر مرضی یابند و بترک آن مأذون
گردند گاهی نوم را بواسطه یقظه فهمند احکام شرعیه باوقات موقته
و احکام الهامیه همه وقت ثابت دانند و چون حرکات و سکنات
این بزرگواران مربوط باذن است ناچار نوافل و بعضی از فرایض
ایشان باشد مثلا یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نفل است
و همان فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الهام فرض پس دیگران
گاهی ادای نوافل نمایند و گاهی مرتکب امور مباحه میگردند و این
بزرگواران چون کار را بامر و اذن مولی جل سلطانه میکنند همه از
فرایض ادا می نمایند مستحب و مباح دیگران فرض ایشان است از اینجا
علوشان این بزرگواران باید دریافت علما ظواهر را امور دین
اخبار غیبیه را مخصوص باخبار پیغمبران میدانند علیهم الصلوة و
التسلیمات و دیگران از ادراک این اخبار شرکت نمیدهند غنی نمانی
وراثت است و نفی است مر بسیاری از علوم و معارف صحیحه را
پس میتوان تحقیق نمود که احکام شرعیه مربوط باذن نبوی است
که الهام را در این کجا راه نیست اما امور دنیه ما حتاجی که

عفور ارجیا والسلام مکتوب بجاد و هفتم بیلا ما عازی نایب صدور
یافته ربان انکه ذکر حق جل جلاله نوعا است از صلوة و تسبیحات
۱۲۶ بجز البشر علیه الصلوة افضل ها و من التسبیحات اکملها
اذکاری که ستایان فرموده است و سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم
افضل تسبیحات است و بعد از آن چند کلمه بصلوات بر البشر علیه و علی آله الصلوة
والسلام اشتغال داشتم و بانواع و اقسام صلوة درود میفرستادم
و ثمرات عاجله بران مترتب می یافتم و بعد فایق و اسرار و لایح
خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه منکشف میشد چون
بدین عمل کرامت اتفاق افتاری در بن اقدام بعد از کشت و بتوفیق این
اشتغال زیاده شد و بر صلوات موقته اقتصار ننمود و در بعض اوقات
خوش می آمد که بجای صلوات بتسبیح و تقدیس و تهلیل اشتغال نماید
کشف حکمتی در بن امر خواهد بود تا چه ظاهر سازند ذخایر غیبیات اقتدر
معلوم گشت که در بن وقت ذکر کفتن بر آن درود فرستادن است هم مرسل
را هم مرسل علیه را هم مرسل الیه را بود و وجه یکی آنکه در جذبات آمده است
شغل ذکری عز مسالتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین و دیگر
آنکه چون ذکر ما خوذ از حضرت پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام
بر آن ذکر چیزی بذکر مرسل بالشر علیه نیز مثل ان ثواب

قال الله تبارک وتعالی اولئک یبدل الله سیاتهم حسنات معاملهٔ درویش
با حضرت الله سبحانه و بصدقه حبیبه علیه وعلی آله الصلوة والسلام تا بجائی
برسد که سیات بدیل حسنات او بشود و در زمرهٔ ایشان حمیدهٔ او بشود
مثلاً اگر سهوی کند از سیات است و از ذیل او معاف در حق او حسن
بدل میکند و حکم حمد و شکر میدهد در حق او و درویش جمیع اقسام عظمت و
کبریای را از خود مسلوب ساخته بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
منسوب داشته است و جمیع انواع حسن و جمال و عز و کمال را از خود
دور داشته با وتعالی مخصوص گردانیده است خود را غیر از شر و نقص
هیچ نمی یابد و در خود غیر از ذل و افتقار و انکسار هیچ نمی بیند اگر
در او فردی از افراد عظمت و کبریای بظاهر متوجه او شود او را در آینه
حواله یافت کار راه او بفوق خواهد گذشت و بجناب کبریای عظمت
کبریایی است خواهد رسید و همچنین است حال حسن و جمال و عز و کمال
که پیش از آنکه بدون از آنها نصیب او شده است امانات باهل امانات
راجع است پس در صورت ریا و سمعه مقصود او اشتهار و افتخار و
رفعت و عظمت او نیست بلکه اظهار نعمت حق است سبحانه و تعالی
در حق علام احسان او است تعالی که نسبت با و بوقوع آمده است و عابد را
الفاس سایر الصفات و لئک یبدل الله سیاتهم حسنات و کان

مینماید و بر این طریقه بران مداومت کند از ذکر و فکر افضل است
چه این ذکر و سیله آن ذکر است تا این ذکر نکند بان ذکر نرسد از بهر آنست
که مشایخ طریقه قدس الله تعالی اسرارهم مبتدی را از ذکر باز نداشته
تجویز نکرده اند و در حق او اقتصار بر ذکر بعض اوقات نموده و از
امور نافله منع ساخته اند از بین جهت لابد گشت که هیچ فردی از افراد
اگرچه در کمالات بدرجه علیا رسیده چون صاحبان مراتب اکمل نباشد
این همه کمالات که او را حاصل شده است بواسطه متابعت شریعت
آن پیغمبر است علیه الصلوة والسلام پس این همه کمالات مر آن پیغمبر را
نیز ثابت باشد با کمالات متابعان دیگر و با کمالات مخصوصه او علیه
الصلوة والسلام و بجهتین ان فرد کامل ممتنع است هیچ پیغمبری را
اگرچه آن پیغمبر اولوالعزم باشد هیچ یکی متابعت نکرده باشد و دعوت او را قبول
نموده بود چه هر پیغمبر با صالح صاحب دعوت و به تبلیغ شریعت مامور
انکار امتان در دعوة و تبلیغ قصوری راه نکند و بظاهر است که هیچ
کمالی بر تبلیغ دعوت و تبلیغ رسالت فائق نیست احب الله عباد الی الله
یحب الله الی عباده و حبب عباد الله و هو الداعی و المبلغ
سخن منتهی نکرده است و در آخر آمده است و در آخر قیامت سلطان علما طیبا
شاید که رسول الله فرموده است و بدانکه آن سبب ها بر چه آن

علیه و علی آله الصلوة والسلام قال علیه و علی آله الصلوة
حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها بعده بغیر ان ینقص من
آید اجر آن عامل چیزی که عامل مزد بگیرد و صاحب آن عمل است نیز همان قدر
اجر دارد بی آنکه از اجر عامل چیزی نقصان کند و هیچ کار
نیست که عامل نیت نیکو نماید جز آن عطای حق است جل سلطانه
عامل را در آن صنعی نیست آری اگر از عامل نیت بد بوجود آید با
ازو باید اجر عامل خواهد بود و این زیادتی نیز بد خواهد
گشت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و
نکته آنست که مقصود اصلی از ذکر یاد حق است سبحانه و طلب اجر
تبع اوست در درود مقصود اصلی طلب حاجت است شفیعان
مابینها پس فیوضی که از راه ذکر به پیغمبر ما صلعم زیاده خواهد
بود از آن ریگانه که از راه دعا مقصود اصلی طلب حاجت است شفیعان
مابینها پس الحق فیوضی که از راه ذکر به پیغمبر ما صلعم زیاده خواهد بود
ازان ریگانه که از راه درود است علیه الصلوة والسلام باید دانست
که ذکر این رتبه ندارد ذکری که نمایان قبولست با این مزیت مخصوص
است ذکری که واسطه است درود را با این مزیت است و وصول ریگانه
درود دشوار است لیکن ذکری که طالب ارشد نیز کاه

خصوص تاج اید و امثال از این دولت مبرا شده است هر چه دارند
دعوت و ضع است اصل اصل است و فرع مستنبط از اصل اینجا
فضل خدا و مبلغان این است باید دریافت هر چند در دعوت
و تبلیغ حاجت است و داعیان و مبلغان در درجات متفاوتند علما
به تبلیغ ظاهر مخصوصند و صوفیه باطن اهتمام دارند و انکه عالم صوفی
کبریت احمر است و شایان دعوت و تبلیغ ظاهر و باطن است و
نایب و وارث پیغمبر است علیه و علی اله الصلوة والسلام جمعی محدثان
این همه را که تبلیغ احادیث نبوی مینمایند علیه و علی اله الصلوة
والسلام افضل این است و دانسته اند اگر مطلقا افضل دانسته اند
محل مذمت است و اگر نسبت بمبلغان ظاهر گفته اند بگنجایش دارد
فضل مطلق مر مبلغ جامع راست که هم تبلیغ ظاهر نماید و هم تبلیغ
باطن و هم بظاهر دعوت کند و هم باطن لاجرم الافتقار مقصود
تبانی اطلاق الفضل فافهم و لاتکن من القاصرین بلی ظاهر هر چند
عمده است و مناط نجاة و کثیر البرکة و عموم للنفع اما کمال او مربوط
باطن است ظاهر بی باطن ناتمام است و باطن بی ظاهر ناقرجام شد
باطن را با ظاهر جمع سازد کبریت احمر است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شئ قدیر والسلام علی من اتبع الهدی

قیامت قایم شده بهشت ببهشت و دوزخی بدوزخ رفته بعد از آن
در وقتی از اوقات بمشیت الله سبحانه صفتی یا لطیفه از لطایف
صفات و لطایف او علی نبینا و علیه الصلوة و السلام لام و رنگی
عالم منصهٔ ظهور آمده و کاروباری کرار ظهور
آمده بود
از ظهور نامی نیز بوجود آمده و چون آن دو دور نیز تمام شده ظهور
ثالث ازان صفات و لطایف او علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
بحصول پیوسته و چون آن ظهور نیز دوره خود را تمام کرده ظهور
رابع بثبوت پیوسته الی ما شاء الله تعالی و چون دور از ظهورات
مثالیه او که تعلق بصفات و لطایف او داشت تمام گشته اظهر الامر
نسخ جامع دور عالم شهود بایجاد خداوندی جل سلطانه بوجود
آمده بفضل خداوندی جل سلطانه معزز و مکرم گشته اگر صد هزار آدم باشند
اخر همین آدم اند و دست و پای وی اند و مبادی و مقدمات وجود
او بند و وجود شیخ بزرگوار که زیاده از جهل هزار سال از فوت او گذشته
است لطیفه بوده است و مثال از لطایف جد شیخ که بعالم شهادت
وجود داشته و طواف بیت الله کرده و در عالم مثال مکرر دیده که صفحه را
بر لطیفه و نشیمنی بوده است مثال آن عالم را قیاس بوده این فقیر
نقطه را دور دور از خود نشانده و تعمق بسیار نموده معلوم شد که

اعتقاد فلاسفه است که از حشر اجساد انکار دارند و عذاب و
ثواب روحانی دانند بلکه اعتقاد ایشان از اعتقاد فلاسفه هم بدتر
است که انها را تناسخ مینمایند و عذاب روحانی را انکار میکنند و اینها
هم تناسخ اثبات مینمایند و هم از عذاب آخرت
اینها عذاب دنیاست که از برای تهذیب نفوس اثبات میکنند سوال
از حضرت امیر کرم الله وجهه و از بعضی دیگر از اولیا الله نیز منقول است
که بعضی از اعمال غریبه و افعال عجیبه پیش از وجود عنصری از روح
متطاول از ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است و حکمت آن
به تجویز تناسخ چگونه است جواب صدور آن اعمال و افعال از
ارواح این بزرگوار این است که مشیت الله تعالی اقتضا نموده است
که بعضی از ارواح را بمباشرت افعال عجیبه گذشته اند چنانچه دیگر نیست که بان تعلق گرفته
است که روح پیش از تعلق باین جسد بجسد دیگر مباشر امور عجیبه و معاجز آن
روح است تعلق گرفته باشد و چون جسد او متحلل گردد و تناسخ نباشد
چنان که متحلل باشکال میگردد و متحلل باجسام میشود و در اجسام
عجیبه که مناسب باین اشکال و اجسام است بوقوع می آرد پس تناسخ
نیست و صحیح خلود در هر کالبد جسمانی بتقدیر الله تعالی
این اشکال که متحلل باشکال گشته اعمال غریبه بوقوع آورده

آدم در یک نظر در آمده و فرار از شعبده‌های عالم مثال یافته و انکه بدن
شاهد گفته که مسجد تو ام در زیاده از چل هزار سال از فوت نکشته است
اول دلیلست گوئیهای پیش از ظهور ات صفات و لطایف این
آدم جد ... بیحده داشته و از این آدم مبائین بوده اند
چه مبائین را با این آدم چه نسبت و چرا جد بود و از خلقت این آدم
هزار سال تمام نشده چل هزار چه کنجایش دارد جماعه که در وطن ایشان
مرض است این حکایات تا سخ می‌فهمند و نزدیک است که بقدم عالم
قایل گردند و از قیامت کبری انکار نمایند بعضی از ملاحده که با طل خود
پسند شیخی گرفته اند حکم بجواز تناسخ مینمایند و می انکارند که نفس
زمانی که بجد کمال رسد از تقلب ابدان او را چاره نبود میگویند چون بجد
کمال رسید از تقلب ابدان بکلی از تعلق ابدان فارغ گشت و مقتضی
از خلقت او کمال اوست پس شود این سخن کفر صریح است انکار
است از انچه از دین بتواتر ثابت شده است هر کاه در آخر کار نفوس
نفوس بجد کمال رسند و فرخ گردانیده معذب کدام بود این
انکار دوزخ است و انکار عذاب اخرویست و نزد انکار خشر
اجساد است چه بزعم ایشان نفس را احتیاج بجسد که آلت کمالات
اوست نمانده است تا بجسد حشر نموده آید اعتقاد این جماعه

ارواح محل را اگر انقدرت عطا فرماید چه محل تعجب است و چه احتیاج بیند
دیگر این قبیل است بجز از بعضی اولیاء الله نقل میکنند که در یک آن
در یک [illegible] بندگان خدا مشتاقانه بوقوع می آرند اینجانب
[illegible] جسام مختلفه اند و متشکل باشکال متنابهه و
همچنین عزیزی که مثلاً در دستان قوطن دارد و از آن دیار نه بر
آمده است جمعی از حضرت مکه معظمه می آیند و میگویند که آن عزیز را در حرم
کعبه دیدیم و چنان و چنین در ربیع ماه آن عزیز گذشت نیست و جمعی
دیگر نقل میکنند که ما او را در روضه دیدیم و جمعی دیگر در بغداد دیده اند
با آنکه متشکل بلطایف آن عزیز است باشکال مختلفه و گاه است که آن
عزیز را از این مشکلات اطلاع نبود و لهذا جواب آن جماعات گاه بی
گاه یکدیگر این همه در حقیقت امر از خانه نه برآمده ام و حرم کعبه را ندیده ام
در روضه و بغداد را نمی شناسم و نمیدانم که شما چه گفتید و چنین ارباب
حاجات از اطراف بجا و اموات در مخاوف و مهالک مدد ما طلب
نمایند و بجائی برسند که صور آن اعزه حاضرند و دفعه لیه از بهانموده
[illegible] است که آن اعزه را از وضع لیه اطلاع نبود و گاه
[illegible] اند این نیز متشکل بلطایف آن اعزه است و این متشکل گاه
[illegible] است و گاه در عالم مثال جا بجا میکند [illegible] از کس از

کمال آید و از صفات رذیله بصفات حمیده گراید و تناسخ کون و
بدر دیان خود نگ نفس را تشویه عزیزان و اقدمون العقل
العظیم و معجزه و کل منقل ارواح قائلی اند بکویند که روح را بعد از
خلاص [illegible] که اکر خواهد بدن خود را بکذارد و ببدن دیکری
داخل شود منقل بکسه عزیزی کرا این کمال و این قدرت را داشت
و جاودان و جوانی موت کرد این عزیز بدن خود را که بس کبیر رسیده
بود کذاشت و در بدن انجوان داخل شد پس کذشتن بدن اول را میت کشت
و بدن ثانی را در نکشت این مستلزم تناسخ است که تعلق ببدن ثانی
برای جمادات آن بدست این قدر فرقست که قایل تناسخ بنقص
نفس حاکم است و تناسخ را از برای تکمیل نفس اثبات مینماید و
انکه منقل روح قایل است روح را کامل میدانند و بعد از کمال
و اثبات منقل مینمایند فبقول منقل روح از محل به تناسخ هم
شعار است زیرا که تناسخ را از برای تکمیل نفوس اعتبار کرده
اکرچه این اعتبار باطل است و منقل روح را بعد از حصول کمال کمال
میدانند اکرچه صحیح کمال نیست هرکاه منقل ابدان از برای تحصیل
کمالات فرض نموده باشند بعد از حصول کمال بتناسخ بدن ثانی را چه
حاجت اهل کمال تناسخی نیستند بعد از حصول کمال

بیرون می آید مطلوب را بجا بحث وجعل او در کار مسکر نظر
وقت تجلی ذاتی و حق این بزرگواران دانی مسکر
یا
عریانی برتوی می اندازد مبتلا ارباب
المسکین ما یتجرع سوال در جمعی و لعنا
جبال می بینند که ما پادشاه شده ایم و جم و جشم عود امعا
نمایند و نیز می بینند که ما قطب شده ایم و عالم رو بما دارد و در عالم لفظ
وافاقت که عالم شهادت است بیچ ازین کمالات بظهور نیا
آید این رویه هیچ صدقه دارد یا باطل محض است جواب این رویه
مجملا از صدق دارد بیانش اینست که معنی پادشاه است و قطبیت
دران جماعت کامنست لیکن این معنی در بیها ضعیف است شان
آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد بعد ازان از دو حال
خالی نیست اگر این معنی بعنایت الله سبحانه قوت پیدا کرد و شان
آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند بقدرة الله سبحانه
در عالم شهادت هم پادشاه گردند و هم قطب وقت میشوند و اگر
چنین این معنی قوت پیدا کرد که در عالم شهادت ظاهر گردد بهمان
ظهور مثالی که ضعیف ظهور است کفایت می کند الله و بقدر قوت
ظهور می یابد روزین قبیل است واقعاتی که طالبان را بر آن

ومقامات سالک را بحالست که تصور آن نمی تواند کرد و از ادراک
علم سالک و اگر خیال نبود پاکوتهی کند و جهل لازم بود و این نیست
که فوق عرش است ۱۲ جهل و حیرت چه تمکین و بوی خیال ظلمات
ظلال است هر چه بحیرت خیال را گنجایش نیست هرگاه صورت
تنزیهی در خیال نبود بر آنچه گذشت در خیال که بر تنزیه است از
مثال چگونه صورت تنزیهی متصور بود فلا جرم لا یکون الا الجهل
و العجز و هر جا علوم بود گفت بود و من عرف الله کل لسانش
هر جا علم بود گفت و گو بود من عرف الله طال لسانه پس
درازی لسان در ظلال بود و کلکی زبان فوق مراتب ظلال است فعل
بود یا صفت اسم بود یا اسم پس هر چه محبوب خیال است چون از
ظلال است معلول است و بعلت جهل مجهول است پس از این بیت
که دارد که تا رد علامات مطلوبست مفید علم الیقین است نه عین حق
و علای ظلال و خیال است خلاصی از تخت خیال و فنی میسر کرد و که سیر
نا تقدس را نیز در رنگ سیر آفاقی و انفسی اندازد و در ماورای آفاق
و انفس جولان نماید ایضاً اگر اولیا را بعد از ترک میسر
بعد از ثبت خیال و حسرت که شاست تعدد اقلی را از اکابر راه نیابد این
در بیان میسر کرد و با وجود حیات و بقوی از تخت ظلال خیال

صدر یافته بیان آنکه معشوق را موهوم و معقول و مشهود نتوان
ماسوی الله حمد و سلام علی عباده الذین
اصطفی صحیفه شریفه که قرة العین ارسال داشته
انذراج یافته بود که کرم حضرت حق
برطرف شده است و از آن معقول مسح نموده بمحو بران مقرون
که از اثبات بمسح چیزیست نباید معقول و موهوم نیز در تحت لا
داخل است کدا و کدا و نوشته بود اما اینجا بتکلف است
امیدست که بی تکلف نصیب شود بجانب آنرا معقول و موهوم
بلکه مشهود چه آفاقی و چه انفسی همه داخل دایره ماسوی است و
از جمله لهو و لعب است و پیش از گرفتاری بشعبده بازی نیست
زوال این گرفتاری اگر بتکلف است داخل طریقت است و ولد
جلد علم الیقین داست و بعد الفنا و البقا اگر این دولت بی تکلف
میسر گردد و از تکلف نفی ما سوی بعد از ضیق طریقت
وارهد و از کوچه علم برون جهد و بفنای محض مشرف گردد اینجا
تحقق اینست بسیار دشوار است و مشوار الا میسر بود
سبحانه کاری با بحقیقت تعلق دارد و پیش است و آنکه
نفی بلکه اثبات است بیرون علم عین است بخلاف آنکه

بیند و خود را در مقامات عالیه میابند و می بینند که
ملایت را از دست نگذاشته اند اگر در شهادت این معنی ظهور کند دولت
عظیم و اکرام تمام دنیا و کفایت شدید حاصل است و جای
مصیبت است و حجاب در خواب خود را با دشاه می بیند
هیچ حاصل نداده و در خدمت نقد وقت او نیست پس بر
واقعات اعتبار نباید نهاد و در شهادت هر چه میسر شود از آن
اوست ۔ چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم نه سیم دارم نه زر
که حدیث خواب گویم از اینجاست که اکابر نقشبندیه واقعات
را اعتبار نمی نهند و به تغیر و تلون طالبان متوجه نمیگردند که قلیل الجدوی
معتبر همانست که در افاقت و یقظه میسر گردد و لهذا دوام شهود را
اعتبار نهاده اند و استمرار حضور را دولت دانسته اند حضوری
که غیبت در قفای آن باشد ز این بزرگواران از چیز اعتبار ساقط
است از اینجاست که نسیان ماسوی در حق ایشان دائمی گشته
است و خطور غیر از خلد بشان هرگز منتفی شده بلکه گویند که
نهایت در بدایت او مندرج گشته و این کمالات را نمی چشند
و در اعتقاد تو باد و سر افعالی لعرنا و بشت آه انا و انصرنا
علی القوم الکافرین ۔ خواجه محمد میرداد کی حق

اعتقاد و بحث امامت کافیست و موافق اهل سنت و جماعت
است شکر الله سعیهم مخذو ما شفعت انا بحث امامت از
فروع دینست نه از اصول شریعت است ۱۲ ت دین و دگر
که با اعتقاد و عمل تعلق دارد که علم کلام و عامه مسلمان است ضروریات
را که هست بفضولیات بردختن عمر خود را صرف مالا یعنی کردنست
در خبر آمده است علامت اعراض تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه
اگر بحث امامت از ضروریات دین و از اصول شریعت می بود بایجاب
شیعه گمان برده اند بایست که حضرت حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید
خود تعیین استخلاف مبذول میفرمود و شخص خلیفه مینمود و حضرت پیغمبر
نیز علیه و علی الا الصلوة والسلام امر بخلافت یکی میکرد و تشخیص و
تصریح یکی را خلیفه میساخت و در کتاب و سنت چون اهتمام این امر
معلوم نشد معلوم شد که بحث امامت از فضول دینست نه از
اصول دین فضولی باید که بفضول اشتغال نماید اقدر ضروریات
دین و درینش است که نوبت بفضول نرسد اول از تصحیح اعتقاد
بوجود و بذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانه تعلق
دارد و دانستن باید نمود که آنچه پیغمبر علیه و علی الا الصلوة والسلام
[illegible] آورده است و بفرموده است و فرموده از دین اسلام است

طریقت را در جنب حقیقت بسیج اعتباری نیست و نفی را با
با ثبات بسیج اعتباری نه چه متعلق نفی ممکنات است و متعلق اثبات
واجبات نفی در جنب اثبات بحوفطره در نظره می در آید
در پهلوی وی و بدین و بحصول این نفی و اثبات بولایت
خاصه رسیده میشود و بعد حصول الولایة الخاصة اما العروج
و اما النزول و کمال النزول لذلک العروج لازما ایضا بالتمام لنا نورنا
و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علیکم و علی سائر من اتبع
الهدی والتم متابعة المصطفی علیه الصلوة والسلام

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بمطالعه صحیفه شریفه
کشف دلایلی کرامان منهد گشته از انمدراج یافته بود در باب حقیقت
خلافت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه باجماع اهل حل و عقد
صدر اول کخیر القرون است و در باب افضلیت خلفاء راشدین رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین کرتبه خلافت ایشان مرتبه است و در
باب حقوت و رزدن از ضلالت و مشاجرات اصحاب نظیر البشر
علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیات و اختلافا
[illegible]

از رحمتهای او تعالی اللهم لاتحرمنا اجره ولا تفتنا بعده از یاران و
دوستان امداد و اعانت مرکز شکار اموال بسیول و ضیاع
و دلجوی فرزندان و متعلقان مرحومی بمجلس و محفلی از اینها
شعی نمایند که فرزندان مرحومی بخواهند و بعد از تشریف متحلی گردند
احسان مرحومی را مکافات باحسان فرزندان او نمایند هل جزاء الا
حسان الا الاحسان و اطوار و اوضاع مرحومی را مراعات نمایند
و احوال و اوقات او را مرعی دارند و در طریقه ذکر و حلقه نشینی
باید که فتور واقع نشود و یاران جمع شده بنشینند و در یکدیگر فایض
بشوند تا اثر صحبت ظاهر شود و این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق
نوشته بود که اگر مولانا سفری اختیار کند باید که شیخ حسن را همراه
خود نصب کند و قضارا این سفر مرا بود و هست الحال هم که مکرر بالفاظ
مختلفه پیغام شیخ حسن را متضمن این امر می یابم یعنی بعضی یاران که
نیابد که باختیار ما و ایشان بنشانند لازم است طریق شیخ
حسن بطریق مولانا مناسب پیشتر دارد و در آخر مولانا بنشیند
و اگر نشود شیخ حسن را باید نشانند تا شکسته یاران دیگر
نشیند قلیلا قلیلا اصیب امره چه کشف و شهود بر اکثر مشایخ
و اکابر متجلی گردیده الا من ولایت دیگر است و این کار و بار دیگر آن

است از حشر و نشر و عذاب و ثواب اخروی و ایمی و سایر سمعیات
که حق است و احتمال تخلف ندارد و اگر این اعتقاد نبود نجات نبود
و تمایز از [illegible] مقام فقهیه هم چاره نبود و از ادای فرایض و واجبات
بلکه از اکثر سنن و مستحبات نیز که بر نزعایت حل و حرمت شرعیه نیک
باید بود و در حدود شریعت احتیاط باید کرد تا فلاح و رستگاری
از عذاب آخرت متصور شود و چون اعتقاد و عمل را درست کند
نوبت بطریق صوفیه رسد و امید وار کمالات ولایت کردد و بحث
امامت نسبت بضروریات دین کالمطروح فی الطریق است غایتها
فی الباب چون مخالفان در این باب غلو نموده اند و طعن در اصحاب
جناب البشر علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات کرده بضرورت در
رد ایشان مقدمات طویل الذیل را ایراد نموده می آید که از دوام و فاق
از دین متین رفع نمودن از ضروریات دین است والسلام

[illegible]

بود که واصلان و تابعان [illegible]
دعوای حضرت پناه مولانا احمد علیه الرحمه نمایند و بجا شریف مولانا
در این وقت مسلمانان را چنین بود از ارادات حق جل و علا [illegible] بود

شوق را اجابت نمی‌نجز خود از ان موجبد استغفار نیا بجا باید کرد
یاران در تقدیم شیخ حسن توقف نکنند او را سر حلقه دانسته بکار خود
مشغول باشند انشوی خواجه و بس ایشان را معقول یاران ساخته
کلمه مشغولی دلالت نماید و شیخ حسن ترغیب فرماید شیخ حسن را
هم باید که محافظت خاطر هم پرده کان نماید و حقوق برادری بجای آرد
و مطالعه کتب فقه از دست ندهد و نشر احکام شریعت فرماید و بمتابعت
سنت سنیه ترغیب نماید و از بدعت تحذیر نماید و طریق انجاد و تضرع را
از دست ندهد مبادا نفس امارة از راه ریاست و تقدم بر اقران
در مهلکه اندازد و خراب و ابتر سازد همه وقت خود را قاصر و ناقص
داند و طالب کمال خود باشد و نفس و شیطان را دو دشمن قوی
در کمین اند نشود که از راه ببرند و خانه برباد دهند همه اندرین
بتوانیست که تو طفلی و خانه رنگین است هندوستان از شما دور است
و در سالی یک قافله می آید و خبری از دوستان می برد احوال را نویسان
باشند اگر نتوانند سیاهه نوشتن غافل نباشند یا شیخ
یوسف بانزده یکدو نامه بدایچه داده اند و فواید بسیار انجا
بحقیقت فنا اطلاع یافته و بمیعاد باز آمده اند و فقیر را دوست
و صادق الاخلاص است و السلام علی من اتبع الهدی

وطغیان و نافرمانی برداری نقد وقت او نخواهد بود و قال الله
سبحانه و تعالی ان الانسان لیطغی ان راه استغنی غایة مایخ
الباب فقرا که از کفاری ماسوی و ارسته اند احتیاجی که بسبب
دارند آن احتیاج را بسبب الاسباب حواله مینمایند و دولت
بهم شده را احوال منعم او تعالی میدانند و عطی و مانع بحق
الحقیقة او را سبحانه تصور میفرمایند و چون اسباب را بواسطه حکم و
مصالح در میان آورده اند و حسن و قبح را باسباب منتسب ساخته
این بیچارگان را هم نیز شکر و شکایت را باسباب راجع میگردانند
و بدر و بدر ابطال را از ایشان نمیدانند چه اگر اسباب را داخل
کارخانه عظیم را باطل میسازند زیرا که خلقت هذا باطلا و
سیادت پناه حقایق و معارف اگاه داعی اعزی حرسه الله تعالی
دران حدود مغتنم است و دعا و توجه ایشان کریم است
الکارم که برکات و فیوض توجهات ایشان قوایم دولت شما
و در حضور و غیبت ایشان را مدد و معاون شما یابیم زیاده از
بیان شد بسیار ایشان انجنابی شما عالیجاه دفتر نوشته
بودند و محبت و اخلاص که شما را است بفقرا جاعل است زیاد
و رجح نموده و ظاهر ساخته بودند که صوبه داری انجا را بدکری تعلق

چه جز خواهند و شت و مرید را کدام راه خواهند و ست اگر از
خویش چیست چنین و چه جز راه از خدای و چنین و راه
مرید ای که بر این طور بر اعتماد کرده بنشیند و بدیگری رجوع نکند و راه
خدا جل شانه معلوم نشمارد خطرات شیطانیه بسیار بر او وارد
پر ناقض آمد و طالب را از حق سبحانه باز میدارد و بیمار شده و
جمعیت دل یافته شود به توقف رجوع باید کرد و از وسوسه شیطانیه
پناه باید جست

صورت [illegible]

[illegible] سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بحالکم دل بنا بر این امور
و بازندان موهنست مناسب حال نمیدانم و رو اندوه و اندوه
مصیبت است از شئون احوال دلتنگ نباشند و از عدم حصول
آمال دلگیر نگردند فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا انکه نکنی
دو فراخی مقرون فرموده است ما کنا فی ضیق و بنا و فراخی آخرت
خواسته باکریمان کار ها دشوار نیست باقی احوال ایشان
را [illegible] تا توفیق انا را خ [illegible] رسید عبد الباقی بالمنه
خواند کفت بنده را بعنایت اشفاق و عطوفت شعار نموده
علامات کرام متوجه است والسلام

جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون وقال الله تعالى يا ايها الذين
امنوا توبوا الى الله توبة نصوحا عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم
ويدخلكم جنات تجري من تحتها الانهار وقال الله تعالى وذروا ظاهر
الاثم وباطنه فالتوبة من الذنوب واجبة وفرض عين في حق كل
شخص لا يتصور ان يستغني عنه احد من البشر كيف والانبياء
عليهم الصلوات والتحيات والتسليمات لم يستغنوا عن التوبة
قال خاتمهم وسيدهم عليه وعلى آله الصلوة والتحية انه ليغان
على قلبي وانى لاستغفر الله في اليوم والليل سبعين مرة فان كانت
المعاصي تتعلق بحق الله سبحانه ولا يتعلق بمظالم العباد وحقوقهم
كالزنا وشرب الخمر وسماع الملاهي والنظر الى غير محرم ومس مصحف
بغير وضوء واعتقاد بدعة فالتوبة عنها بالندم والاستغفار والتحسر
والاعتذار الى الله عز وجل وترك فرضا من الفرائض لا بد في
التوبة من اداءه وان كانت المعاصي تتعلق بمظالم العباد فتوبتها
برد المظالم اليهم والاستحلال منهم والاحسان اليهم والدعاء لهم و
ان لم يعلم صاحب المال او الورثة يتصدق
بقدر المال او اضعافه على الفقراء والمساكين بنية صاحب المال

عنوان

بعد الحمد والصلوة و تبليغ الله

برساند زين مدت ايذا احوال باطن خود جز معدودي نوشتند تا

باعث فرحت باشد امور لاطايل است و بناء ما بيهاكيراي آن

نيكند كه ذكر احوال آخرت را كه شنگ بحسنات اشتغال نمايد

هرچند بضاعت شما بيخبر خواهد بود اما حسنات الابرار سيئات المقربين

شنيده باشند بهرحال متوجه احوال باطن باشند و طفلي را آموزي

و بنيد و الغرض تقدير بقدر ماند سبحانه الحمد و المنه كه فقراي آنجا

بر حسب ظاهر معلوم ندارند اما بسعي و بي كوشش بفراغت و

[illegible] باد از قدر كفاف برسد و زر نور و

[illegible] باقي احوال آنجا و [illegible] موجب حمد است

[illegible] و [illegible] بود كه [illegible] و [illegible] حالا به

[illegible] سبحانه الحمد و الله تعالى [illegible] و السلام

[illegible]

[illegible] الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

والذی اوذی بغیر حق قال علی کرم اللہ تعالی وجہہ سمعت ابا بکر
رضی اللہ تعالی عنہ یقول وھو الصادق قال رسول اللہ تعالی
علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضا
وصلی واستغفر اللہ من ذنبہ الا کان حقا علی اللہ ان یغفر لہ لانہ
یقول جل وعلا ومن یعمل سوءا او یظلم نفسہ ثم یستغفر اللہ یجد اللہ
غفورا رحیما وقال علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام فی حدیث آخر من
اذنب ذنبا ثم ندم علیہ فھو کفارۃ وفی الخبر ان الرجل اذا قال
استغفرک واتوب الیک ثم عاد تم فاستغفر ثم عاد ثلث مرات
کتبت فی الرابعۃ من الکبائر وفی الحدیث النبوی انہ قال علیہ
علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ھلک المسوفون یقولون سوف اتوب
اوصی لقمان الحکیم لابنہ یا بنی لا تؤخر التوبۃ الی غد فان الموت
یاتیک بغتۃ قال مجاہد من لم یتب اذا اصبح وامسی فھو من الظالمین
قال عبد اللہ بن المبارک رحمۃ اللہ تعالی علیہ رد متلبس بالحرام
افضل من مائۃ غلیس یتصدق وقیل رد دانق من شبھۃ افضل
عند اللہ من مائۃ حجۃ بعد حجۃ یا ظالم النفس ان لم تقتدر لنا
در حمأۃ المکوس من الخبائر بنا عن النبی صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ و
سلم انہ قال ان اللہ تعالی یقول یا عبدی ادما افرضتہ علیک تکن

نبوت علیہ وعلی الہ الصلوٰۃ والسلام سعادت و نجات نیابد
آدمی را الا بتصحیح اعتقاد بموجب اعتقاد اہل سنت و
جماعت رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین و سواد اعظم و خیر
اندیشہ بود تا فلاح و نجات اخروی متصور شود چہ اعتقاد
کہ مخالفت معتقدات اہل سنت است سہ قسم است کہ بموجب
ابدی و عذاب سرمدی رساند مدلست و مسامحت در عمل امید مغفرت
دارد امامداہنت اعتقادی کہ نجاتش مغفرت ندارد آن است کہ اللہ لا
یغفر ان یشرک بہ ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء معتقدات اہل
سنت را بلسان ایجاز و اختصار ایراد مینماید بمقتضای آن
تصحیح اعتقاد باید فرمود از حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ استعانت
بریں دولت بتضرع و زاری مسالت باید نمود بدانند کہ اللہ تعالیٰ
بذات قدیم خود موجود است و سایر اشیاء بایجاد او سبحانہ
موجود گشتند و تخلیق او تعالیٰ از عدم بوجود آمدند پس او تعالیٰ
قدیم و باقی باشد و اشیاء حادث و نابود باشند و ہر کہ قدیم
ازلیت باقی دائم است و ہر حادث و نو ابد ہست فانی و
مستہلک است صفات او سبحانہ کلام و سمع و
شریک ندارد و وجوب وجود ہر استحقاق صفات وجوب وجود

توبه از بعض ذنوب و ورع از بعض محرمات هم نعمتی است
شاید برکات و آثار این بعض در ابواب دیگر ظاهر گردد و
توفیق توبه و ورع از سایر معاصی نیز میسر گردد و ما لا یدرک کله لا
یترک کله اللهم وفقنا لرضاتک وثبتنا علی دینک و طاعتک بصدق
سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و علیهم و علی آله کل
الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب شد و مختم
گشت بحمد الله و حسن توفیقه و بیان عنایات او بیست و چهارم
شهر رمضان المبارک سنه ثلاث و ثلاثین و مائتین و الف من هجرة
من له العز و الشرف علیه و علی آله الصلوة و السلام و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
صحیفه شریفه که از روی کرم و التفات نامزد فقیر ادنی مراد ساخته
بود در رسید حمد الله سبحانه که در این طور اوان پر شور و اشتباه
اغنیا سعادتمند از حسن شاهد کار دارند با وجود این مبتلا
باغترار دور از کار سر نیاز است و ارباب این طایفه حاصل آن
چه نعمتی است که تعلقات شتی این حصول او عدت گشته
است و نوجوانان را کنده از محبت ایشان از جهت شکر این
نعمت عظمی باید آموخت و امید وار بود که الزام مزاحمت

بداو وهو بداست باین علاقه ظهور از اعرش الله نامند وان
عرش وعرفه نسبت باو تعالی برابر ندکه محاوی و بدا ما عرش را
قابلیت نماند کی کرسی و دیگر از اینست ایه که صورت شخص را
مینماید بمثوال کف که شخص در آینه است بلکه نسبت شخص با آینه
و سایه اشیا مقابله برابر است تفاوت از جانب قابل است آینه
قبول صورت شخص مینماید و دیگر از این قابلیت نیست واو
تعالی جسم و جسمانیات نیست جوهر و عرض نیست محدود و متناهی
نیست طویل و عریض نیست دراز و کوتاه نیست پهن و تنگ نیست
بلکه واسع است نه بان وسعت که بعقل ما در آید محیط است نه بدان
احاطه که مدرک ما شود قریب است نه بان قرب که متعقل ما گردد و
باما است نه بمعیت مقارنه ایمان داریم که واسع است و محیط است
و قریب است و باما است اما کیفیت این صفات را ندانیم که
چیست و هر چه دانیم دانیم که قدمی در مذهب تجسیم دارد و او تعالی
باجمیع جهات منزه شود و بجمیع جهات منزه گردد و بهیچ جهت قائم باو
تعالی حلول کند قائم باو تعالی بهیچ جهت حال شود و تعلق و تجزی در ذات
قدس او تعالی محال است تغیر و تحلیل و تحلل بذات جل جلاله ممتنع
و در اسماء فعل و کیفیت آن و قریب است ذات و صفات

بحر او تعالی نشاید و استحقاق عبادت سوای او را سبحانه نشاید
و در او تعالی صفت کامله است از انجمله حیوة و علم و قدرت و
ارادت و سمع و بصر و کلام و کلیون است که بقدم و ازلیت متصف اند
و بحضرت ذات جل سلطانه قائم اند متعلقات حوادث در قدم
صفات خلل نکند و حدوث متعلق ناقص ازلیت ایشان نکرد و فلسفه
از بحثی و متقرر از کری از حدوث متعلق بحدوث متعلق نمی شود
و نفی صفات کاملیت علم بکیات نماید و مستلزم نقیضت
کرامات حدوث نشاید که صفات ازلی باشد و متعلقات
صفات بمتعلقات حادثه حادث باشد و صفات تعالیه از
جناب قدس او تعالی مسلوب است و او تعالی از صفات و لوازم جواهر
و اجسام و اعراض منزه است زمان و مکان و جهت را بحضرت
او تعالی گنجایش نیست اینها همه مخلوق اویند و بجز اند که او را سبحانه
فوق العرشی داند و جهت ذاتی اثبات کند عرش و ما سوای ان حادث
اند و مخلوق او تعالی مخلوق و حادث را بحضرت که مکان خالق
قدیم کرد و مقرار شود این قدرست کفر است اشرف مخلوقات
است تعالی و تقدست و صفات ازلیه صفات در وی نشرات
ناهار چگونه ثابت و از کجا ظهور صفات کمالیه تعالی اجل و علا

حقیقت باشد چنانچه در قسم کلام لفسی و لفظی بیان حقیقت
کلام ملاذ اگر قسم اول حقیقت است و ثانی مجاز زیرا که مجاز را
نفی جایز است و کلام لفظی را نفی کردن و کلام خدا نا گفتن کفر است
و همچنین کتب و صحف دیگر که بر انبیاء ما تقدم علی نبینا و علیهم الصلوات
والتسلیمات نزول فرموده است همه کلام حق اند سبحانه و تعالی و در آن
در میان کتب و صحف مندرج است احکام خداوندی است جل
سلطانه که موافق هر وقت عباد را بان تکلیف فرموده است و در
همه آن مرحضرت حق را سبحانه در بهشت بجهة و بی مقابله و بی کیف
و بی احاطه خواهیم ایمان آریم به این رویة لعزوی و بکیفیت
آن مشغول نشویم زیرا که رویة او تعالی بچونیت در این نشاة
حقیقت ان را ارباب چون ظاهر نشود و غیر از ایمان نصیب
ایمان نبود و ما می بر مذهب و معتقد دیگر فرق مبتدعه که از حق
و کوری انکار رویة اخروی نمایند و قیاس غایب بر شاهد کنند
و در رویت ایمان انهم مشرف گردند او تعالی چنانچه خالق حواس
خالق اسکال امکنه است پس جز خدای تعالی دخل در هر چیز دارد است
مقابله و اضافه است و در حق او تعالی محال است پس هر دو باره رویت
و بینایی او سبحانه بکس [illegible] او

او تعالی بچون و بچگونه آنست و بی شبه و بی نمونه بچگانست بقدر سید انیم که او
تعالی هست و بسمات صفات کامل موصوف است بآن ستوده است
است اما هر چه ازان در فهم و ادراک ما در آید و متعقل و متصور ما شود
او تعالی ازان منزه و متعالیست چنانچه گفته است لا تدرکه الابصار
و بدین بارگاه الست پیش ازین پیغمبر ده اند که هست باید دانست
که سماع الله توقیفی اند یعنی موقوف بر سماع از صاحب شرع
هر اسمی که اطلاق آن در شرع بر حضرت الهیت بچون شایسته اطلاق
باید کرد و آنچه نیامده است اطلاق آن نباید کرد که آمده است هم سخن نباید
گفت که نیامده است قرآن کلام خداست جل سلطانه که لباس حرف
و صوت در آورده پیغمبر ما محمد و علی آله الصلوة و السلام منزل ساخته
است و عباد را بان امر و نهی فرموده چنانچه کلام شیخ خود را بتوسط
کام و زبان در لباس حرف و صوت در آورده بگوش ما میرساند و مقاصد
خفیه در عرصه ظهور می آریم همچنین حضرت حق سبحانه کلام نفسی خود را
بی توسط کام و زبان بقدرت کامله خود در لباس حرف و صوت
منظوم و مسموع بر عباد فرو فرستاده است و امر و نواهی خفیه خود را
بدین وسیله بآنان رسانیده است پس هر دو قسم
کلام کلام حق باشد بی شبهه و بی مثله و در اطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق

است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال رحمانیت و سهولت
و آسانی دوستی رعایت فرموده است از جنس ثالث ضعف و
ناتوانی بنده قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر یعنی
خدای تعالی بشما آسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد و نیز فرموده است
جل سلطانه یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا یعنی
میخواهد خدای تعالی که تخفیف کند از شما از شما کرانی تکلیفات
شاقه را و مخلوق کرده است انسان ضعیف صبر از شهوات نمی
تواند کرد و تکلیفات شاقه را بر نمی تواند برداشت انبیاء علیهم الصلوات
والتسلیمات بندگان خدای اند جل شانه بسوی خلق فرستاده شده اند
بحق دعوت کنند تعالی از ضلالت براه ارشاد هر که دعوت ایشان را
قبول کند او را به بهشت بشارت دهند و هر که انکار نماید بعذاب
دوزخ تهدید کنند هر چه ایشان از حق تبلیغ نموده اند و اعلام فرموده
همه حق است و صدق که شایبه تخلف ندارد و خاتم الانبیاء محمد رسول
الله صلی الله وسلم علیه و علیهم اجمعین دین او ناسخ ادیان
سابق است و کتاب او مهیمن کتب ماقدم است و شریعت او
تا قیامت خواهد بود که تا قیام قیامت خواهد ماند و عیسی علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام که نزدیک است که نازل شود بر شریعت او خواهد کرد و

باقی خواهند ماند و فانی نخواهند گشت و بعد از محاسبه و میزان چون
بهشت رونده دایم خواهند ماند و از بهشت بیرون نخواهند آمد
و همچنین کفار چون بدوزخ روند همیشه در دوزخ خواهند بود الی
معد بخواهند ماند تعینی در عذاب در حق ایشان محدود نیست
قال الله تعالی لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون و هر که
در دل او ذره از ایمان خواهد بود او را بواسطه آن اندک معاصی را
بدوزخ نمیبرند بقدر عصیان معذب خواهد بود و از دوزخ
خواهند برآورد و در بهشت در آورد و سیاه نخواهند کرد چنانچه کفار را
سیاه کنند و هر عمل و زیور نخواهند کرد چنانچه کفار را نکنند از بهر
حرمت ایمان او و ملایکه بندگان خدا عز و علا کرام اند و معصوم
از امر خدا جل سلطانه در حق ایشان جایز نیست و با کبیره صغیره
ارتکاب از زنا و لواط و دزدی پاک اند و الا متاصل در حق ایشان نیست و
بعضی ایشان را حضرت حق سبحانه و تعالی برسالت برگزیده است
و وحی شریف ساخته بپیغمبران کتب و صحف انزال فرموده است علیهم الصلوات
والتسلیمات باشد که از خطا و زلل محفوظ باشد و الا خدا را کسی
معصوم نمیداند جز ایشان از حضرت حق سبحانه و تعالی تبلیغ نموده
صدق او معجزات ظاهر و احوال و مراتب او را دانسته بدین پیغمبر گرویده

و معنوان است و او خواهد بود و آنچه او علیه و علی آله الصلوة و السلام
از احوال آخرت خبر داده است همه حق است از عذاب گور و ضغطه
آن سوال منکر و نکیر در آن و فنای عالم و انشقاق سموات و انتثار
کواکب و برداشتن زمین و کوهها و پاره پاره شدن ابنیها و حشر
و نشر و اعاده روح بجسد و زلزله ساعة و هول قیامت و محاسبه
اعمال و شهادت جوارح به اعمال مکتسبه و طیران صحف ناسهای
حسنات و سیات بیمین و شمال و وضع میزان حسنات و سیات
را بآن وزن کنند و کمی و زیادتی حسنه و سیه معلوم سازند اگر
پله حسنات گران آمد علامت نجاتست و اگر خفت ظاهر شد علامت
خسرانست ثقل و خفت آن میزان بر خلاف میزان دنیاست آنجا
پله کردار بالا رود و ثقیل است و اگر پست بار خفیف و شفاعه انبیا
و صلی علیهم الصلوات و التسلیمات اولا و ثانیا بامر عصاة مومنان را
باذن مالک یوم الدین جل سلطانه ثابت است و او علیه و علی آله
الصلوة و السلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و باحادیث کثیره
دوزخ نهند و مومنان از آن بل عبور کنند بهشت روند و کافران
بآنجا نگذرند در آن جاودانه معذب باشند و شفاعت شافعان مومنان
در دوزخ که مستحق عذاب شده اند ثابت است هر دو [illegible]

نقل کرده اند از اکابر ایمه کی از ایشان امام شافعیست شیخ ابو
الحسن اشعری کہ رئیس اہل سنت است فرماید کہ افضلیت شیخین
ربانی است خلیفت انکار کند افضلیت شیخین را ربانی صحابہ بکر
جاہل یا متعصب حضرت امیر کرم اللہ تعالی وجہہ میفرماید کہ مرا ابو بکر
و عمر تفضیل میدہند من ایشانرا زنم چنانچہ مفتریان از حد حضرت شیخ
عبد القادر جیلانی قدس سرہ در کتاب غنیہ کہ از مصنفات ایشانست
میفرماید و حدیثی نقل میکند کہ آنحضرت فرموده است علیہ و علی آلہ الصلوۃ
والسلام کہ مرا معراج واقع شد بار بزرگوار خود سوال نمودم
کہ خلیفہ بعد از من علی بود یا آنکہ گفت کہ ای محمد ہر چہ خدا خواہد آن شود
خلیفہ بعد از تو ابو بکر است نیز حضرت شیخ فرموده کہ حضرت امیر گفتہ
است کہ پیوسته نباشد پیغمبر خدا از دنیا تا آنکہ عہد کند بمن کہ خلیفہ بعد از
او منم از ابو بکر خواہد بود بعد ازان عمر بعد ازان عثمان بعد ازان
خلیفہ نوزدہم بود رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین حضرت امام حسن
افضل است بعد امام حسین رضی اللہ تعالی عنہما و علماء اہل سنت
و علماء اجتہاد حضرت عایشہ رضی اللہ تعالی عنہا از حضرت
فاطمہ رضی اللہ تعالی عنہا افضل میدانند و حضرت شیخ عبد القادر در
کتاب مذکور در غنیہ حضرت عایشہ را تقدم میدہد

طعن نیشد و کنجایش ملامت ندارد چه جای انکه نسبت کفر یا فسق کرده
شود حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه فرموده است در باره ایشان یا باغی
یا کشنده ایشان نه کافر اند نه فاسق زیرا که ایشان تاویل دارند و متاع
کفر و فسق نمیباید حضرت پیغمبر فرموده است علیه و علی آله الصلوة و السلام
اصحابی کالنجوم بهر کدام اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات دوست باید داشت و همه را بنیکی یاد باید کرد و در حق
هیچ یکی از ایشان بد نباید بود و گمان بد نباید کرد و منازعت
ایشان را از مصالحت دگران باید دانست طریق فلاح و نجات
اینست چه دوستی اصحاب کرام بواسطه دوستی پیغمبر است علیه و علیهم
الصلوات والتحیات و بغض ایشان بهر بغض پیغمبر علیه و علیهم صلوات
والسلمات بزرگی فرماید ما از رسول الله ندیدیم یوقر اصحابه و علمائه
پیغمبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام ازان خبر داده است حق است
محل خلف ندارد و طلوع آفتاب از جانب مغرب خلاف عادت و
عهد مهدی علیه الرضوان نزول حضرت روح الله علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام و خروج دجال و ظهور یاجوج و ماجوج و خروج دابة الارض
و دخان که از آسمان پیدا شود تمام مردم را فرو گیرد و عذاب دردناک کند
یعنی از اضطراب کو عذابی چه خواهد بود و کار من این عذاب را از مادون کن

و انچه معتقد ارزاقیر است انست که حضرت عایشه در علم و اجتهاد
بیش مقدم است و در مرتبت فاطمه در زهد و انقطاع بیشتر و هذا حضرت
فاطمه را بتول میگفتند که صیغه مبالغه است در انقطاع و حضرت عایشه
مرجع فتاوی صحابه بوده است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در هیچ
مشکلی در علم از اصحاب پیغمبر و علیهم الصلوات والتسلیمات بغیر نمی
گشتند مگر انکه حل آن نزد عایشه بود رضی الله تعالی عنها و محاربات و منازعات
که در میان اصحاب پیغمبر علیهم الرضوان واقع شده اند مثل محاربه جمل و
محاربه صفین بر محامل نیک حمل باید نمود و از هوا و تعصب دور باید
داشت چه نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات از هوا و هوس مزکی شده بود و از حرص و کینه پاک گشته
اگر مصالحی دارند برای حق دارند و اگر منازعت و مشاجره است برای
حق است و هر کدام بمقتضای اجتهاد خود عمل نموده اند و مخالف را
بشایبه هوا و تعصب از خود دفع کرده اند هر کدام در اجتهاد خود مصیب است
و دو درجه و بقولی ده درجه از صواب دارد و انکه مخطی است یک درجه ثواب
او را نقد وقت است این مخطی در نزد مصیب از ملامت دور است بلکه امید
از ثواب دارد و علما اند که ما که در این محاربات حق بجانب حضرت امیر
بوده است کرم الله وجهه و اجتهاد مخالفان را صواب ندیده ایم و مع ذلک

حضرت عیسی علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام در زمان وی
نزول خواهد کرد و او موافقت خواهد کرد با حضرت عیسی علی نبینا و
علیهم الصلوة والسلام در قتل دجال در زمان ظهور سلطنت او
در چهاردهم شهر رمضان کسوف شمس خواهد شد در اول آن
خسوف قمر برخلاف عادت زمان و برخلاف حساب منجمان بنحوی
انضمام باید دید که این علامات در آن شخص هست بوده است
یا نه علامات دیگر بسیار است که محرر این حروف صادق فرموده علیه و علی آله
الصلوة والسلام شیخ ابن حجر رساله نوشته است در علامات
مهدی منتظر که بدو بیست علامت میکشد نهایت جهل است کار
وجود و وقوع امر مهدی موعود و جمعی در ضلالت مانند هذا هم الله سبحانه
سواء الصراط یغیر فرموده علیه و علی آله الصلوت والسلام عدد بنی
اسرائیل هفتاد و یک فرقه شده بودند که همه ایشان در نارند
مگر یکی گفتند آن کدام است فرمود هفتاد و دو فرقه متفرق
شدند در امت من و در آخر باشند که یکفرقه شوند آن فرقه
ناجیه چگونه اند فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام آنانند که باشند
بر مثل آنچه من و اصحاب من بر آنند علیه و علی آله الصلوة والسلام
آن یک فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند که خدای تعالی ایشان را

کما ایمان می آریم و آخر علامات آنش است که از عدن خروج جماعه
از اهل یمن کما کیست شخص که دعوی مهدویت نموده بود از اهل هند
مهدی موعود بوده است پس بزعم ایشان مهدی گذشته است
و فوت شده و نشان میدهند که قبرش در قریه است در احادیث
صحاح که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنی رسیده اند تکذیب این طایفه
است که در حق این شخص که معتقد ایشانست آن علامات مفقود
اند در احادیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة والسلام مهدی
موعود بیرون آید در سنه کم و یا زیاده از بود کردار او بر نوشته باشد
که نه کلمه که این شخص مهدی است او را متابعت کنید و فرموده
علیه و علی آله الصلوة والسلام که تمام زمین را مالک شوند چهار کس
یکی از مومنان دو کس از کافران و دو الفرنین و سلیمان از
مومنان و نمرود و بخت نصر از کافران و مالک خواهد شد تمام زمین را شخص
پنجم از اهل بیت من یعنی مهدی و فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام
دنیا نرود تا آنکه مردی پیدا کند خدا بتعالی مردی را از اهل بیت من که
نام او موافق نام من خواهد بود و نام پدر او موافق نام پدر من باشد پر
سازد زمین را عدل و داد چنانچه پر شده بود بجور و ظلم و در
حدیث است که اصحاب کهف از انصار حضرت مهدی خواهند بود

بود و ندامت و حسرت باید کشید طریق بندگی آنست و الله سبحانه الموفق
و انکه به تحقیق از کتاب نام رضی بود بخود نماید جهل شناسد و از آن عمل
خود در شور و انفعال بود بار دیگر دست اعتراض و نزدا و نیز و بگیت
که او را از ربقه اسلام بیرون کشد و در دایره اعداد اخل سازد و نا
انام را از لذت سعادت دنیی که حضرت حق سبحانه و تعالی
شعار ایشان ساخته است و مردم از ان دولت غافل بگذارد بگیت
که شما هم آزاد نباشید که پادشاه وقت بهفت پشت مسلمان
است و از اهل سنت است و حنفی مذهب هر چند چند سال در بین ما ان
گروه قرار گرفته است و بعضی از طلبه علوم شنوده طمع که
ناشی از جهل باطل است بلکه او سلاطین تقرب جسته راه خویش آمد
ایشان در آمدند و در دین متین تشکیکات نمودند و شبهات
کردند و ساده لوحان از راه بردند و چنین پادشاه عظیم الشان
کامبستخ شنیدن این سخن چه باید و نقول تلقی نماید چه
دولت که بصریح بابشارت کلمه حق یعنی کلمه اسلام که موافق معتقدات
اهل سنت و جماعت است نگرانند تا سعید لوشش زود ایشان
نماند و هر که کجا بیش دانا سخن اهل حق را عنوان دارد بلکه بوارده
بعید منتظر باشد که تقوی پیدا شود و سخن حق بشنود و نیز در میان

علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام وشایعت اصحابہ السرور علیہ و
علیہم وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات اللہم ثبتنا علیٰ معتقدات
اہل السنۃ الجماعۃ واحشرنا فی زمرتہم واحشرنا آمین بالنبی علیہ الف الف صلوٰۃ وسلام
ربنا وہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب بعد از تصحیح اعتقاد
از امثال اوامر واجتناب از نواہی شرعیہ کہ بعمل تعلق دارد نخست باید بود
نماز بخوبی باقصور با تعدیل ارکان وبا جماعت باید بود کہ فارق میان
اسلام وکفر ہمین نماز است چون ادا صلوٰۃ روح مسئول عنہ شد
اصل دین از اسلام درست آمد کہ نماز اصل دویم است از اصول
پنج گانہ اسلام واصل اول ایمان بخدا ورسول او ست جل سلطانہ
واصل دویم نماز است واصل سیوم ادا رکوٰۃ واصل چہارم روزہ
ماہ رمضان است واصل پنجم حج بیت اللہ است اصل اول بایمان
تعلق دارد واصول اربعہ باعمال تعلق دارند جامع زین جمیع عبادات
وفاضلترین ایہا نماز است در روز قیامت ابتدا بمحاسبہ از نماز خواہد
بود اگر نماز درست بود محاسبہ دیگر بعبادۃ اللہ سبحانہ بسہولت
خواہد گذشت وہم الکہ از محظورات شرعیہ اجتناب باید نمود
تمام صابت سوے در اصل ثمانیہ مسمیات مہلکہ باید دانست وصولہ
تفصیلات حدود را در نظر باید داشت در ارتکاب آن خطر منفعت

آبدا اظهار حقیقت اسلام نموده آید و بان بطلان و شناعت
کفر و کافری کرده شود کفر خود ظاهر البطلان است بسیج عاقلی ازا
نشنود و بطلان او از ابتدا بنحاست باید ظاهر ساخت و آنها باطلانرا
بتوقف نفی باید نمود الا در حق اهل سلطانه چه زود و بی شبهه خالق
سموات است بسیج شنیده اند که آنها باطلانرا بنا سازنده ها
اگرچه همه جمع آیند و اگر شبه بشان زنند و از ارسا نخود را نگاه
نتوانند چه جای آنکه بکار انها نگاه کنند کفره گویند شفاعتان ما را
فایده نموده میگویند که این الهه ها شفعا ما خواهند بود نزد حق جل و علا
و ما را بحضرت جل شانه نزدیک خواهند ساخت بی عقلان ندانند که
انکه این جمادات را بحال شفاعت خواهد بود و حضرت حق سبحانه
و تعالی شفاعت شرکا را که فی الحقیقت دشمنان و بندگان حق
عمده دشمنان خود را قبول خواهد کرد نه در نکته است که با عیان
بسلطان حرف زده نماند و جمعی از اهلیان امداد با عیان نماند در عجم
انکه در وقت یک از با عیان نزد سلطان شفعا خواهند بود و به
وسیله ایشان تقرب سلطان جویند هم یافت نمی شود خردان خدمت اهلیان
کنند و شفاعت با عیان عفو از سلطان خواهند و تقرب او جویند
خدمت سلطان و حق گفته با عیان از انکه نتوانند از اهل حق باشد

انسان کالجسد اگر روح صالح است بدن صالح و اگر روح فاسد است
بدن فاسد پس در اصلاح سلطان کوشند در اصلاح جمع می آید
کوشیدنست و اصلاح در اظهار کلمه اسلام است بهر روش که بتجانس و
باشد و از گذشت کلمه اسلام از معتقدات اهل سنت و جماعت نیز گاه و
بیگاه گوش زد باید ساخت و رد مذهب مخالف باید نمود اگر این دولت
میسر گردد و وراثت عظمی از انبیا علیهم الصلوات والتحیات بدست آید شمارا
این دولت مفت آمده است بدست قدر از اینها زیاده چه مبالغه نماید
هر چند مبالغه و ابرام این امر مستحسن است و الله سبحانه الموفق
[illegible]

و بنا سند ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما کنا
لنهتدی لولا ان هدینا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیهم الصلوات
والتحیات والتسلیمات و ابرکات صحیفه شریفه که فرزندی اعزی بصحبت مولانا
ابوالحسن فرستاده بودند رسانید موجب شوق ساخت از مضمون منورش
که از جانب مشرق حادث شده است که تا استفسار نموده بودند بدانند
که در جزیره است که جون پادشاه عباسیه که از معتقدات اهل سنت و جماعت
قدس سره موعود است علیه الصلوة والسلام بخراسان بر سد طلوع کرده است مشرق

الصلوات والتسليمات حارث شود از جزا عنایت ساخته است و
تا بایان از عنایت بیشتر این دولت عظمی کما ینبغی آگاه نگردد از کمال
کرم و فضل ما را در خل دوزخ تا چند ساخته ایشان اهل سنت اند و
جماعت اند و از فرق اهل اهواء و بدعت نگردیده باعتقادات ناسده
ایشان مبتلا گردد از انجا که تو ساخت کرده را در خص صفات جل شانه
شریک گردانند و خالق افعال بنده بنوعی گویند و منکر رویة
آخروی باشند که مایه دول دنیویه و اخرویه است و نفی وجود صفات
کمالیه واجب تعالی نمایند و ازان دو طایفه بدتر است که با صحاب
کرام خیر البشر علیه و علی آله و علیهم الصلوات والتسلیمات بد گویند و اکابر
دین سوء ظن نمایند و ایشان را اعدای یکدیگر تصور کنند و به بغض و کینه یکدیگر
متهم سازند حضرت حق سبحانه و تعالی در حق این بزرگواران رحماء بینهم
تراهم میفرماید و این دو طایفه تکذیب کلام حق جل و علا می نمایند و اثبات
عداوت و بغض و کینه در میان این بزرگواران میکنند الله تعالی
ایشان را توفیق داده بصراط مستقیم بیناکرداند و ازان انحراف که
کرده اند بجانب حق سبحانه و تعالی باز گشت کنند و بعد ازین
صدور سوء ظن از روی جهل بر اصحاب نبی صلی الله علیه و سلم
سخن نگویند که علوم ایشان بر ظن کاذب است

قرن دوم و سیم بود و حاشیه مانویه بصورت عمود منکوس دو سر داشته باشد
دو اول طلوع آن در وقت هلاک قوم حضرت نوح بوده است علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام و در زمان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام طلوع نموده بود وقتی که او را در آتش انداختند و در وقت
هلاک فرعون و قوم او بوده است و در زمان قتل حضرت یحیی بوده است
چون بعد از الحضرت حق سبحانه و تعالی استعاذه میکنند لشر فتنها
این باشد که در جانب مشرق حادث شده بود اول بصورت عمود منکوس
بوده بعد از آن یکی پیدا کرد و شباهت بصورت قرن که شاخ است
حاصل نموده بود و دو سر باین اعتبار فرموده باشند که هر دو طرف
آن شاخ باریک گشته بود که شباهت چندان داشته پس هر دو
طرف را دو سر اعتبار نموده آمد چنانچه نیزه که هر دو طرف آن باریک باشد
آنرا دو سر اعتبار کنند خوی شیخ محمد طاهر بدخشی از جونپور راقم حروف
را میگوید که این مسئول نیز بجانب فوق دو سر داشته شبیه بدو دندان
که در میان انها اندک فاصله بوده در صحرا شخص ایستاده باشد
و جمعی دیگر نیز همین طور جزما. پس این طلوع ورای آن طلوع است که
در وقت قیام حضرت مهدی حادث خواهد شد زیرا که قیام او
بعد از ظهور آن دو سر باید بود و در این وقت بر کیفیت حادث

ملحوظ شده است ایشان را بحدود و حشمت و زبان تعدیل ارکان نماز و
طمانینت و سکونیه حضور و دریان انکه چون بجماعت کفار رفته اند تصحیح
بیت نمایند انچه بران ترتب کرده و نماز انجا مرعی دارند
و تفویض حلال و ما ناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند رسید چون مضمن ثبات و
استقامت یاران بوده استغرقت فراوان سلمهم الله
سبحانه ثباتا و استقامة اندراج یافته بود امری که بان مامور است با
جمعی از یاران که داخل طریقه شده اند بران لمر مداومت مینماید و نماز
پنج وقت باجماعت بجاء و شصت کس ادا میکند حمد الله سبحانه
علی ذلک چه نعمتی است که باطن بذکر الهی جل شانه معمور باشد و ظاهر با
احکام شرعی متحلی بود چون اکثر مردم درین ایام در ادای نماز مخالفت
مینمایند و بطمانینت و تعدیل ارکان نقید نمیورزند بضرورت باران را درین
باب تاکید و مبالغه می نوید استماع نمایند مخبر صادق فرموده است
علیه و علی آله الصلوة والسلام سه دزدترین دزدان کسی است که از
نماز خود بدزدد گفتند یا رسول الله از نماز چگونه می دزدد فرمود علیه
و علی آله الصلوة والسلام تمام نکند رکوع نماز او را و سجود نماز او را
نزد فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام لا ینظر الله صلوة

نماز بده تا بداند صلب خود در رکوع و سجود و بر خیزد
است علیه و علی آله الصلوة والسلام دید مردی را که نماز میگذارد
در رکوع و سجود تمام نمی آرد فرمود اما نخاف لومة علی ذلک لمت
علی غیر دین محمد و نیز السرور فرموده است علیه و علی آله الصلوة و
السلام تمام نشود نماز یکی از شما تا بعد از رکوع تمام نه آسوده
صلب خود را ثابت ندارد و هر عضو او در محل خود قرار نگیرد و همچنین
فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام تا در میان دو سجده ننشیند و
صلب خود را راست نکند ثابت ندارد نماز او تمام نشود و حضرت
رسالت پناه علیه و علی آله الصلوة والسلام یکی از نماز گذاران میگذشت
دید که احکام و ارکان قومه و جلسه بجای نمی آرد فرمود اگر تو بدین
همین روز قیامت از امتان من نزا نکوبند و در جای دیگر فرموده است
اگر همین نماز نه دین محمد مرده باش ابو هریره رضی الله تعالی
عنه فرموده است که باشد که شصت سال نماز گذارد و یک نماز
او را نپذیرند آن کس باشد که رکوع و سجود تمام بجا نیارد کفشه اند
بن وسیله را دید که نماز میگذارد در رکوع و سجود بجای نمی آرد او مرد را
بخواند و گفت چند گاهست که تو اینچنین نماز میکنی گفت چهل سال است
گفت نود بدین چهل سال نماز نکرده اگر بمیری نه بر سنت محمد رسول رسیدی

واعتمد لنا انک علی کل شئ قدیر نصیحت دیگر کہ یاران نمودہ بے
آید التزام نماز تہجد ہست کہ از ضروریات طریقت ہست در حضور
ہم شما گفتہ بود کہ اگر ایمنی متعسر نماید و بیداری خلاف میسر
میسر نشود جمعی از متعلقان را درین امر باید گذاشت تا دران وقت
شما را بطوع یا کرہ بیدار سازند و نگذارند کہ شما در خواب
غفلت افتادہ باشید چون چندی چنین گذشت امید ہست کہ
بے تکلف مداومت برین دولت میسر گردد و نصیحت دیگر ضابطہ
در لقمہ ہست چہ درکار ہست کہ ہر چہ از ہر جا کہ یابد باید خورد
و ملاحظہ حل و حرمت شرعی نباید کرد این کس بر خود نہ
نا ہر چہ داند بگند مولائی دارد جل سلطانہ کہ بلا و منی تکلیف فر
مودہ ہست در رضا و عدم رضا خود را توسط انبیا کرد حمتہا
عالیانند علیہم الصلوات والتسلیمات یاد نمودہ ہست بے
سعادت بندہ باشد کہ خلاف رضی مولائے خود را تقاضا نماید و بے
ادبی مولا در ملک و ملک مولا تصرف کند شرم باید داشت رعایت
رضائی صاحب مجازی منظور باید و نمی شاید کہ دقیقہ بر رضا فرو
گذاشت خود مولا حقیقی باکید و مبالغہ لطائف و نوادر منع می
فرماید و حرمت ہمہ حسن التفات با ایشان سلام

تجربه می‌بست و زمود علیه و علی آله الصلوة والسلام شیوه منوف
از افاضه صلوة بست بنا انما لک دعوة وی نیز امر نماید
سعادت آثار اهل بیت دست میشود چون بجهاد کفار دار الحرب
رفته اند اول تصحیح نیت نمایند تا بخیر ان مرتب شود باید که
مقصود از بین جنگ و جدال اعلای کلمه اسلام باشد و توقیت
و تخریب اعدای دین بود که ما بآن مامور یم و مقصود از امر جهاد
همین بست بامور دیگر نیت خود را باطل نسازند علوفه غازیان
از بیت المال مقرر است که مبادی جهاد بست و در اجر غازیان بنقصانی
نمی آرد نیتهای بد ابطال عمل مینماید تصحیح نیت کنند و از بیت المال
علوفه خورند و جهاد نمایند و امید وار اجرهای غازیان و شهیدان
باشند بحال شما ضبط می آید که در باطن بحق مشغولید جل و علا
و در ظاهر نماز بجماعت گذارید و مینمایند مع ذلک بدولت جهاد
کفار دار الحرب مشرف گشته اید که سلامت میماند غازیست
و مجاهد و اگر هلاک میشود شهید پاک است اما این همه بعد تصحیح
نیت متصور بست اگر حقیقت بست متحقق نشود بخلق
خود را این بست مباید آورد و بحضرت حق سبحانه و تعالی طلبی
و منفرعلیه بود تا حقیقت بست میسر گردد و بالجمله لازم است

وورانت این بزرگ داران از امتان ایشان هر کرا این دولت
مشرف سازند و در اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات بر کشت
صحبت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این دولت بیشتر
بوده است و بعد از زمان اصحاب فلت پیدا کرده بعد از قرون
سبعه ولاکر یکی را این دولت بوراثت و تبعیت مشرف سازند
مغتنم بود و کرنه احمر باشد و این شخص داخل زمرهٔ اصحاب کرام
است علیهم الرضوان و از سابقان است و صاحب این نسبت
علیه بدولت مرکز مطلوب منعم است هر چند در نقش مرکز هم مراتب
است اما بدولت سبقت مشرفست زیاده از این معما چه و انما
و پیش از این رموز چه شرح دهد و چون بفضل الله سبحانه
این نسبت علیه سر بر آرد نسبتهای پیش همه روبزوال ارد
و نامی و نشان از ان نماند چه نسبت قلب و چه نسبت غیر قلب
از اجا، نهر الله بطل نهر عین نشان آن موطن است اصحاب این
دولت بر صراط مستقیم اند که بوصول مطلوب محاذی افتاده است
و انکه از این صراط بیمین و شمال است وصول او بتطی از ظلال
است اگر چه ظلال مراتب نفاوتند اما همه مراتع ظلیت منعم
بیت فراق دوست اگر اندکست اندکست وصل چه اگر کنم

است با کفر یک تعلیم کند سنور بسیج نرفته است و تدارک ما سبق
ممکن است که اذاب من الذنب کمن لا ذنب له باشد سنه مقصر از ا
ح و لک اگر کسی مصر بر ذنب بود و آن حرمند باشد منافقت صورت
اسلام و دفع عقوبت او نماید و منع عذاب او نکند زیاده چه تاکید و
مبالغه نماید الفاعل یکفیه الاشارة دیگر در مواضع مخوف و در محال
استیلا حدود از برای امر و رغایت قراءة سورة لایلاف مجرب
لا اقل هر روز و شب یازده یازده بار بخوانند و در حدیث نبوی
مصطفوی علیه و علی آله الصلوة و السلام آمده است من نزل
منزلا ثم قال اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لا یضره
شی حتی یرتحل من منزله ذلک و السلام علی من اتبع الهدی منه

در بیان چهارم قلب او نمونه عرش الرحمن است جل
سلطانه و ظهور قلب او نمونه ظهور عرش است از بیت الله
نزد مسلمان شاهد است که میانه است و زمین و شمال بکاه
است و جنس بسیرت بکاه است ارباب این دولت عظمی با
لاصالة الله علیهم الصلوات و التسلیمات و تحیت

کرده است و نوشته است که کار نایب و ریاست که در حق آن
کار اولوالعزم است و در مقام صاحب فتوحات گفته
است که جمع محمدی ابن است و جمع الجمع اولوالعزم و چون بعد از
وفات پیغمبر وجوب مقالات و قدرت بتواند از
واحاطه بکیفی از مرتبه معدته ظاهر کرد و عالم تمام با این طول و
عرض حکم جزء لایتجزی پیدا کند نسبت بدریای بی پایان بخود اول
نقطه می یافت این وقت دریای بی پایان می یابد و در نایب
محیط را از جزء لایتجزی خود دیدی پس از اینجا گمان نکند که ولایت
افضل از نبوت باشد زیرا که ولایت مناسب کار اوست و نبوت
ملایم نایب زیرا که کوتاهی نبوت عبارت از حصول امر و کار معدته
است عروج نبوت بکار او تعلق دارد و نزول آن بکار نایب
پس مجموع کلمتین حاصل مقام نبوت است چنانچه جمعی کمال دیده
اند و کار او را مخصوص بولایت دیشه اند نا چنین است بلکه
امر و کار هم حاصل مقام ولایت اند نا باعتبار عروج و نزول و هم حاصل
مقام نبوت اند نا باعتبار عروج و نزول بنابراین اصحاب مقام ولایت محل
مقام نبوت است و اصحاب ولایت محل مقام ولایت نبوت را
و مقام اسکر حیث یکون صعود و رفع غیر

موست بسیار است هر که از صراط مستقیم راه بدانه هر ذره جدا افتاده
تا مرود دور تر مرود از وصول بمطلوب بعید تر می افتد ترسم
بکعبه ای اعرابی این ره که تو میروی بر ترکستان است بتقنا الله سبحانه علی
صراط المستقیم والسلام علی من اتبع الهدی

لا اله الا الله محمد رسول الله کلمه اولی مستضمن اثبات
مرتبه وجوب است تعالت وتقدست وظهور مرتبه وجوب در
صورت مثالی بصورت نقطه اقرب است از ظهور آن از مرتبه
که بصورت طول وعرض مشهود گردد هر چند دران مرتبه
نقطه را گنجایش است ونه دایره را نه انجا طول را مجال است ونه
عرض را وعمق را لاجرم در صورت کشفی کلمه مثبت در رنگ نقطه
مینماید وکلمه محمد رسول الله که مبنی از دعوت خلق است که با جسام
وجواهر تعلق دارد وطول وبسط را انجا قدم راسخ است نا
چار صورت مثالی انمقام در نظر کشفی طول وعریض می درآید
در انمقام مالک بواسطه بقیه سکر که در وی مانده است کلمه ثانیه را در
رنگ دریا محیطی باید وکلمه اولی را در رنگ نقطه در جنب آن دریا
خیال میکند از انجاست که این بنده بر بواسطه بقیه سکر که مانده بود حکم

تعینات وجوب اینجا اثبات نمیماند و فوق مراتب امکان ایزا
میدانند زیرا که تعین وحدت و تعین واحدیت را کمرتبه
اعیان ثابته است تعین وجودی گفته اند و سه تعین دیگر را تعین
روحی و تعین مثالی و تعین جسمانی تعین اول امکان دانسته اند
پس تعین وجودی را که حقیقت تعین امکانی گویند تعین نخستین
خواهد بود که حقیقه امکانی از عالم امکان خواهد بود و مرتبه
وجوب اصل شی کونیا حقیقه شی است پس آنچه گفته اند که
صوفی کامل وبایی است یعنی ظاهر باطن است و باطن ظاهر
ایشان جمع است که باحق است سبحانه و از ظاهر عالم خلق
او داشته اند و از باطن عالم امر نور احدیت او و این مقام را که
جمع بین التوجهین است بس عالی گفته اند و مقام تکمیل دانسته
و دانسته اند و مرتبه دعوت انگاشته و این معنی را در بیت
معرفت خاصه است و آن است که شخصی باشد از خلص
خواص که نسبت باو مجموع عالم خلق و عالم امر صورت و خاتم
وحقیقت و باطن او همان اسم بود که عبد او نفس او است
اسماء و شیونات دیگر کالاصل اند ران اسم راجع اند
الی حضرت الذات المجرده عن الشیون و الاعتبارات این عارف

شده است و بشوق او را آن فرض تمام بروجه کمال است لیکن شوق
در تضعیف است استخاره بسفر مساعدت کم مینماید و هر چند یک
متعذر میشود در راه رفتن ممکن بدو وصول کعبه بنظر نمی آید چه
توان کرد و ناچار او را فرض این همه عذر ناسود مند نیست بهر حال
بقضای این فرض حج تو فیق یابد شبجانه از خانه نا بدید آمده و بدیده
و سر قطع مراحل نا بنموده اگر وصول میسر شد غنمی است و غظیم و
اگر و سر را عذر امیدواری بعد وقت است ربنا اتمم لنا نورنا
واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه
وسلم و بارک منه بحار و سیوم بحضرت مخدوم زاده کی خواجه محمد
معصوم سید الله تعالی صدر یافته در بیان علوم و باطنی بیان
کاوی ما یات تمت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد
عبارت از مجموع عالم خلق و عالم امر است و عالم خلق را صورت
و ظاهر بیان تصور مینماید و عالم امر را حقیقت و باطن بیان
میدانند و بیان نا بد که حقایق ممکنات کشاده نا بعبارات
که ممکنات طلال آن اعیانند و آن اعیان اصول اعیانست
حقیقت و ماهیت ممکنات عبارت عن علم الهی بممکنات
با ظلال ممکنات کشته اند و جوهر علمی بیدا کرده اعیان که

این همه اخبار بهر دست ام قصه غریب و حدیث عجیب است پس
محقق شد که آنچه مجموع صورت و حقیقت دریافت است مجرد
صورت این عارف که نسبت بحقیقت او این صورت
همچون جامه یکتاست نسبت بشخص لابس آن جامه پس چگونه
از حقیقت او چه دریابند و چه فهم کنند و بزبان تحلیل صورت خود
چه تصور تا نمایند معرفت این عارف مستلزم معرفت حق
است سبحانه و از اینجا دانند که سبحانه شأن شأنه علی
این کدوستان حدود اکبری که هر که بدان راه شناخت ترا یافت
تا زیادت بیشتر ازانست خشت و آنچه مقرر بعضی کتب وسایل
نوشته است که عارف تمام المعرفه بعد از رجوع بدعوت کلیت
خود متوجه عالم میگردد و آنکه ظاهرش بخلق است و باطنش بحق
جل سلطانه مراد ازان کلیت عالم امر و متوجه بدعوت میگردد
از آن حقیقت و باطن که این فقیر در بالا نوشته است و بسیم شیخ
و مافوق آن مراد داشته توجه او بحق جل و علی معنی ندارد که از عالم
وجوب چنانکه گذشت پس بهر تقدیر در وقت رجوع توجه عارف
کامل تمام بجانب خلق است و اگر یک رو بخلق دارد رو دیگر بی
بحق جل و علا دارد و در توسط چیزیست لیکن از آن شخص سالک

منهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات باذن الله
وقال تعالى انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال
فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان
ظلوما جهولا مراد لهذه الآيتين ما اراد الله سبحانه ونحن ناولها بما ظهر
لنا ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا بايد دانست ان الله خلق
ادم على صورته او تعالى را صورة غيره است وتعالى پس خلق آدم
بر صورت او سبحانه بايمنع نتواند بود كه اگر مرتبه تنزيه را در عالم
مثال صورتى فرض كرده شود هر اينه اين صورت جامع خواهد بود كه
انسان جامع بران صورت ديگر را قابليت آن نيست كه تمثال ان مرتبه
مقدسه تواند بود وسر آن تواند گشت از اينجاست كه انسان جامع
بران صورت مكرمه گشته است وازاينجاست كه انسان نمايان خلافت
او تعالى گشته است زيرا كه تا بر صورت شئ مخلوق نبود نمايان
خلافت اشئ نباشند چه خليفه شئ خلف شئ است ونايب
مناب اشئ است وچون انسان خليفه رحمان گشت تعالى ناچار
تحمل بار امانت را متعين شد لاجل عطايا الملك الا مطايا
اسفار اينجا ست كه گفته اند جائعيت از كجا باشد تا بصورت او تعالى
مخلوق نگردد وتا بان خلافت او تعالى نباشند وتحمل بار امانت او

[illegible] کہ درویش تمام بحق است جل سلطانہ زیرا کہ این شخص در
[illegible] حقوق عباد ناقص است و انکس ادا، ہر دو حق خلق خالق جل و
علا حق مخلوق مہما امکن بجا آرد و خلق را بجناب خالق میخواند جل
سلطانہ پس نسبت با و اخل باید دانست کہ توجہ بحق جل سلطانہ
حد میطلبد و بعد در حق این عارف نصیب دیگران نگشتہ است کہ
توجہ محتاج را بجکس دہد کہ بحق متوجہ باشد تکلیف کار خود
[illegible] باشد کہ توجہ بوی صورت ندارد این عدم توجہ از خصائص
[illegible] است آن عارفست و در جہان نزدیکست کہ از انقص انکارند
[illegible] توجہ را از عدم توجہ بجا از تصور نماید حضرت حق سبحانہ و تعالی
[illegible] را اضافت با کہ بجا ہر کب خود حکم کند و حزب را عیب نہ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قال اللہ تبارک و تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا

رئیس این دولت ابوالبشر حضرت آدم صلی نبینا و علیه الصلوة و
السلام و این منصب عالی بالاصالة مخصوص بانبیاء اولوالعزم
اند علیهم الصلوات والتحیات و وراثت بتبعیت این
بزرگواران هرکرا باین دولت مشرف سازند ـ باکریمان کارها
دشوار نیست ـ وطایفه اولی از وارثان کتاب که برگزیدگان
عباد او تعالی همین طایفه اند که بمنصب وزارت و قیومیت
مشرف اند وطایفه ثانیه ازین برگزیدگان که تعبیر ازان بمقتصد
فرموده اند آنانند که بدولت خلت مشرف گشته اند و صاحب سر
و اهل مشورت اند هرچند معامله کار و بار دنیا هست بوزیر مربوط است
اما خلیل و ندیم هرکه است و صاحب انس و الفت است این از برای
وحشت خود است و آن از برای مهمات دیگر است شان ما بهمان و
سرحلقه این مقام خاص حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام و هرکرا باین مقام عالی مشرف سازند فوق مقام
خلت مقام محبت است که طایفه ثالثه که سابق بالخیرات اند
بآن مقام عالی مشرف گشته اند یار و ندیم دیگر است و محب و محبوب
دیگر است و معاملات که بر محب و محبوب میگذرد یار و ندیم را در
آنجا مدخل نیست و در وقت کمال انس و الفت اسرار خفیه محبت را

سبحانه نمایند و محسوس میکردد که اگر این بار امانت را بر فضا یا بر آسمان
و زمین و کوه حواله نمایند پاره پاره کردند و هیچ از ذی از انها نیافتی
نماند و آن امانت بزعم این حقیر قیومیت جمع اشیاست بر سبیل
نیابت مخصوص بکمل افراد انسانست یعنی معامله ان کامل تا
بجای میرسد که او را قیوم جمیع اشیا بحکم خلافت میسازند و همه را
افاضه وجود و بقا و سایر کمالات ظاهری و باطنی بتوسط او میرسد
اگر ملک است با و متوصل است و اگر انس و جن است با و منتسب و
فی الحقیقه متوجه جمیع اشیا بجانب اوست و همه نگران او و بذل منفعت را
دهند یا فرمودانه کان ظلوما جهولا کیف الظلم علی نفسه بحیث
لا یبقی من وجوده و لا من توابع وجوده ارا و لا حکما و نا بر جود حیث ظلم
نمایند شایان بحمل امانت نبود جهولا کیف الجهل بحیث لا یکون له علم
و لا ادراک بمطلوب بل عجز عن الادراک و جهل عن العلم بالمقصود
و این عجز و جهل در ان موطن کمال معرفت لان اجهلهم اعرفهم بنفسه و لا
شک ان اعرفهم الیقین بجلال الامانه این دو صفت کویا علت اند
مر حمل بار امانت را این عارف که بمنصب قیومیت اشیا مشرف کشته
است حکم و زیده اند که جهات مخلوقات را با و مربوط ساخته اند فواضر
افعالات از سلطانست اما وصول انها مربوط بتوسط و زیست

دیگران پیش از اعوان او نیشده و در ازالهٔ مرض حقیقی معالج
است که هر چه از محبوب حقیقی رسد باکشاد کی جبین و فراخی سینه
از امنت قبول باید کرد بلکه بآن ملتذ باید گشت رسوائی دیدنا
که مرد محبوبست نزد محب بهتر از ناموس و نیکنامی است که مراد
نفس اوست اگر این معنی در محب حاصل نگردد در محبت ناقص است
بلکه کاذب ... که طمع خواهد زد سلطان دین تر فرق فاقت
بعد از این جناب شریفات چون از خدمت برگشته آمدند از
احوال آن سفر و نیکی احوال سافران بیان نمودند عاقبت صلاحیت
دعا بیت ایشان خواندند شده ربنا لا تواخذنا ان نسینا او
اخطانا
ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا مالا
طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی
القوم الکافرین سبحان ربک رب العزت عما یصفون و سلام علی
المرسلین والحمد لله رب العالمین

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی عشق محبت از عجایب
مصنوعات حق است سبحانه و تعالی عشق میان عالم خلق و
عالم امر قائم به کدام رنگی از ین دو دارد و هم رنگی از ان دو عالم خلق که

بخلیل جلیل القدر درمیان می توان آورد و او را محرم اسرار
محب ومحبوب نتوان ساخت سر حلقه مجبان حضرت کلیم است علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام وسرکرده محبوبان حضرت خاتم الرسالات
علیه وعلیهم الصلوة والتحیات والتسلیمات و بتبعیت وورا ثت
ایں صاحب دولتان هر کرا ایں دو مقام مشرف سازند و مقامات
که فوق مقام محبت در مکتوبے از جلد ثانی از مکتوبات انبقدر ذکر یافته
اند صدر نشین انجا نیز محمد رسول الله است علیه وعلی آله الصلوة
والسلام همه داخل مقام سابقانست که نصیب فرقه ناجیه است از
وارثان کتاب ربنا آتنا من لدنک رحمة وهی لنا من امرنا رشدا والسلام

علی من اتبع [illegible]

[illegible] سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم فردا فردا محض وبلیات
دنیوی مردوستان اکثر است مزلات اشان ابتضرع وزاری
وبالتجا واکثار عفو وعافیت از جناب قدس او تعالی باید طلبید
تا زمانے که اثر اجابت مفهوم شود و تسکین قلق معلوم کردد هر چند
دوستان وچیزاندیشان درین کار زیاده ساعی اند اما صاحب مراحق
باین کار بیدار خوردن و بیهوش بودن کار صاحب مرتبه است و

این شش یوم است و تقدم دارد بر این شش روز چنانچه گذشت
و چون معاملهٔ که یک را با مکوف نشده است بتحقیق از این
وقت دیگر اندازیم که از کرم حق جل و علی امید وار بها داده
ب رب رویه علما از این تحقیق دو اعتراض قوی دفع گشت یکی
انکه چون زمین و آسمانها نبوده تعیین و تشخیص شش روز
از کجا بوده یوم الاحد از یوم الاثنین چگونه جدا می داشته و یوم
الثلثا از یوم الاربعا چه نوع ممتاز بوده یوم الخمیس از یوم
الجمعه چگونه متمیز گشت و چون سبقت خلق عرش بر خلق ارض
و خلق سموات معلوم گشت حصول زمانه متصور شده و ثبوت
ایام موصوف انجا بید و دوم اعتراض مندفع گشت چه دیگر است که
امتیاز ایام بخصوص بطلوع و غروب افتاب بود چه در بهشت
این طلوع و غروب نیست و امتیاز ایام ثابت است بخلاف
فی الاخبار اعتراض دوم که مندفع شد و بخصوص بعلوم انتقیر
است که در حدیث قدسی امده است جل سلطانه لا یسعنی ارضی
و لا سمای و لکن یسعنی قلب عبدی المومن از بحدیث مفهوم
میشود که ظهور ارم بخصوص بقلب عبد مومن است و غیر او را این
دولت میسر نیست و در مکتوبات خود خلاف آن نوشته که

نسخه

در سخه ی یوم خلق شده است زمین و کوهها و آسمانها که در
کرد خلق الارض فی یومین الخ دافع شده است ایجاد عرش
خلق آنها مقدم است چنانچه فرموده تعالی و تقدس و هو الذی
خلق السموات و الارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء
بلکه تقدم خلق ماء نیز از این کریمه مفهوم میگردد پس عرش مجید چنانچه
از جنس ارض نیست از جنس سموات هم نیست چه او خطیر و اعز
از عالم امر دارد و اینها همه دارند غایة ما فی الباب چون او را
بسموات مناسبت بیشتر است لهذا بزبان ناچار بعدد در
سموات ذکر شده الا فی الحقیقه چنانچه او از ارض نیست سماء
نیست لهذا لازم نیاید آثار و احکام ارض و سما جدا باشد مانعی نباشد
معاملکه بسا از کریمه و سع کرسیه السموات و الارض مفهوم
میشود که کرسی نیز از سموات جدا است و او وسیع است و عرش
نیست اگر بسا از عالم امر است که از او در نه عرش گفته اند و معاملکه امر
فوق عرش است و چون از عالم خلق بوده خلق او در سموات
جدا باشد باید که خلق او در سما و ارض این شش روز نبود و در
این معنی هیچ محظور لازم نمی آید چه تمام عالم خلق شده در این شش
روز خلق نفرموده است تعالی که خلق آنرا از عالم فوق است و ما وراء

عقل و فهم حادث نیست شمه از کمالات انسانی و قلب انسانی
نیز بگوییم عیب می‌ایهمه گفتی هرش نیز بگوی عرش مجید هر چند
او وسیع و مظهر اتم است اما علم بحصول این دولت خود ندارد
و شعور باین حکم کمال او را حاصل نیست بخلاف قلب انسانی که
صاحب شعور باین حکم کمال او را حاصل است و علم و معرفت خود
معمور و مزیت دیگر قلب را است که بان میسر آید نیک استماع نمائی
مجموع انسانی که از اعالم صغیر باشد هر چند مرکب از عالم خلق و عالم
امر است اما از این هیئت وحدانی حقیقی حاصل است که آثار و احکام
بر آن هیئت مترتب است و عالم کبیر را این هیئت حاصل نیست اگر هست
اعتباریست پس فیوضی که از راه این هیئت وحدانی بانسان و
توسط او بقلب انسان بر سر عالم کبیر و عرش مجید که همچون قلب
است مر این عالم را از این فیوض و برکات قلیل نصیبی است و
ایضاً جزا رضی که فی الحقیقه خلاصه مخلوقاتست و با وجود دوری
از ظهور است کمالات این در مجموعه عالم صغیر سرایت
نموده است و در عالم کبیر فی الحقیقه چونکه مجموعه نیست این صغیر
سرایت الجا مقصود است پس قلب انسانی این کمالات را نیز
دارد و بجانب عرش مجید بدید است این فضایل و کمالات که

ظهور تمام عرش مجید راست و ظهور قلبی لوازم است از ظهور
عرشی و از تحقیق سابق معلوم شد که آثار و احکام عرش مجید
آثار و احکام ارض و سموات علیحده است در ارض و سموات
گنجایش نبود و در عرش بود اری زمین و آسمانها با بخشهای
قابلیت آن وسعت ندارند غیر از قلب عبد مومن که مستعد این دولت
است پس حصر وسعت قلبی باعتبار عرض و سموات شد نه بنسبت
به جمیع مصنوعات که شامل عرش مجید هم بود تا خلاف مفهوم
حدیث متصور نباشد فافهم الاعراض الثانیه ابعضها بادیه است
عرش مجید که محل ظهور نام است چون ارض و سموات را با انچه
در انهاست در تقابل ان می اندازیم بی توقف ناچار و مضمحل میکردند
و اثری از انها باقی نمیماند الا قلب است فی که منصبغ برنگ است
باقی میماند و الا شی محض میکردد و همچنین ظهوری که حجاب
فوق تمام ماسوی را عرش تعلق دارد که از عالم امر و صفت عرش را
نسبت باین مرتبه همین حکم است که ارض و سموات را نسبت
بعرش بوده است و هم چنین هر فوق را نسبت بتحت
خود همین حکم است الی ان ینتهی عالم الامر بعد از ان می این دایره
معاطه بحریست و بحمل اکر موقف بحمل الکیف
تکه فراخور

تا وقتی که ماسوی دل کویا شود و باز تا وقتی که دل از ذکر کفش
باز ایستد و محل الهامات و تجلیات شود و سالک بمقام فنا
رسد که اول قدم ولایت است و گفته اند فنا آنست که از ما سوی
دانش سالک آنچه مسمی بالغیر است رخت بربندد و بیند آنچه
تعالی و تقدس در وجود دانش سالک نماند که از اشهود و
شاهد و غیرها گفته اند مقصود آنکه بزعم خود حق می بیند تعالی
و مسمی بالغیر را می بیند و دوبین را شرک طریقت می نامند و
نوشته اند که فقیر را این معارف و مانند این معارف ادعایی
بر ند زیرا که مقصود ایشان آنست که حق را جل سلطانه در دنیا بسر
یا به بصیرت دیده میشود اگر با این مشهود و رویت شعور دارند
پس ایشان نیز مشرک طریقت باشند و اگر با نمیشعور ندارند
پس از چه چیز مید هند که خبر مید هند و نوشته اند که آنچه می بیند بکل
وجه من الوجوه خواه بحلی صوری باشد خواه معنوی و خواه نوری
یا غیر ایشان و آن مرئی را که ذات حق میدانند جل و علا من حیث
هی که آنچه مسمی بالغیر است ظهور او میدانند در این محاصل دور
از کار است و خلاف نص که لیس کمثله شیء و کذلک لا تدرکه الابصار
شهود ایشان چیست پس ایشان چه می بینند و چه میدانند که میگویند

در قلب اثبات نموده می آید چون بنگ ملاحظه نماید داخل
فضل جزئی است فضل کلی مظهور عرش را می باید مثل قلب
جانی می باید که کویا تنش است وسیع که دشت و صحرا را منور
ساخته است و از ان آتش مشعلی کرانده اند که بواسطه طوف
بعضی امور نورانیت دیکر پیدا کرده است که در ان آتش نیست و
شک نیست که این زیادتی هم فضل جزئی اثبات نمی نماید والله
سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها ربنا اتمم لنا نورنا واغفر
لنا انک علی کل شئ قدیر وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و
الہ اجمعین وصحبه وسلم وبارک وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین
والملائکة المقربین اجمعین

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه احوی
شیخ احسن الله تعالی حاله رسید چون بوی از تشرع و استقامت
و محبت و شوق که در ان نوشته بود مشعر بود که کرامت
و معتقد بعضی کلمات که مفهوم ماست است که منتهای ذکر باید که

خداوندی جل سلطانه برنشند مدعیان این وقت ظاهر اشیارا
در تصور نیاورند ملاحظه کنان ضرورست اگر در تحدثات خود
مدعیان سخن کنند گنجایش دارد اما آنچه مقرر قوست ولایت
راه است اینجا سخن کفش نامناسب است شما در سیاق ملکات
نظر دیده اید کار توحید شهودی چه قدر فوت است و اعتبار
ضروریات راه قرار داده باشی که تحقق را استعمار نمودند
و بحسن ادب سوال میکردید این کلی است که از معارف مرحوم
مولانا احمد علیه الرحمه شنیده است در حیات مولانا هر گز این
قسم سخن از شما بظهور نیامد یک واقع شد که نوشته
نفرستادید پیشتر هم اگر چه رقعه دهد نویسند ملاحظه کنند و بستند
نگویند اگر صحیح است باعث مسرت و اگر سقیم است سبب
انتباه است بهر حال از نوشتن تقاعد نکنید بعد از ما کتابت
شما همراه قافله می آید در رسالهای کبار هم مصالح ضروریه ضروریست
تا از آن ننویسند و چرا نپرسند راه گفت و گو بسته
بودند که قلب اهل جمع ظاهر است یا از جمله باطن ظاهر و اطمینان
را در مکتوبها بتفصیل نوشته است بلا عبد الحی حوالهم گفت که فصل
بشما نرسیده را کجا ملاحظه نمایند و ایضا رسیده بودند طریق

که عرض می‌کنم جل و علا و بیندایم و از اعبارت از شهود و شاهد
که دانند و این همه اندیشها که در تدبر خود و تدبر اهل و عیال خود
مینمایید غیبت یا شهادت و اگاه باشند که این همه در از یافتها
و اقتراضات ناملایم که بر مشایخ طریقت کرده اند قدس الله تعالی
اسرارهم مشاران نارسائی است بر ادراک این بزرگواران توحید شهودی
که یکی از ایشان مربوط بنسبان ماسوی است از ضروریات طریقت
این بزرگوار است تا این نشود از گرفتاری اغیار خلاص نگردد و
شما با این دولت و با ارباب این دولت سخریت مینمایند شهود
و رویت که در عبارت اکابر مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم
واقع میشود کنایت از حضور بحق تعالی و تقدس که مناسب
مرتبه تنزیه است و از حیطه ادراک کل از عالم چون منزه و
این و حضور را در دنیا مخصوص بباطن داشته اند ظاهر را
وقت از دو بینی چاره نیست لهذا گفته اند در عالم کثیر چنانچه مشترک
و متوحد است در عالم صغیر مشترک و متوحد جمع است باطن کامل
همه وقت در وحدت است و ظاهر آن مشترک پس باطن کامل بخدا با شرع جل و
علا و ظاهر او در تدبیر اهل و عیال خود و اصلاح محظوظ لازم نیاید
اگر نه اصل تا غیبت کبیت زنهار این همه سخن که اند از غیبت

دیگر کرباتجلیات وکشفیات است طریق شناختن متوسط
منتهی این طریق چیست بدانند اگر این سالک که علم باحوال
خود ندارد دست شیخ کامل ومکمل راه دان راه بین است
علم الشیخ بحال او کافیست وباعلام او توسط واشعار احوال
دانست وبراگر الشیخ او را بکنوع اجازت ارشاد خلق داده است
احوال مریدان او مرایای کمالات او خواهند گشت دارای مطالعه
کتاب نقص خود خواهد نمود وعلامت دیگر از برای معرفت انتهای
است که سالک را غیر از حق سبحانه وتعالی هیچ نماند وسینه
او جمیع ماسوی خالی وصاف شده نهایت همین است که
گفته اند وامت سبحانه الموفق نوشته بودند معارف نگاهین به
جماعت را نشاید معارف شرعیه است که بیان هر حکمی از احکام
شرعیه چه است که موصلت بشر مقصود دانسته است
از آن شاه بدان شاه وهمین است نصب العین تا بسعی
مرد باعزم تمام کار است تا برآید بمردی نام کار عالم ورست این معرفت
نتایج بزرگ عملی است وسعی عالیست وامید واری بخش است مطالعه
این مصنف بسیار محظوظ ساخت وعلامت اول مکتوب زایل
گردیده حضرت حق سبحانه وتعالی ازین راه بمقصود رسانادو بر

امثال این سخنان بارای تنویه و تشویق طالبان و مهوسان ایراد
نموده می آید و الله سبحانه الموفق بقیه الرام رافع رقیمه فقیر احمد
قاسم نزرکنداده است و درخدمت فقرا بوده است اما در حجر
۳ زینب برادر کلان نباز و نعم کلان شده است و محنتهای روزگار
کم دیده شوق ملازمت شما دارد اگر داخل ملازمان سرکار خود
ساخته بحال او التفات مرعی دارند از کرم بعید نخواهد بود زیاده چه
تصدیع دهد والسلام مکتوب است شاد در نهم بیست محمد یوسف بر کی مصدق
یافته در بیان رسیدن نوشته خویش برای اخراج او از کفر جمعی و
شعور از رسیدن باسلام بیست و نامه بحمد و سلام علی عباده
الذین اصطفی رساله که نوشته حواله مولانا عبدالحی نموده بودند که
باید در بخدمت نمود روزی مولانا بابو راهی میشد آن رساله را
آورده حاضر ساخت چون مطالعه نموده شد باعث زحمت گشت
که مشتمل بر اخراج از کفر بوده است و شعور از اقبال باسلام چنانچه
اسلام مجازی باز کفر مجازیست اسلام طریقت نیز بهتر از کفر طریقت
در کفر طریقت همه شکر است و در اسلام طریقت همه صبر صحو چنانچه
مجازی به از سکر مجازیست صحو طریقت نیز بهتر از سکر طریقت آنرا
ثمره از کفر طریقت تشبیه است و نتیجه اسلام طریقت تنزیه بهر قدر فرق

الفاظ استعمال نموده بودند که میگوید شما که خدا میداند جل و علا نزد ما
محمد است علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة و شما که محمد میدانید
علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة نزد ما خدا است جل سلطانه محمد و ما
مثل این عبارات که مبنی از توحید و اتحاد است در غلبات سکر که مرتبه
جمع است و بعد بکوطریقت از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم صدور
می یابد و امثال اینها از نظرشان مرتفع میگردد و حکم زاید بین
واجب می یابد تعالی بلکه حکم زاید می یابد و جزو واجب تعالی مشهود
شان نمیماند درین تقدیر معنی انعبارت این بود که امتیازی و اثنینیتی که
نزد شما میان خدا جل و علا و در میان محمد علیه و علی آله الصلوة و
السلام حاصل است نزد ما آن امتیاز ثابت نیست و مغایرة
بلکه آن یکی که منزه از یکی است نزد ما عین آن دیگر است هرگاه بسیار
ممکنات نسبت مغایره مرتفع میگردد محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم که مظهر اتم کمالات اوست نسبت او چگونه ثابت بود این دید
مخصوص مرتبه جمع است و چون سالک از مقام بقا رود و چشم از
اوراد سکر باز کند محمد را بنده باید و رسول او و الا فعلا چنانکه در
ابتدا میدانست النهایة هی الرجوع الی البدایة شیخ ما شیخ ما
اشتراک در میان بندی و مبتدی در صورتست که موجب قصاب مبتدی

که در میان تشبیه و تنزیه است همان قدر فرق در میان تشبیه و تنزیه
که در اسلام طریقت است طایفه که جمع میان تشبیه و تنزیه اختیار
کرده اند و از اکمال دانسته اند آن تنزیه نیز از جمله تشبیه است
که در نظر شان تنزیه در آمده است والا تشبیه را چه یارا که با تنزیه
حقیقی جمع شود و در شعشعان انوار آن مضمحل و ناچیز نگردد
بلی هر جا شود مهر اشکارا سها را جز نهان بودن چه یارا حضرت
حق سبحانه و تعالی بحقیقت اسلام حقیقی مشرف گرداناد بالنبی و اله
الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مولانا بوجون سراه
بود بچند کلمه اختصارا افاد والسلام علیکم و علی من لدیکم

الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت و اخلاص مودت
مودت و اختصاص نوشته ارسال داشته بودند رسید و فرحت
فزاوان رسانید حضرت حق سبحانه و تعالی بر دولت استقامت
کرامت فرماید که موجب هر طایفه باآن طایفه است الجمع مزاحب حدیث
نبویست علیه و علی آله الصلوة والسلام منع عبارت تهیدات عینی

و فارق کی محق را از مبطل بعد اظهار دین بهر کار است چه صوم و
صلوة بصورة از هر دو بوجود می آید قال علیه و علی آله الصلوة و
السلام ملاک دینکم الورع و قال ایضا علیه و علی آله الصلوة و السلام
لا تعدل بالجنة شیئا یاران هر چند طعامها پر تکلف میخورند و لباسها
پر شوق می پوشند اما التذاذ و انتفاع و طعام و لباس عزت
انکه ان حلاوت نامان کجا این داد از ان تا این فرق بسیار است
چه آن از رضای مولی جل سلطانه بعید است و این بر رضای او منافی
نزدیک و نیز محاسبه آن ثقیل است و محاسبه این خفیف ربنا آتنا
من لدنک رحمة و هی لنا من امرنا رشدا بخود واری سلطان جز او
توفیق توبه و انابة نیافته است و طریقه را اما اخذ نموده از حضرت
حق سبحانه و تعالی ثبات و استقامت مسئولست و السلام
علیکم و علی سائر الاخوان

اللهم صغر الدنیا فی اعیننا و کبر الاخرة فی قلوبنا
بحرمة حبیبک علیه و علی آله الصلوة و السلام فرزندی ترا تمیز نثار
بخرقات دنیا دنیه راغب نشوی و بسط اخلاق فاخره فریضه
کردی و سعی نمای که در جمیع حرکات و سکنات بمقتضای شریعت

است والا بنسبت خاک را با عالم پاک هر گاه متوسط را با منتهی
نسبت نشود مبتدی دور از مسامله را باو چه نسبت بود ربنا اتمم
لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر والسلام علیکم وعلی من
لدیکم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
بیرستم مباد ایاران یک فرجام بزخرفات دنیا دنیه که بظاهر
طراوت وحلاوت دارد در یک طغیان فریفته گردند بدلالت
دشمن لعین از مباح بشبهه از شبهه بحرام گرایند وازمولا
عزوجل سلطانه بحمل دشرمنده مانند در توبه دانابت قدم راسخ
باید داشت ومشتبهات شرعیه را سم قاتل باید انگاشت
هان ودر زمره متوسطین که تو طفل خانه ریکین است نصرت حق جل
وعلی که خویش دایره مباح را بعباد وسیع ساخته است بی
دولتی باشد کار تنگی نیست اندک وسعت را تنگ انگاشتن در ما
ورا این دایره وسیع قدم نهادن حدود شرعیه تجاوز نمودن
در شبهه محرم افتادن لازم حدود شرعیه باید بود وسر موئی از ان حدود
تجاوز ننماید بمود نماز گذاران در دوره دوران رسم دعاوت
نیابد امما ما بهزگاران که محافظت حدود شرعیه نمایند اقل قلیل اند

دنیا میسر نکرد و از ترک حکمی دنیا کوتاهی نکند و ان التزام شریعت است
و افعال و اعمال و اخلاق و السلام علی من اتبع
الهدی

الحمد لله رب
العالمین و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقیر این
صدور مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم
و بقائکم و استقامتکم علی جادة الشریعة المصطفویة علیها صاحبها
الصلوة و السلام و البرکة و التحیة طریقه که احوی اعزی ارشدی
ازین فقیر اخذ نموده بود و هر چند بواسطه قلت دریافت
صحبت که اصل عظیم است نزد این بزرگواران برکات و ثمرات آن
بران اخذ مترتب نشده باشد اما اگر شمه از ارتباط حبی که از
لوازم تعلق طریقه است مادام باشد ولیت عظمی را الی الله المرجع
مواهب برکت او دانسته در صحبت اول مربندی رشیدی این
طریقه علیه الحصول می بوند و دام توجه قلبیت بطلوب حقیقی
جل سلطانه و ان کسر فرصت این دوام توجه بنسیان او سوی نیابد
کذا کره و ضاعف طالب هر زمان و مکنه بر حق سبحانه و دل او بحضور
نکند بواسطه اشیاء که او را از او سوی حاصل شده است اگر بتکلف

عزا عمل نموده آید و بموافق ملت زیبا آراسته گردانیده شود اول
تصحیح اعتقاد بمقتضای آرای علمای اهل سنت و جماعت
شکر الله سعیهم ضروریست بعد ازان باحکام مسائل فقهیه عملیه
همت در ادا فرایض اتمام تمام باید نمود و در حل و حرمت یک
احتیاط باید فرمود عبادات نافله در جنب عبادات فرایض
کالمطروح فی الطریق اند و از اعتبار ساقط اند اگر دریم این
در ترویج نوافل اند و در تخریب فرایض و در اتیان نوافل عبادات
اهتمام دارند در فرایض را خوار و بی اعتبار شمرند مبلغ کلی
تقریب دین تقرب بمستحق و بغیر مستحق میدهند اما یک جنیل در
ادای زکوة دریغ از المصرف دادن تعسر است بمنزلت که یک
پیسه از کوزه دادن بر از لکهای صدقه نافله بسیار است و در ادای زکوة
مجرد امتثال امر موجب است جل سلطانه در صدقه نافله بسیار است
کرمش آن هوا نقاضا نموده لهذا در فرض ریا را گنجایش
نیست و در نفل چونکه ریا است از اینجاست که در ادای
زکوة اظهار اولیست که نفی تهمت نماید و در صدقه نافله استتار
بهتر است که الیق بقبول است با انجا الزام احکام شرعیه
نیست تا از مضرة دنیا بسیاری متصور شود و اگر بحقیقت یک

است که چند روز در منزل شما اقامت نماید و از علوم و معارف
آنچه مناسب وقت و حال بود در میان آرد و احوال گذشته و
آنچه نقد وقت بوده باشد از احوال و مواجید همه را با مشار الیه
گذارند و آنچه نصیحت کند باور دارند باقی احوال مشار الیه
بمشاهده شما خواهد کفت انشاء الله تعالی السلام علیکم و علی
سائر متبع الهدی
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال اوضاع فقرا
ایجد و دستور حمد است لسول من الله سبحانه استقامتکم
احوی بما شیخ عبد الحی هم شهر شماست بجوار شما آمده است
نسخه علوم و معارف غریبه است و جزئی مهم و در این راه نزد او مودع
است ملاقات او با یاران دور افتاده را مغتنم است نزد او آمده
است و جزئی نو آورده است از فنا و بقا تداوی است و
از جذبه و سلوک نزد او چیان بلکه از ما و را فنا و بقا معارف
و از گذشت جذبه و سلوک مقرر نزد او گاه است بلکه نوان
گفت که او را در اینجا گذرگاه است بیشتر از معارف غریبه
مکتوبات کوشش نوشته شده است و مهما امکن استفسار نموده
دریافته است و انشاء الله سبحانه الموفق احوال را بتفصیل مشار الیه

وبعمل ما سوی را باد او بدهند تا نکند و چون این نسبت حاصل شود
مقدمه اول بر سر راه زده میباشد ار قدم ثانی و ثالث و رابع الی
ماشاء الله تعالی چه نویسد القلیل یدل علی الکثیر القطرة تنبئ عن
البحر العمیق مقصود ترغیب اجابت حضرت حق سبحانه و تعالی
ناطق گردانید زبان عبد العظیم کیفیات اجابت محبت و اخلاص
ایشان را زبانی بیان نموده بدین گفت و گو آورده والسلام علیکم
و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوة والسلام [illegible]
تحیت و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی ارشدی میان شیخ
حسین عنایة الله اختیار نمودند سلام و پیام را بهر انجا که پیش
گیرند [illegible] هفت هشت سال یک کتابت از جانب شما نرسید
است اسهل ما تمام دلی بر احکام کتابتهای که از شما بیرود معلوم
نیست که بشما میرسند یا نه برسند اخوی اعزی شیخ عبد الحی چون
متوجه وطن خود بوده است بایشان گفته که یکبار خود را بشما رساند
و بر احوال شما مطلع کرده شیخ عبد الحی نزدیک بپنجسال رخصت
بوده است و اگر خدمات حضور با علاقه داشته از علوم و معارف
بهره بسیار دارند احوال جذبه و سلوک آگاهی بسیار البته گفته

گشته است انکس را ثواب صد شهید است تکبیر احرام
فرضی از فرایض یا احیای واجبی از واجبات نماید پس تعدیل
ارکان در نماز که نزد اکثر علما حنفیه واجب است و نزد امام ابو یوسف
و امام شافعی فرض است و نزد بعض از علما مسنت است و پس اکثر
مردم این عمل متروک گشته است اجرا احیای این یک عمل زیاده از
ثواب صد شهید نی نسبل امید خواهد بود علی هذا القیاس سایر
الاحکام الشرعیه مثل الحل والحرمة والکراهة و غیرها فرموده اند که
واپس دادن هر دانگ را نکسی که از ان کس ستم بی وجه شرعی گرفته
باشی بهتر است از انکه دویست درم تصدق نماید و فرموده اند اگر
شخصی را عمل صالح در یک عمل بیشتر بود و بر انکس هر دانگ
از حق کسی مانده باشد انکس را به بهشت نبرند تا آنکه هر دانگ را
ادا نکند یا حلال ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساخته متوجه باطن باید
بود تا بغفلت آلوده نشود و تحلی باحکام شرعیه بی امداد باطن متعذر
است علما فتوی میدهند کار را اهل الله میکنند اهتمام در باطن
مستلزم اهتمام ظاهر است هر که باطن پیاراند و از ظاهر درماند
ملحد است و احوال باطن را حسنه داند و نیک علامت صحت حال
باطن اهتمام تحلی ظاهر است باحکام شرعیه طریق استقامت است

معلوم خواهند ماخت بذا بد چه بر دار دوالسلام طلب نمایند

الحمد لله وسلام

علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی اغوی سید ذوالجلال

و معارف که اندراج یافته بود بوصوح انجامیده مسرور گردیدند

چه دولتی است که مجان و مخلصان دست ارادت بشته متوجه جناب

قدس او بقا را کردند و ماسوی را پشت پا زده بکلیت باو سبحانه

اقبال نمایند باقی کیفیات انجدود را اخوی شیخ عبد الحی شاید

تفصیل دانماید علوم و معارف زیاده و کتابتی نزد شما ایکه بسیار

هست ازان مقوله چیزی ننوشت عواقب جمیع امور بخیر باد بالخیر

والاکرام علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات امتها و اکملها

الحمد لله وسلام

علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مبنی از کمال محبت و اخلاص

انشا نموده رسید بخوشوقت گردید حضرت حق سبحانه و تعالی محبت

ایشان را استقامت بخشاد و نصیحتی که بدوستان سعادتمند ان نموده

و آنرا اتباع سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه

واجتناب از بدعت مرضیه است هر گاه احیای سنتی از سنن نمایند که ترک العمل

سبحانه و ایاکم علی جادة الاستقامة بحرمة حبیبه سید الانام علیه و علی
آله الصلوة و السلام اما بعد فان ذا وضاع عنوانی ایاک و رسوخ حب
محمد است بسم الله الحمد لله و ایاه و علی حبیبه الصلوة و السلام و بعد
سوال المسوال من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و بقاءکم و استقامتکم
محمد ما شفقت اثر او وقت عازم کشته بود و در ایام بیکسی
لختی از عمر گرامی کم مینماید و اجل سیر او تب ضعف و ناتوانی
نشده و ذا بیمار از حسرت و ندامت لقد رفت تواند بود و تا
باید فرصت که در این چند روز حیات بر وفق شریعت غرا زندگی
نموده می آید تا نجات متصور شود این وقت وقت عمل است
و وقت عیش در پیش است اگر در این عمل است در وقت
عمل عیش از دل زراعت نخود است بر خرد و است از نخود بار
داشتن است زیاده چه تصدیع دهد دولت صوری معنوی
محصل باد

تبعکم الله سبحانه و نفعکم علی الاعداء الا قاصیه و الادانیه و عام
عن البلیات الصوریه و المعنویه بحال رسول الله صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم ه الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من
احسن الی عیاله حضرت حق سبحانه و تعالی کامل ادراک و اخلاق

والله سبحانه الموفق کتوب نشناد و مختص بلا بد بیوالدین
باشد و بیان لبکه مشغول است که بفعل مولای خود راضی
باشد و ما یلیق الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بنده
مقبول است که بفعل مولای خود راضی باشد و اگر تابع رضای
خود شده است بنده خود است اگر مولی بخلقوم بنده اجرای سکین نماید
باید که بنده در آن وقت شاد و خندان باشد و همان فعل مولا را
مرضی خود باید بلکه بآن فعل ملتذ بود و اگر خدا را بالله سبحانه او را
این فعل کراهت پیدا آید و سبب او نکی آورد از دایره بنده کی او را
و از قرب مولی مطرود و مهجور چون طاعون مراد اوست تعالی
باید که او را مراد دانسته شاد و خورم باشند و از استیلای طاعون
کج ابرو نشوند و ننگ نداشته بلکه چون فعل محبوب است باید
ملتذ از شهرک را اجل مسمی است که اعمال زیاد نیاید و نقصان
پس اضطراب چیست نهایت از بلا غایت طلب دارد صحت
باید چون بنکر رضای او تعالی در دعا و سوال بنده است قال ربکم ادعونی
استجب لکم مولانا عبد الرشید آمده احوال آن بقعه نابان نمود
فاقم الله سبحانه هذا البلیات الشدیده و ابانه کتوب نشناد و
آمد سعادت بنده مرحمت شد و بانجه در مصحت ثبتنا الله

انفکاک نیست ز جا ظهور ذات بجمیع الصفات در عین ذات
خواهد بود و عشق بحصول خواهد پیوست که بی جمیع صفات
ذات بجود این مقام اعلای مقامات ثابت نیست
که متعلق بظهور اصلیت بتمامه بطلب و اگر نه ذات مقدس
صادق را کمال گرفتاری ذات معشوق پیدا نشود و بحدی نرسد
و صفت بجمیع نخواهد رسید فضل خداوندی جل سلطانه
و صفت تمام از نظر او نیفتد و در ذات بجمیع صفات ظاهر شود
نی ماند هر چند صفات موجود است اما مشهود او نیست
حال سیر او در مظهر ذات است و او در عین ذات
مقام اعلا چون مبدا واضح شود قسم اول در عالم خلق خواهد شد
بلکه در عنصر خاک نشئت کرده عنصر پاک باشد و در عالم
اقرب موجود نشئت بعالم قدس عجب کار دارد که در دو
سعادت را اعتبار میکنیم عالم امر را اقرب موجود است بعالم قدس
عالم امر را از همه اقرب می یابیم بعالم قدس و چون نزدیک
از اینرو دولت قرب نصیب عالم خلق نمی یابد بلکه نصیب عنصر خاکی
و ما هم بقطع نظر از اینها چون جانب عروج را از اعلا مقام
اقرب بقطع آن و جانب عروج بقطع مانند جهت نزول دیده و

استدراج است وصفای نفس او را بکشف مغیبات مبتلا ساخته
است و در ضلالت انداخته کریمه و تحسبون انهم علی شیء الا انهم هم
الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولئک حزب
الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون نشان حال عنایت
و شخص اول و شخص ثانی که بدولت قرب مشرف اند اولیاء الله اند
کشف مغیبات نزد ولایت شان می افزاید و عدم کشف
انها نزد ولایت شان نقصان می آرد و تفاوت انها باعتبار
درجات قرب است بسا شد که صاحب عدم کشف صور عینیه از
صاحب کشف ان صور افضل بود و بیش تر باشد بواسطه مزیتی
قریبه که در او حاصل شده است صاحب عوارف خود تصریح
باین معنی فرموده است اگر کسی این سخن را از من باور نکند باید
کتاب رجوع نماید بانجا مذکور است بعد ذکر کرامات و خوارق
که اینهمه کرامات و خوارق مواهب حقند جل سلطانه کاست
که قوی را بآن مکاشف سازند و این دولت را بهر که
خواهد کرامت فرماید و شخص از این طایفه
که او را هیچ از این کرامات و خوارق ندهند زیرا که اینهمه کرامات
ابتدای ثبوت یقین عطا نمایند کسی را که صاحب یقین

قدرت خواهد بود بر کشف امری که اعلاست از احوال مخلوقات
و کذب مینماید فهرست اهل معرفت را که بذات و صفات و افعال
واجبی جل سلطانه تعلق دارد و با این قیاس فاسد خود محروم ماند
انجماعه از علوم و معارف صحیحه این بزرگواران فرموده است از
ملاحظه خلق و مخصوص کردانیده است ایشان را بجناب قدس خود
جل و علا مشغول ساخته است ایشان را از ماسوی خود از جمله حجابات
ایشان و چیزی که پرده ایشان دارد و اگر ایشان با احوال خلق متعرض
شدند صلاحیت جناب قدس در ایشان نمی ماند انتهی کلامه
و امثال این سخنان دیگر هم فرموده است و نیز از حضرت خواجه
خود قدس سره شنیده ام که میفرمودند که شیخ محی الدین بن العربی
نوشته است که بعضی اولیاء عظام که کرامت و خوارق از ایشان
بسیار بظهور آمده است در آخر نفس بظهور این کرامت در
غربت بودند و تمنی می کردند که کاش این همه خوارق بظهور
این کرامت در غربت بودند و تمنی می کردند که کاش این
خوارق از ما بظهور نمی آمد و اگر تفاضل باعتبار کثرت ظهور خوارق
و دلالت شرط نبود و نیز از عزل جایز نمیبود و بحق از بسطل
چه نوع جدا کردد جواب گوییم نمیشود که بحق و بسطل

داده شده است اورا این کرامات حاجت نبود و اینهمه کرامات
دون ذکر دانست و دون جوهر قلب است بذکر که بالا ذکر یافته
است انتهی و امام این طایفه خواجه عبد الله انصاری که ملقب
بشیخ الاسلام است در کتاب منازل السایرین فرموده است
که فراست بر دو نوع است فراست اهل معرفت است و فراست اهل
جمع و اهل ریاضت است و فراست اهل معرفت متعلق بشناختن
استعدادها و طلبها است و شناختن اولیاء حق است سبحانه که بحضرت
جمع واصل گشته اند و فراست اهل ریاضت و ارباب جمع
مخصوص بکشف صور و احوال مغیبات است که بمخلوقات
متعلق دارند و چون اکثر خلایق اهل انقطاع اند از جناب قدس
حق جل و علا باشتغال بدنیا دارند و طالبان ایشان تا بکشف
صورتست و باخبار از مغیبات مخلوقات است انتفع نزد ایشان عظیم
الشانست و گمان می برند که اینها اهل الله اند و خواص او اند سبحانه
و اعراض مینمایند از کشف اهل حقیقت و متهم میسازند اهل حقیقت
را بجز اخضرت حق سبحانه اخبار مینمایند و میگویند که اینها اگر از اهل حق
می بودند بایستی که گمان می بردند اینها جمعیت میدادند از احوال غیبی
سایر مخلوقات و دست آنها از قدرت بر کشف احوال باطنی مخلوق

عبارت ازین دعوت کہ خوارق کار ندارد و بکرامت اورا شناس
نیست با انکہ گویم مرید رشید و طالب مستفید ہر ساعت در سلوک
طریق خوارق و کرامات را احساس نمایند و در معاملہ غیب ہر زمان
ہمہ از وی مدد بخواہد و نیابد و ظہور خوارق نسبت بدیگران
دیگر ہیچ است اما نسبت بمریدان کرامات در کرامات و خوارق
در خوارق است چگونہ مرید احساس خوارق نکند کہ پیوسته مرید
مرید را زندہ کردہ است و مشاہدہ و مکاشفہ نموده و نزد
عوام احیای جسد محو عظیم الشان است و نزد خواص احیای
قلبی و روحی بمراتب رفیع الشان تر خواجہ محمد پارسا قدس
سره در رساله قدسیه میفرماید کہ احیای اموات نموده باشد
روحی پرداخته اند و منوجه احیای سبع میتوه چند روز است
و آن احیا وسیله حیوة دایمه است بلکه گویم فی الحقیقه و جمع
اہل اللہ کہ الحق است از کرامات و دعوت ایشان تمرد خلق را
بحق جل و علا رحمتی است از رحمتهای حق جل سلطانه و احیای
قلوب امواتی است از احیاهای عظیم الشان امان اہل
ارض اند و غنیمت روزگار ند بهم بطرون و [redacted] قون در شان
ایشان است کلام شان دوست و ظن شان خطا [illegible]

حق با باطل لازم این نشاید بنوی است علم بولایت و ل
هیچ در کار نیست بسیاری از اولیا، اقتدا اند که بولایت خود
اطلاع ندارند فکیف دیگران و ولایت اطلاع شان لازم بود
در بجا ارخوارق چاره بنود تا بنی از غیر نبی متمیز شود که علم بنبوت
نبی واجب و ولی چون بشریعت نبی خود دعوت نماید معجزه
نبی او را کافیست اگر ولی باو را شریعت نبی دعوت نمود از خوارق
چاره بنود و چون دعوت او مخصوص بشریعت نبی است خارق
هیچ در کار نیست علما دعوت بظاهر شریعت نماید اولیا هم
دعوت بظاهر شریعت نمایند و هم دعوت باطن شریعت
نمایند اول مریدان و طالبان حق را بشیوه دیانات دلالت
نمایند و با این احکام شرعیه رغبت میفرمایند تا بیاد کرد حق
جل سلطانه راه نمایند تا بحدی میفرمایند که جمیع اوقات خود را
مستغرق ذکر الهی جل سلطانه دارد بحدی که این ذکر اسیلای
باید و هیچ ذکور هیچ جزا در دل نگذارد تا انکه نسیان از جمیع ما
سوی مذکور حاصل گردد که اگر متکلف یاد اشیا نماید یاد نیاید
یقین است که دل را از برای این دعوت که بظاهر شریعت
و باطن شریعت متعلق است خوارق چه در کار است پس ای دوست

کرده بجای آن دیهیم کلاه بر سر ساخته اند و بزنگها در بر
مراسم کفر بجای آرند و مسلمانان در اجرای اکثر احکام اسلام
حاضر نبوده در انکار سعی نمود که ترک اکل و شرب نمایند اهتمام
دارند که در آن روز در بازار در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در
بازارها نباشد و نفروشند و طعام نخورند و بهیچ کس
نزدیک نیایند اسلام منع ان نمیتواند نمود افسوس هزار افسوس
پادشاه وقت ازماست و ما فقیران باین زبونی و خواری
باکراه و اغراز این صاحب دولتان اسلام رونق داشت
و علما صوفیه معزز و محترم بودند بتقویه اینها و ترویج
میکوشیدند شنیده ام که روزی صاحبقران بر تیمور کوچه
بخارا میگذشت اتفاقا در دوکان خانقاه حضرت خواجه
نقشبند قدس سره در ان کوچه کلمهای خانقاه خواجه را بچه
اوغلندی دوارکه باک میگفتند مراد از حسن تا مسلمانی بود در
دران کوچه توقف فرموده تا کدای خانقاه عمر دعمر
خود ساخته حرکات و فضولی در دوکان مشرف کرد دگر
باین تواضع و فروتنی که با اهل حاجت بوده خود بچشم خانقاه
مشرف کنند [illegible]

دیم قوم لا یشقی جلیسهم ولا یخیب آیسهم علامتی کہ حق ا
طایفہ از مطلق بنا جدا شود آنست کہ شخصی باشد کہ استقامت
بر شریعت داشتہ باشد و در مجلس او دل را بحضرت حق سبحانہ
و تعالی میلی و توجہی پدید آید و بر و دل از ماسوی مفہوم شود و شخص
محق آنست و در امداد اولیا است علی تفاوت الدرجات اینہمہ نظر
باب مناسبت است بے مناسب محض محروم مطلق است
بکرار روی بہبود ندارد آنست دیدن روی کی سود ندارد آنست در مکتوب
بہ بشیر احسن تا حدا طلع سلطان عہد انزاع یافتہ بود
و مری از عدالت و التزام احکام شرعی رفتہ بود مطالبہ آن فرمود
فرمان صادر شد و در وقتی کہ حضرت حق سبحانہ و تعالی
جہانجہ عالم را بنور عدل و عدالت پادشاہ وقت منور ساختہ
است شریعت و ملت محمدیہ را نیز بمجلس اہتمام ایشان نصرت و عزت
بخشیدہ است آثار را بحکم الشرع تحت السیف رواج شریعت غرا
مربوط بمجلس اہتمام سلاطین عظام است اینمنع چندگاہ است کہ
ضعف بطاری شدہ است تا چار اسلام ضعیف گشتہ و کفار بند
تحاشی دیم مساجد مینمایند و در اکثر معبدہای خود میسازند در
تاشقرد دل حوض کہ جہت مسجدی بود و مقبرہ غزی کہ از اہتمام

آن درخت را بگوی تا پیغمبر مطلبد درخت از جای جنبیده متوجه
خدمت آنحضرت گشت علیه وعلی آله الصلوة والسلام آن را
چون حال را مشاهده اسلام آورده بعد ازان گفت یا رسول
الله اگر فرمائی ترا سجده کنم فرموده هیچ خدا را جل شانه سجده
جایز نیست غیر خدا را جل شانه اگر سجده بجوز بمنودم میگفتم
که زن شوهر خود را سجده کند بعضی از فقها هر چند سجده
تحت سلاطین بجوز نموده اند اما لایق حال سلاطین
عظام آنست که درین امر بحضرت حق سبحانه وتعالی تواضع
نمایند و این نهایت تذلل و انکسار را بغیر او تعالی بجوز نکنند
حضرت حق سبحانه وتعالی عالمی را مسخر ایشان کرد و بنده است
و محتاج ایشان ساخته شکر این نعمت عظمی بجا آورده تواضع
چنین را که مبنی از کمال عجز و انکسار بجناب قدس او تعالی
دارند و درین امر با او شرکت نجویند هر چند جمعی بجوز ایمنی نمایند
اما حسن تواضع آنست که بجوز ایمنی نکنند هل جزاء الاحسان
الا الاحسان بیت وقت از اقصای ممالک خود را جهت
فرمودن اخلاص نامه است تحقیق که این حقیر بشیوه مسجده از
تذکر نمودن اخلاص خود را ایمنی و الله تعالی عند اللقاء و الله

باطن باسم قیوم نه باین معنی است که این باطن در این اسم
حال میکرد و یا بدان اسم اتحاد پیدا می کند که آن اتحاد است بجای
مزلا تغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان بلکه
این باطن را بان اسم نسبتی پیدا میشود مجهول الکیفیة که موهم
حلول و اتحاد میکرد و فی الحقیقة نه حلول است نه اتحاد که مستلزم
قلب حقیقة امکان است بحقیقت وجوب تعالی و تقدست که
محال عقلیت و در شریعت زندقه است و آن ظاهر صرف که
متماند هر چند از عالم شهادت که مشهود و مرئیست اما منفصح
برنگ باطن است اگرچه باطن از حیطه شهود و ادراک برآمده
است و ملحق بغیب گشته و رنگ بچونی پیدا کرده زیرا که چون تا رنگ
بچونی پیدا نکند در حیطه ادراک چون بیرون نرود و رخت از
شهادت بغیب نکشد از بچونی بحقیقی نصیبی نیابد و از غیب
الغیب مطلع نگردد باید دانست که این ظاهر باقی مانده راه تمام
و بخلق است و طاعات و عبادات شرعیه باو مربوط است
و معاملات و دعوت و تکمیل نیز باو منوط و باطن این عارف صاحب
تکمیل خواه تعلق بزات امکانی و خواه بحوزه متعلق متعالات
وجوب چون منوجه ظاهر است و بجهه ظاهر روی در روی او

علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة
و السلام و التسلیمات العلی علوم سه گانه و سیوم بخواهد شد
بتشخص صدور یافته از میان عالم خلق و عالم امر و ما سوای
عالم خلق و عالم امر عارف تام المعرفت هر چند هر دو را داخل ظاهر و
صورت اند نسبت باسم قیوم که وجه خاص اوست که پی
بحقیقه باطن و حقیقت آن عارف است چنانچه تحقیق آن
در مکتوبی تحریر یافته است لیکن چون این ظاهر و صورت با لجملة
نظر بفیض فضل خداوندی جل سلطانه موهبت گشته است
ملاحظه میشاید اینجا نیز ظاهر و باطن پیدا میکرد و صورت و حقیقت
خواهد امیدوار آنکه عالم خلق را تمام ظاهر یابم و عالم امر را باطن
چنانچه جمعی گمان برده اند بلکه در هر لطیفه از لطایف عالم
خلق و عالم امر هم صورت و هم حقیقت عنصر خاک هم ظاهر
دارد و هم باطن و مجلی و مخفی را هم ظاهر است و هم باطن و این
باطن که با عالم خلق و عالم امر تعلق دارد بدون بتوسل اعمال
صالحه بلکه بمحض موهبت خداوندی جل سلطانه کم کم بر آن باطن که
باسم قیوم مربوط است ملحق میکردد و تا بحدی که از این باطن
هیچ اثری نماند و بحر ظلمت صرف هر چه بود مخفی میکردد و بجائی این

[illegible] سوی است از جمله تکمیل تربیت و تتمیم عبادت جا این وادی
[illegible] است و این موطن موطن وعوشت حقیقت شهود و
مشاهده در آخرت و معامله کشف و معاینه در پیش است عباد
معبود و اهل سلطانه درین موطن به از استغراق در معبود است
تفاوت اشعار مطلوب اینجای کرنا شاز محبت است به از آنجا لک
در مطلوب است ارباب سکر این را باور دارند یانه و این توجه
ظاهر و باطن که عارف صاحب تکمیل را بجانب خلق پیدا شده است
تا زمان بلوغ اجل است که منتهای مقام وعوشت و چون اجل
رسید رجز موت برآمده قدم در کوی وصال محبوب خواهد نهاد
و بدولت وصال و اتصال به فراغت انجا شرف خواهد گشت
بنیا لارباب النعیم نعیمها وللعاشق المسکین ما یتجرع
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر والصلوة و
السلام
والتحیة والبرکة علی خیر خلقه وعلی اخوانه وعلی آله وصحبه العظام الی یوم
القیام مکتوب بود و چون مولانا عبد الغفار را نامی مسرور یافته
[illegible] الحمد لله رب العالمین والصلوة علی
سید المرسلین خواهش نکات بعلم این فقیر حنا نچه در بعض مکاتیب
نوشته است جهت از دیاد محبت کرمتاز ارشرف عارت یافته

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت
الوهاب والسلام على من اتبع الهدى ملخص بود و مخ مقصود علط
۱۸ نریزی در سوال اول از نفر حقیقی و سلام حقیقی و در بیان کفر
حقیقت و اسلام حقیقت باسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام على عباده
الذین اصطفی صحیفه شریفه رسید استفسار بعضی از آشنایان
صوفیه رفته بود بخدمتم وقت مکان هرچند تقاضای گفت و شنفت
نمیکند اما سوال را از جواب چاره نبود بضرورت چند کلمه نوشته آمد
مجمل کلام در حل جمیع آن مسئلها است که در شریعت چنانچه کفر در
اسلام است در طریقت نیز کفر و اسلام ثابت است و چنانچه در شریعت
کفر شرارت و نقص است و اسلام کمال است در طریقت نیز کفر
طریقت نقص است و اسلام طریقت کمال است کفر طریقت عبارت از
مقام جمع است که محل استتار اوست نیز حق از باطل درین موطن
مفقود است چه بشهود سالک درین موطن در مرایای جمله و
ذرات کمال وحدت محبوب است پس خیر و شر و کمال و نقص را خیر نیست
و جز ظلال آن وحدت نمی یابد لاجرم نظر انکه کمالی نیست نیز است در
حق او کمال معدوم است ناچار در مقام صحو است و همه را در اطراف
نری باید و باین کمیه ترنم نماید حاضر و ایتا لا هو الا هنا

وارث شیخ قدس الله تعالی اسرارهم که شطحیات بکلم موده
است و سخنان مخالف شریعت گفته همه در مقام طریقت بوده است
که موطن سکر و بی خبری است برزکاید که بدولت اسلام حقیقت
مشرف گشته اند از امثال این سخن پاک و مبرا اند و بظاهر و باطن اقتدا
بانبیا دارند و متابع انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات پس
شخصی که بکلم شطحیات نماید و همه در مقام صلح باشد همه را
بصراط مستقیم انگارد و در میان حق و خلق اثبات تمیز نکند و بوجود
و مشیت قایل نبود اگر آن شخص بمقام جمع رسیده است و بکنه
طریقت محقق گشته است و سبب ما سوی نموده مقبول است
و سخنان او کفاشت از سکر اندار ظاهر معروف و اگر آن شخص
بی حصول این حال و وصول بدرجه اولی از کمال این سخنان متکلم
است و همه را از حق و بر صراط مستقیم میداند و تمیز باطل از حق
نمی نماید از زندقه و ملاحده است که مقصودش ابطال شریعت
است و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیانند علیهم
الصلوة والتحیات پس این کلمات خلاف از محق صادر میشود و هم
از مبطل همچو آب جوشیده اند و مبطل را اسم قیل است که بنی اسرائیل را
آب شکوار بود و قبطی را آب گوارا اگر این مقام مقرر را

ان ربی علی صراط مستقیم و کافری او مظہر ہو یعنی ظاہر داشتہ
خلق را یعنی حق می انکارد و مربوب را یعنی رب میداند این
کلماست کہ از جمع جمع می شکفد منصور در ہمقام گوید کفرت
بدین اللہ و الکفر واجب لدی و عند المسلمین یعنی کفر طریقت
بکفر شریعت مناسبت تمام دارد و ہر چند کافر شریعت مردود
است و مستحق عذاب و کافر طریقت مقبول است و مستوجب
درجات چرا این کفر و استتار از غلبہ محبت محبوب حقیقی ناشی شدہ
است و غیر محبوب ہمہ را فراموش کردہ است پس مقبول بودہ آن کفر
لذا بسبلای جبل و غرد بیدا کشتہ ناچار مردود باشد و اسلام طریقت
عبارت از مقام فرق است بعد الجمع کہ موطن ترقی است و حق از باطل و
جز از شر ایجی متمیز است این اسلام طریقت را با اسلام شریعت
مناسبت تمام است بلکہ چون اسلام شریعت بکمال مرسد نسبت ا
با این اسلام پیدا میکند بلکہ ہر دو اسلام اسلام شریعت اند فرق در صفا
لہذا بظاہر شریعت و باطن شریعت است و بصورت شریعت
و حقیقت شریعت رتبہ کفر طریقت از اسلام صورت شریعت
لذ است چہ نسبت باسلام حقیقت شریعت بستہ اد و
است از بنوشہ [illegible]

طلبیدند و فرمودند اینونه بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا
و حضرت فاروق رضی الله عنه با جمعی دیگر از اصحاب کرام رضی الله تعالی
عنهم منع اتیان قرطاس نمودند و حضرت فاروق رضی الله تعالی
عنه گفت حسبنا کتاب الله و کفتا بحر استفهموه و حضرت رساله
علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیه چیزی نمیفرمودند از روی وحی
میفرمودند کما قال الله تعالی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی علمه شدید القوی و منع و رد کفر است کما قال تعالی و من لم یحکم
بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و ایضا بحکم هجر و زبان بر پیغمبر
مستلزم رفع اعتماد است از احکام شرعیه او و آن کفر و الحاد و زندقه
است حمل این بر شبهه قویه چیست بدان ارشدک الله تعالی و ایاک
سواء الصراط این شبهه و امثال این شبهه را که جمعی بر خطرات
خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم و سایر صحابه کرام رضی الله
تعالی عنهم ایراد مینمایند و باین تشکیکات و اوهام میخواهند
اکابر را نعوذ بالله من ذلک بر طرف صحبت البشر را علیه علی آله
الصلوة و السلام ارتیاب و موجب قبول نمانده بهر تقدیر نفوس
ایشان در صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام ارتباط
ملموس حاصل شده بود و سبب اتفاق ایشان ارتباط و کمال

است جم غفیر از اهل الاسلام بتقلید سخنان ناکاران ارباب سکر از
صراط مستقیم منحرف گشته پس کوچای ضلالت و خسارت افتاده
اند و دین خود را برباد داده اند مدتهاست اند که قبول این سخنان
شروط و شرایط است که در ارباب سکر موجود اند و در ایشان مفقود
حفظ این شرایط نسبان ماسوی حق است سبحانه و دیگر آن قبول
است مصداق و امتیاز محفوظ و مبطل استقامت بر شریعت است
و عدم استقامت بر شریعت آنکه محق است با وجود سکر و بیخبری
سهوی از ارتکاب خلاف شریعت نخواهد نمود و منصور با وجود قول
با انکه در هر شبانه روز ان بار یکبار یا بیشتر رکعت نماز
فرض را بسکر و طغای که دست ظلمه بان رسیده اگر چه از روی
حلال بوده بجا نمیاورند و آنکه مبطل است آنان احکام شریعت دینی
چون کوه قاف کرامت کرده که علی الاستمرار کرنا دعوی ایشان
لسانست ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی حضرت رساله خاتمیت
و علی آله و اصحابه و ازواجه و ذریاته مرتبت قرطاس

کرید سلام حضرت باری تعالی است رضی اللہ تعالی عنہ بعد از
حصول نظر انصاف و بعد از قبول شرف صحبت خیر البشر
علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام و بعد از دانستن بزرگیہای
و علو درجات اصحاب کرام علیہم الرضوان اجماعا اعتراض
کنندگان و شکیک پیدا کنندگان نزدیک است کہ این شبہا
را در یک مغالطہای سقطای بزرگ اندرد و تصور نمایند و در
وجہ اعتبار ساقط کنند کہ چہ مادہ مغالطہ در این شبہات
تشخیص نکنند و محل سقط را تعیین نمایند الا اقل محلا از این جمع
شاید دانند کہ مبدای این اشکالات و حاصل این شبہات
بے ما حصل است کہ مصادم بدیہت و ضرورۃ اسلامیہ است
و مردود و مطرود بکتاب و سنت ہست ہم دلک و جواب
این سوال و در تعیین مواد مغالطہ این شبہ چند مقدمہ معلوم
داشتہ سبحانہ نوشتہ می آید استماع نمایند و حل این اشکال
وجہ کمال مبتنی بر چند مقدمہ است بر چند مقدمہ جواب علی حدہ
اول آنکہ جمیع منطوقات و مقولات آنحضرت علیہ و علی آلہ الصلوۃ
والسلام والتحیۃ بموجب وحی بودہ یک بیدہ از منطق عن الہوی
مخصوص بمنطوق قرآنست کما قال اللہ تعالی و ما ینطق عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی
دوم آنکہ جمیع

کشته و دانند که ایشان تندا کابر دین بوده و کرا اسلام کبذل نموده
انفاظ فتنهای خود را در اعلای کلمه اسلام و در نصرت سید الانام
و انفاق فرموده اند اموال خود را از برای کلمه اسلام و برای
تایید دین مبین در لیل و نهار در سراو چهار و گذاشته اند عشایر
قبایل خود را و اولاد خود را و ازواج و اوطان و مساکن خود را
و عیون و زروع خود را انها و شجار خود را از جهت محبت رسول
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات دانا نموده اند نفس رسول را
بر نفس خویش و اختیار کرده اند محبت رسول را بر محبت خویش و
محبت رسول را بر محبت خویش و ایشانند شاهدان وحی و ملک و بیشتها
سجود ایشان تا انکه غیب ایشان بشهادت گشته است
و علیشان بین شده است الذین مانی الله تعالی علیهم من القرآن المجید
رضی الله عنهم و رضوا عنه و ذلک لهم من الفوز العظیم و الا
بنا بر کاوه صحبت اصحاب کرام و بین کرامات شریف بیشتر از
اکابر صحابه که خلفاء راشدین باشند از بزرگیهای ایشان چیزها
پدید همان عارفیست که حضرت حق سبحانه و تعالی در شان
رسول محمد فرموده یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک
من المؤمنین ابن عباس رضی الله عنه فرموده است که سبب نزول این

علی الہ الصلوٰۃ والسلام برخاستہ دو رکعت نماز دیگر بآں
منضم ساخت و سجدہ سہو کردند ہر گاہ سہو و نسیان
در حالت صحت و فراغت بمقتضای بشریت جایز باشد صدور
کلام بے قصد و بے اختیار در مرض موت در وقت استیلای وجع
بمقتضای بشریت از آنسرور علیہ و علی الہ الصلوٰۃ والسلام
جرا جایز نباشد و اعتماد از احکام شرعیہ برای چہ مرتفع شود
زیرا کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بوحی قطعی آنسرور را علیہ و علی الہ
الصلوٰۃ والسلام بر سہو و نسیان او مطلع نموده و صواب
از خطا متمیز ساخته چہ تقریر نبی بر خطا مجوز نیست و مستلزم رفع اعتماد
است از احکام شرعیہ او پس ثابت شد کہ موجب رفع اعتماد
نقص سہو و نسیان نیست بلکہ تقریر بر سہو و نسیان موجب
رفع اعتماد است از احکام شرعیہ او و آں تقریر مقرر است
کہ مجوز نیست مقدمہ رابع کہ حضرت فاروق بلکہ خلفای ثلثہ رضی
اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین بشرائط مذکورہ بکتاب و سنت استدلال
بخصوص در باب بشارت جنت ایشاں از کثرت روایات نوان
گفت کہ بحد شہرت بلکہ بحد تواتر معنوی رسیدہ باشد انکار آں از
جملہ جرات باارتیاد و زلات اعتساف صحاح و حسان اہل

او علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام بموجب وحی بود در بعض
سئوالات او علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام از وحی جل شانہ
اعراض دارد گفت وعفوا ان کبجانش نداشت قال اللہ تعالیٰ
خطاب بنبیہ علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام عفا اللہ عنک لم اذنت
لہم مقدمہ دوم انکہ در احکام اجتہادیہ بود در امور عقلیہ بموجب کریمہ
وشاورہم فی الامر صحابہ کرام را
با آن سرور علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات کبجانش گفت
نکو بوده است در وبدان مجال داشته چہ امر اعتبار و امر مشورہ
بحصول رد بدل صورت ندارد بعد قتل و عقد اساری بدر کہ
از خلاف واقع شده بود و حضرت بارق بقضا حکم کرده بود
وحی موافق رای حضرت فاروق آمد و در اخذ فدیہ وعید نازل گشت
آن سرور فرمود علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام عذاب
لما نجا غیر عمر و سعد بن معاذ رضی اللہ عنہ اشارت بقتل آن اساری
نمود بود مقدمہ سوم انکہ بیان پیغمبر جایز نیست بلکہ واقع
علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام در نماز فرض رباعی بر دو رکعت
سلام داود بدی الیہ اعراض نمود آنحضرت الصلوٰۃ ام نیست
بقول اللہ تعالیٰ بثبوت صلوٰۃ بقول ذی الجلال تعالیٰ و

نازل گشته است که اسبق سابقانست در انفاق و قال سبحانه و
تعالی لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة الهام محی
السنة در معالم التنزیل از جابر نقل کرده رض که پیغمبر صلی الله علیه و
علی آله الصلوة والسلام فرمود که بلوغ نخ نزدیک نکرد نزدیک کسانی
انها که در تحت شجره بیعت کرده اند و این را بیعت الرضوان
گویند چه حضرت حق سبحانه و تعالی از این قوم خشنود شد و نیک
بنست که بگوید شخص که بشر بهشت باشد بکتاب و سنت کفر است
و از اقبح قبایح مقدمه خاص اگر موقف حضرت فاروق رضی الله عنه
در ایمان بر قیاس نه از روی رد و انکار بود و عیاذا بالله سبحانه
منه لک این سوء ادب از مومن بخدا و پیغمبری که بخلق عظیم متصف
است چگونه باشد بلکه از ادنای صحابی که یکبار یا دو بار شرف
صحبت پیغمبر مشرف گشته است ایمنی متوقع نیست بلکه از
عوام امت او که بروقت اسلام او سعادت یافته اند این
قسم رد و انکار مستوم بنت [redacted] و عیاذا بالله سبحانه
و تعالی باشد و از اعاظم مهاجر و انصار بود ایمنی متخیل نموده اید
حضرت حق سبحانه و تعالی انصاف دهاد که با کار دین و این قسم
امور مظنون پیدا کند و تا صمید سهم و کلام موافقت نماید بلکه

کہ از اساتذہ خود کہ صحابہ و تابعین باشند اخذ نمودہ اند و در
جمیع فرق مخالفہ للکل جمع کنند معلوم میشود کہ عشر عشیر اہل سنت
نیست کما لا یخفی علی المتتبع المتفحص المنصف و کتب احادیث اہل
سنت مشحون ببشارت این اکابر است بہشت و اکثر روایت
احادیث اہل سنت مشحون بعضی از فرق مخالفہ این بشارت را
روایت نکردہ باشند فہم نیست کہ عدم روایۃ بشارت بعدم بشارت
دلالت ندارد و اما ثبوت بشارت این اکابر بہشت در قرآن مجید
بسیار است بایات متکثرہ منہا قال اللہ تبارک و تعالیٰ
قال اللہ تعالیٰ یقول الاولون من المہاجرین و الانصار الذین اتبعوہم
باحسان رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ و اعد لہم جنات تجری تحتہا
الانہار خالدین فیہا ابدا ذلک الفوز العظیم و قال تبارک و تعالیٰ
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجۃ
من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد اللہ الحسنیٰ ای الجنۃ فہم
جمیع صحابہ کہ بعض از فتح و بعد از فتح انفاق و قتال کردہ اند مبشر
ببہشت باشند از اکابر کہ در انفاق و قتال و مہاجرت سبقت اند
چہ کسے تواند مکفت و اعظم و بہاء پیغمبر ما چگونہ دریافت نماید
ثبت اہل تفسیر کہ آیہ انکہ عند اللہ اتقیکم در شان حضرت صدیق

حضرت فاروق استفهام و استفسار بوده چنانکه گفت
استفهموه یعنی اگر بجد و اهتمام طلب قرطاس فرمایند آورده
شود و اگر در این باب جد نداشته باشند در این وقت تارک
تضییع ایشان نباید داد چه اگر بواجبی و امر طلب قرطاس نموده
انجا کید و مبالغه طلب قرطاس خواهند کرد و بآنچه امر فرمودند
خواهند نوشت که تبلیغ وحی ربانی واجب است و اگر این طلب
بامر وحی نیست بلکه میخواهند که از روی اجتهاد و فکر چیزی بنویسند
تا مساعدت آن میکند بایه اجتهاد بعد از ارتحال ایشان
بافت نمیتوان است ایشان از کتاب که اصل اصول
احکام اجتهادیه را استنباط خواهند نمود هرگاه در حضور ایشان
که اول نزول وحی بوده استنباط و استنباط را گنجایش بود بعد
از ارتحال ایشان که زمان انقطاع وحی است بطریق اولی استنباط
اولی العلم مقبول خواهد بود و چون بشر و رعلیه و علی آله الصلوة
والسلام در این باب جد و اهتمام فرمودند علیکه از این امر فرض
نمودند معلوم شد که از روی وحی بوده است و توقفی که بعد
مجرد استفسار بوده بسبب عدم بیان علیکه کرام از جهت استفسار
و استعلام و عدم علاقت امر بسبب علیم العلوات والتحیات

از اصحاب لازم می اید که مطعون باشند عیاذا بالله سبحانه من
ذلک و بهترین بنی ادم بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
بدترین مردم باشند و بهترین قرون بدترین قرون باشند جمله اهل آن
قرون همه این زمان بعد اوت و کینه منصف گشته اند هیچ مسلمانی
باین امر جرات ننماید و این معنی را تجویز نکند چه قسم بر کیت حضرت
امیر را با این حضرات عداوت و بغضه بود و این حرف طرفه است چرا که
با یکدیگر چون شیر و شکر باشند و فائق در یکدیگر بنوعی که امر خلافت
نزد این بزرگواران مرغوب و مطبوع نبوده است تا سبب عداوت و
کینه بود اقلیونا از حضرت صدیق معروف و مشهور است و
حضرت فاروق میفرمودند اگر حرفی پیدا شود این خلافت را
به یکدیگر میفروشم حضرت امیر که با معاویه جنگ و جدل فرمودند نه
بواسطه میل و رغبتشان در امر خلافت بوده است بلکه قتال با بغات
فرض میدانسته است و دفع انها میکرده قال الله تبارک و تعالی
فقاتلوا التی تبغی حتی تفی الی امر الله و به ناطق الباب چون محاربان
حضرت امیر را فیان و امام را اصاب رای و اجتهاد ند اگر چه در رای
اجتهاد خطا ملامت و تفسیق و تکفیر در حق حضرت
امیر روا نیست اخوانا بغوا علینا لیس کغرة ملا منقلبهم

شرافت و سعادت اوست بسبب نقص و قصور اینها لازم
آزان طرف نپذیرد کمال او نقصان و زین طرف شرف و رونق کار مرتبا
باجمله انتفاع و استفاده که صاحب دولت از راه علمان و خدمه
بر میگردد بسبب ممنوع و محذور نیست که مستلزم نقصان و قصور
نیست بلکه کمال این صاحب دولت در خدمات غلمان و خدمه است
قاصر دولتی بود که از خدمه منتفع و متمتع بود انتفاع و تمتع از کمال
نقصان است استدلال و استفاده از همران قصور قال الله
تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المومنین زین خطاب
رضی الله عنهما فرموده که سبب نزول این آیه کریمه اسلام حضرت
فاروق است پس مدح بدین آیت که خدمات اصاغر و اسافل مرتبه بخشی
مرتبه اکابر و اعاظم است و اگر شخصی با مرتبه بهی هم مستخدم شود قصور
عبارت چیست سلاطین و امرا در تحمل بخدم و حشم محتاجند و کمال
خود را مربوط باتشان میدانند در اینجا بسبب نقصان و قصوری
در مراتب ایشان نیست چنانچه معلوم و ممنوع و شریف است و مشار
این اشتباه عدم فرقت در میان تمتع و انتفاع که از جانب اصاغر
می آید و تمتع و انتفاع که از جانب اکابر حاصل میگردد و مبین شده
و نافذ نقصان اقتدار اهل مجلس باشد و نیز

من التاويل قال الشافعي وهو منقول عن عمر عبد العزيز ملك وما اطهر
الله عنها ابدينا فليطهر عنها استنارنا اغفر لنا ولاخواننا الذين
سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف
رحيم والصلوة والسلام على سيد الانام وعلى اله واصحابه الكرام
الى يوم القيام [illegible]
[illegible] والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى رسيده
بود تذكره معنى اين عبارت چيست كه در مكتوب ششم واقع شده
اكثر رم كه مقصود از آفرينش من اينست كه ولايت محمدى بولايت
ابراهيمى عليهما الصلوة والتسليمات منبسط گردد وحسن ملاحت
اين ولايت باجمال صباحت آن ولايت ممزج شود وبايندگى اين فيض و
امداد حقايق محبوبيت محمديه عليا رسد هند كه منصب ولايت
وبت طلى بسيط ممنوع ومحذور نيست كه ولايت بحسن دلالت دو
محبوب صاحب جمال جلال وكمال را باهم كه مجلاى ظهار دو حسن
هركدام را بايكديگر مغرور [illegible] كمال حد مكارى اوست ونهايت
شرف وسعادت او وايمنى از نقص ونقصان در آن دو صاحب جمال لازم نمى آيد چنين
جمال اى بود صاحب كمال چنين ايد طراوت [illegible] در حسن و
[illegible] ا ازدياد [illegible]

عطا فرموده است واحکام موجود برو نا جاری ساخته اما موجود است
و موهوم موهوم هرچند ظاهر بنیان موهوم را نظر بثبات و استقرار
اویز موجود تصور نمایند و موجود دانند تحقیق این معنی در کتب
و رسایل خود بتفصیل نوشته است اگر احتیاج افتد انجا رجوع نمایند
پس موجود را نسبت بموهوم ازین نسبت هیچ ثابت نباشد توان
گفت که موجود نه داخل موهوم است و نه خارج موهوم نامی و نشانی
نیست تا تصور با و نموده آید این مبحث را مثالی واضح کردانم نقطه ج
که از سرعت سیر بصورت دایره متوهم میگردد و موجود است نمی نماید
نقطه است صورت دایره را جز در وهم شونی نیست جای که نقطه
موجود است لذا دایره موهوم انجا نامی و نشانی نیست نمیتوان گفت
که نقطه [illegible] دایره است و نیز نمیتوان گفت که خارج دایره است هم
چنین اتصال و انفصال نیز درمیان ایشان متصور نیست چه در ان مرتبه
دایره نیست تا نسبتی متصور گردد پس [illegible] از اولائم اشقش سوال
حضرت حق سبحانه نسبت قرب و احاطه خود را بعالم اثبات فرموده
است دخال اینکه موجود را بموهوم چه نسبت قرب کجا و کدام احاطه
انجا موجود [illegible] نام و نشان نیست تا محل و محاط تصور
کرده شود [illegible] قرب و احاطه از قبیل قرب جسم بجسم نیست

ممتنع والله سبحانه الملهم للصواب ربنا اتنا لدنك رحمة وهي لنا
من امرنا رشدا والسلام على من اتبع الهدى

طرفین نمودن از احکام واهمه خواهد بود از جزء اعتبار ساقط
است که قیاس غایب است بشاهد نیست عالم را که موهوم و
متخیل گفته است چه این معنی است که خلق عالم در عرصه وهم و
خیال واقع شده است و صنع او در وجه حس و ذات بحصول
پیوسته در رنگ آنکه قادری بر کمال دایره موهومه را که نصیب
او نیز از اختراع وهم و خیال نیست در عرصه وهم و خیال خلق فرماید
و بصنع کمال خود از او در این مرتبه انتقال و استحکام بخشد بنحوی
که اگر وهم و خیال بالکلیه مرتفع گردد ثبوت آن خلل نپذیرد و موجب بقای
این تصور بدانکه این دایره موهومه مصنوعه هرچند شبیه در خارج
ندارد و موجود در خارج همان نقطه است و بس اما بالتبع بوجود
خارجی دایره استنادی بوجود خارجی او را حاصل است چه اگر
نقطه بود دایره از کی ناشی شود خوشتر آن باشد که
مردمان گفته آید در حدیث دیگران این دایره را اگر بر پوشانی
آن نقطه گوییم گنجایش دارد اگر برداشته شود آن نقطه گوییم هم گنجایش
دارد و اگر بادی بآن نقطه گوییم نیز گنجد پس گفتن نقطه موهوم است
و مراد است [illegible] گفتن مناسب مقام دلالت و علامت
ایشان [illegible] دلیل و هادی گفتن مناسب مرتبه کمالات

واحاطه جسم بجسم نه بلکه این قرب و احاطه از این سنخ است که
مجهول الکیفیته و معلوم الانیت اند قرب و احاطه حق را سبحانه
اثبات نمایم و بآن ایمان آریم اما کیفیت ابزار ندانیم زیرا که حسب بخلاف
نسبت اربع که در سابق نفی آن نموده شده است چنانکه مجهول
الکیفیته اند غیر معلوم الانیت اند نیز چه شرع بثبوت این نسب
وارد شده است تا اثبات شان نمایم و کیفیت شان را مجهول دانیم
هر چند معنی اتصال بے کیفی را در رنگ معیت و احاطه بے کیفی در ان حضرت
جل سلطانه توان بتصویر نمود اما چون اطلاق لفظ اتصال نیامده است
و قرب و احاطه آمده است متصل نباید گفت و قریب و محیط باید گفت
و اطلاق لفظ اتصال و خروج و دخول نیز در رنگ اطلاق اتصال است
که [illegible] در مثال مذکور نیز اگر فقط جوالنست بر ارادهٔ
موهومه احاطه و قرب و معیته اثبات نمایم هم مجهول الکیفیته خواهد
بود چه نسبت را از متنسبین چاره نیست و لیس للموهوم الا نقطة
الحوالة و همچنین اتصال و انفصال و خروج و دخول بے کیفی در مثال
مذکور مقصود است اگرچه متنسبین ثابت نباشد چون از برای نسبت
معلوم الکیفیته درکار است که متعارف است و انچه
مجهول الکیفیته است از حیطهٔ عقل بیرون است
فافهم وجه

وانستوار ثابت گردید که در مرتبه وهم و خیال بود و معاملهٔ تنعم و تعذب
ابدی نیز در حق آن اثبات نمودند چرا اطلاق وجودی بروی
تجویز نمایند و او را موجود نمیدانند و حال آنکه ثبوت مرتبه وجود با
یکدیگر مترادف اند چنانچه مقرر متکلمین است جواب وجود نزد این
طایفه علیه اشرف و اکرم و اعز اشیاست و ازا مبدا هر خیر
و منشا هر کمال میدانند اینچنین جوهر نفیس را باسوی حق و خیر
و علا که سراسر نقص و شرارت است تجویز نمیتوانند نمود و اشرف
را باخس نمیتوانند داد مقتدای ایشان در این امر کشف و عرفان
است نه کشف و محسوس ایشان است که وجود مخصوص بحضرت
حق است سبحانه و موجود اوست تعالی و عز اورا که موجودی
به اعتبار آنکه آن را انسبتی و ارتباطی هرچند مجهول الکیفیه
بود بکمن وجود ثابت است و در رنگ ظل که با صل وجود قیام دارد
آن غیر بغیر قیام بآن وجود است و ثبوت که در مرتبه وهم پیدا کرده
است عبارتی از ظلال آن وجود است و بیرون آن وجود خارجی است
حضرت حق سبحانه و تعالی خارج موجود است اگر مرتبه وهم را
بعد از صنع و ایقاد خداوند جل شانه ظل از ظلال آن خارج هم گویند
گنجایش دارد و می را باعتبار این موطنیت که وجود

بنوت است و ملایم ایمان بغیب کز ایمان شهود انم و اکمل است
چه در شهود از کفتاری بظل جاره شود و در غیب از بن کرفتاری
فارغ است در غیب هر چند با تفعل حاصل ندارد اما و اصل است
و کفتاری اصل است و در شهود هر چند حاصل دارد اما بر و اصل
است که کفتاری بوست که ظل آن اصل است بالجمله حصول نقص است
و وصول بکمال این سخن فراخور فهم هر یک سرانجامی نیست بلکه نزد
کمحصول را بهتر از وصول دانند سوفسطای از بیخردی عالم را موهوم
و تخیلات معنی کوید کز اثبوت و تحقق نیست جز بانخراع وهم و
ریش خیال کز اکر وهم و خیال منبدل کردد آن ثبوت و تحقق نیز متغیر
شود مثلا اکر چیزی را وهم بشیرینی تصور کرد آن چیز شیرینست و اکر همان
شی را وقت دیکر وهم تلخی حکم کرد آن شی تلخست این بیچارکان
از خلق و منع خداوندی جل سلطانه غافلند بلکه سکر و از انتساب
بهستاد کر بوجود و موجود خارجی دارد جاهل میخواهند کز بابن
الهی رفع احکام خارجه کز عالم مربوطست نمایند و دفع عذاب
و ثواب اخروی دایم میخواهند کز مخبر صادق علیه الصلوة و السلام
از ان خبر داده است باحتمال تخلف
الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون سوکند
بول ثبوت و

بخود کفتن هم از هنرها خوب اوست و نیز ذات وجود کشتن و ظهور
کمالات او نمودن و همچنین آن کمالات را در درون خانه علم از کلید کم
نمار ساختن و او را اجمال تفصیل آوردن از صفت مستحسنه او ست با
لجمله خدمت کارهای وجود از دو بر است حسن و جمال و کمال مرجود
را از قبح و شر و نقص و بهیدست استغنای وجود از افتقا
اوست و عزّ وجود از ذل او و عظمت و کبریا مر وجود را او ست
سفل و دنات او ست و شرافت وجود از خساست او بهر است
و خواجگی وجود از بندگی او هویدا
کردم غلام خواجه را زاد کردم البس یعنی کرمت بهر دو صلا
از عدم هم شریف تر است و هنرهای کو در عدم کامن است آن بیرون
ازان هنرهای همه نفیس است قول انا خیر منه کار وی صادر شده
است جسم ماده حرمت از وی کرده است و شرارت و جنایت
نمود چون عالم بیشه بلاشیه بوجود تقابل نمود لاجرم مراتب
جمال و جلال و لطیف و بهیت و هیبت و معارضه نمود نا چار شد
و مظهر و مرجع تقابل را الزم باید اموخت که تقابل است بیشه
بنا بر نمود تقابل کمال جمال آشکار می آید وجود بهیت کمال و جلال
طرح می افتد بنا بر نمود کمال عفو او میماید یعنی مظهر و کو بیاشر ازنهای

خارجی هم داشته جایز باشد بلکه عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلیت
موجود خارجی تصور کنند هم جایز بود بالجمله ممکن هر چه دارد مستفاد
از مرتبه حضرت وجوب تعالی و تقدس از خانه بدر خود چیزی
نیاورده است و این ملاحظه ظلیت موجود خارجی گفتن امر
دشوار است و نزدیک ساختن است باو تعالی در اخص اوصاف
او تعالی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این فقیر در بعضی مکاتیب
و رسایل خود که عالم را موجود خارجی گفته است از آنیز باین معنی را
باید داشت و بر اعتبار ظلیت حمل باید نمود و وجود را که متکلمین مترادف
ثبوت و تحقق گفته باعتبار معنی لغوی خواهد بود والا وجود کجا و ثبوت
کجا وجود را جمع فقرا از ارباب کشف و شهود دانسته اند و از اهل نظر و استدلال
عین حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند و ثبوت را معقولات
ثانیه دانسته اند بنا بر انها فایده وجود چنانچه مبدا هر خیر و کمال است
و منشا هر حسن و جمال عدم که مقابل اوست هر آینه مبدا هر شر و نقص
بود و منشا هر قبح و وبال است از و ناشی شده اگر
ضلالت هم از وی پیدا شد ذلک هر نا
[illegible]
کمون و مقابل وجود بود را نیز [illegible]
[illegible]
[illegible]

پس حاصل طرفین شد و ذاتی و عرضی اصلی و فاسد پس ناچار ماخوذ باید
وجود شرارت نمای او را از آن جهت و لاشک است که از صفات بد
عدم بوده محروم ساخت مع ذلک در جانب وجود شرارتی که از صفات
عدم متوهم شد نصیب او آمد ناچار بخسارت ابدی رسیدند نا
لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم بمتابعة سید الانبیاء علیه وعلی آله
الصلوة والسلام والتسلیمات اتمها واکملها مسوده نهم عارف
بحقایق معارف بصیر بافته و خبیر بسوانح بیان رسیده بود و غیر
کامل که سالک خود را در وقت عروج در مقامات اصحاب علیهم
الصلوات والتسلیمات نیابد الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی برسیده بود مذکور کرده است که سالک که سالک در وقت
عروج خود را در مقامات اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
که باجماع امت افضل امتی باید بداند که خود را در مقامات
انبیا علیهم الصلوات والتحیات می باید حقیقت این مقاله
چنان است که ذکر شد لیکن سالک باید که در آن وقت
نوعی بندد و شرحی کند که خود را در مقامات باطنی مقامات رذیل
نیابد و این نیز هم بحسب خیال خود و طمس او میباشد و زبان این مقاله

عدم را بعلت گرو نمزد داشت بجود کشیده است تخیل میکرد که
در عدم جزا خیرت هم چیزی گذاشته بلی ما چیز نباشد مرات و مظهر
چیز نمیتواند شد بجعل عطایا الملک الاعطایا و مثل مشهور است و
معلوم نیست که ابلیس لعین در کارخانه عالم در کار بوده است که کتابی
موضوع غلط های همه را بر سر خود بگیرد و نظیر دیگران نمایدا ما آن بدولت
چون از راه بگردد نفع در آمد خیرت خود را و نظر در آورد و عمل خود را
حبط کرده باز اجر محروم ماند خسر الدنیا والاخرة فی الحقیقة شان
حال اوست بخلاف عدم با وجود شرارت و نقص و فاقی و شقی
در دشت خیرات را آورده بجز اقبال عصرت وجود مشرف گردانید
بالجمله کسی مثل خورده شاهی که بلندش تر خورد سوال در ابلیس
گرشت شرارت از کجا ماشع شد او را بجود شرارت باو
راه نیافت جواب عدم چنانچه ذات وجود است که شرارت باو
راه نیافت جواب عدم چنانچه ذات وجود است و مظهر چیز
شدن او بسبب وجود و ذات عدم است و مظهر شر و نقص
او بسبب ابلیس علیه اللعنة و مخالفت عدم شرارت را [illegible]
است که آن عدم [illegible] شرارت [illegible]
احدیت که از راه هدایت و مظهر [illegible]

اگر اعتقاد دارند که صاحب این حال معتقد شرکت و مساوات
با ارباب انعامات تالی پس او را کافر زندیق تصور میکنند و
از زمره اهل اسلام می برآرند چه شرکت در نبوت و مساوات
با انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کفر است و هم چنین
شیخین علیهم الرضوان باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است
چنانکه نقل کرده از اکابر ایمه که یکی از ایشان امام شافعی است
علیهم الرضوان کل بالاتفاق جمیع صحابه کرام است بر باقی امت چه هیچ افضلیت
بفضل صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بعد ملک
شواند شد فعل بسیر که از اصحاب علیهم الرضوان در وقت ضعف
اسلام و ضعف مسلمانان از برای تایید دین متین و نصرت سید
المرسلین صلی الله علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات صادر شده است
اگر دیگران در تمام عمر ریاضت و مجاهدات طاعتها نمایند برتبه
آن فعل قلیل اصحاب نرسند لهذا است در فرمود علیه و علی آله
الصلوة والسلام که اگر انفاق نماید یکی از شما مانند کوه احد طلا
برسد به مد یکی از اصحاب که انفاق نمایند بلکه به نصف
نرسد افضلیت حضرت صدیق رضی الله عنه ازین راه ظاهر است
که سبق بتایمانت در ایمان و در بذل نفس و انفاق اموال

مقصود جواب این است که دخول اسافل بمقامات اعلی کاهست که
از قبیل وصول فقرا و مساجان بود که بابواب اصحاب دول و بالکنه
خاصه ارباب نعم میسر بود تا از اینجا حاجتی خواهند و از دول و نعم
ایشان دریوزه نمایند دور از کاری بود که این وصول را مساوات
و شرکت فرض و قیاست که این وصول از قبیل تماشا بود که بوسایط
و وسایل میسر آید خاصه ام اء و سلاطین نماید تا بنظر اعتبار تماشا
کند و عبرتی بعلو پیدا آرد تو هم مساوات این وصول چه هم کنجایش دارد
و تخیل شرکت این سیر و تماشا چه متصور بود وصول خادمان بالکنه
خاصه محذومان تا حقوق خدمتکاری بجا آرند محسوس و صنیع و شریف
است الهی بود که این وصول تو هم مساوات و شرکت نماید هر فراشی
و عسس را با دشمشیر برداری قرین سلطان عظام است و در اخص
الکنه ایشان حاضر جلی ضبط می طلبد که از اینجا تو هم شرکت و مساوات
نماید بلای دردمندان از درود یوار می ابد مردم را برای ملامت
عرضی بهانه میطلبند و برای طعن و تشنیع او محل میجویند حضرت
سبحانه و تعالی انصاف ارزانی دارد که در حالی منصفی
محل را برای رفع شرور و رفع ملامت میطلبند و در حفظ اعراض
مسلمانان میکوشند مذام ایشان که طعن مینمایند حال

در رفع فساد و تباه از انداخته نماید دین و نصرت سید المرسلین
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات ۔ س فضیلت ار ابوبکر را
اورا اسلم باشد و حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام عزت
و غلبه اسلام را چونکه یاری حضرت فاروق طلبید [illegible] حق
سبحانه و تعالی در نصرت خود در عالم [illegible] بر ما و کفایت
فرموده است و کفته یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المومنین
ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده است که سبب نزول
این آیه اسلام حضرت فاروق است پس از حضرت صدیق
رضی الله تعالی عنه در افضلیت او متعین بود هذا اجماع صحابه
و تابعین بر افضلیت این دو اکابر منعقد شد چنانچه گذشت و
حضرت امیر رضی فرموده است که ابوبکر و عمر افضل این امت اند
هر که مرا بر ایشان مفضل دهد مفتریست او را تا زیانه زنم چنانکه مفتریان
زنند تحقیق این مبحث در کتب و رسایل حدیث تفصیل مذکور
ایشان مقام را [illegible] کنجایش ندارد والبته بود که خود را مدیون صحابه
و اتباع ایشان و علیهم الصلوات والتسلیمات سازد و جاهلی تا
اجتناب و اشارت کند خود را از سابقان تصور نماید لیکن باید دانست
که دولت سبقت که باعث افضلیت است مخصوص بقول

کثیره و در خدمت حضرت لایقه لهذا در شان او نازل شده است
کریمه لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة
من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنی جمعی نظر بر
کثرت فضائل و مناقب دیگران انداخته در افضلیت او توقف
مینمایند حیف است اگر سبب افضلیت کثرت فضایل و مناقب او
بوده باشد که بغیر از احدی از احدی نیست که این فضایل دارند آنها
هم افضل باشند که این فضایل ندارد پس ما به التفاضل دیگر است
ورای این فضایل و مناقب و آن بزعم این فقیر السبقیت تا بدین
و اقدمیت در انفاق اموال و اولیت بذل نفس است در نصرت
احکام دین رب العالمین است و چون پیغمبر اسبق از جمیع
است از همه افضل است همچنین هر که در دین امر سبق است از
مسبوقان افضل است سابق کوبا در دین امر دین استاد
و معلم لاحقان است لاحقان از انوار سابقان استفاضه
مینمایند و از برکات ایشان استفاده میفرمایند و دین است بعد از
نبینا محمد و علی آله الصلوات و السلام صاحب اول و اسبق مسلمی
صدیق رضی الله تعالی عنه است که اسبق سابقان است در انفاق
اموال کثیره و در مقاتله و مجاهده شدیده و نزول عرصه جاه و

صادق را بر محامل نیک حمل باید نمود اگر صاحب واقعه را شنیع و
قبیح باید فرمود اگر گویند که وجه اظهار این قسم حال شوب انگیز
چیست گوییم که ظهور این قسم احوال از شایخ طریقت آمده
است و عادة مستمره ایشان گشته است پس هذا اول فارورة
کسرت فی الاسلام پی نهایت حقایقه و بدایت دقایقه نخواهد بود
کاهست مقصود ازین نوشتن اظهار احوال موصوف است
پیش مشایخ طریقت خود تا صحت و سقم حال بایان نماید و
بر تعبیر و تاویل آن اطلاع یابد و گاهی مقصود پیش ازین دو
آن بوده باشد بلکه مجرد سکر و غلبه حال بین گفتن و گوئی
می آرد تا دیگران چند زند و نفی رعونت کند دعوی بطلان است
که مقصود او از اظهار این قسم احوال شهرت و قبول خلق
باشد این احوال وبال او ست و استدراجست که متضمن زیادتی
اوست بنالائق قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة
انک انت الوهاب و مادری نفعی ان النفس لامارة بالسوء
الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم و ابصار رسیده بود ند که سبب
حیرت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و اولیا علیهم الرضوان
نابلا و مصایب مبتلا باشند و بیشتر بلیات و محن گرفتار بوند

اولیٰ کہ بشرف صحبت خیر البشر مشرف ہست علیہ وعلیٰ آلہ
الصلوٰۃ والسلام در ہر زمان دیگر ایشان مفقود است کہ لاجرم
بعضی از قرون از سایر قرون دیگر افضل باشند بلکہ در یک
قرن روا ہست کہ لاحق از سابق آن قرن افضل باشد حضرت
حق سبحانہ وتعالیٰ طاعات را بمنزلہ ادویہ شناخت طعن
مسلم و طرد موسن بمجرد توہم و تخمین و بر فجاءت تکفیر مسلم و
تضلیل او بمجرد تعصب چہ علاج خواہند کرد کہ اگر مسلم قابل تکفیر
نباشد آن تضلیل ہا بند آن کفر و ضلال عاید بارباب آن قال
ہا گشت و ازہری بغیر ازہری کفر خواہد بود چنانکہ حدیث
بدین ناطق ہست علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام ربنا اغفر لنا
ولوالدینا و اسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین
نزد اہل عقل معلوم و مفہوم و از ہمہ بالاتر ایشان نمی دانم و کوتہ اگر در حق
صاحب این حال طاعنان این اعتماد ندارند و معاملہ بکفر نمی سازند
ہم از دو حال بیرون نیست یا خود او را کذب و بہتان قائل
باید بود و ہو ظن ہست بمسلم کہ محظور شرعی است و اگر
او را کاذب نمی دانند بمقتضی شرکت و مساوات نمی انگارند
بسر او جز طعن و ملامت چیست و تشنیع و تعییب او چرا ستہ

بلیات و محن بیشتر مبتلا باشد در آخرت به نعمات و ملذات
زیاده محظوظ و مسرور باشد و بقای دنیوی نسبت به بقای آخرت
کالشک حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط بلی منتهای را بغیر منتهای
چه نسبت بود پس ناچار بمقتضای کرم دوستار را بچند روزه
اینجا مبتلا باید داشت تا به نعمات ابدی جاوید نماند و دشمنان را
بموجب مکر و استدراج به تلذذات قلیله محظوظ باید ساخت تا بآلام
کثیره گرفتار باشند سوال کافر فقیر که در دنیا و آخرت محروم است الم
او در دنیا مستلزم تلذذ او در آخرت نمیشود و جهش چیست گوییم کافر
دشمن خدا است جل سلطانه و مستحق عذاب دائمی در دنیا رفع
عذاب از وی نمودن بموضع وی گذاشتن در حق وی عین نعم
و تلذذ است و نفس احسانست لهذا از نفس دنیا در حق کافران
اطلاق حسنت نموده اند غایة ما فی الباب بعضی از کفار را در دنیا
هم رفع عذاب نمایند و هم از تلذذات دیگر بخشند
رفع عذاب نمایند و از تلذذات هیچ ندهند کما اتفق و قد
یرفع عذاب اکثر از نمایند لکمال ذلک حکم و مصالح سوال حضرت حق
کسی را نمیتواند بر هیچ چیز مواخذه و توانست که دوستان خود را
در دنیا تلذذات بخشند و هم در آخرت نعمات کرامت فرماید و تلذذ

کما قیل ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل
وحضرت حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید خود میفرماید ما اصابکم
من مصیبة فبما کسبت ایدیکم از این کریمه مفهوم میشود که هر که کسب
بیشتر نماید او را مصیبت بیشتر بود پس باید که غیر انبیا علیهم
الصلوات و التسلیمات دیگر اولیا علیهم الرضوان بیشتر بلا
مصایب بودند انبیا و اولیا علیهم الصلوات و التسلیمات
اولاد تنها و اینها این همه بزرگواران علیهم الصلوات و التحیات
اصالة و تبعا محبوبان حق اند جل و علا و از خواص مقربان اویند
تعالی محبوبان و خواص مقربان بلیات و محن حواله نمودن چرا
بود و از ایشان بکدام وجه درست باشد دشمنان در ناز
و نعیم و دوستان در بلیات و محن مقیم چون باشند ان
ادبدک الله تعالی و هدایک سواء الصراط دنیا مشوع آخرتی
تلذذ دنیا آخرت است که برای تنعیم و تلذذ معد گشته
است و چون دنیا و آخرت با یکدیگر نسبت تقاضه دارند
دارند در رضای یکی مستلزم سخط دیگر است اجابت دعوی
مستلزم تالم دیگری بود پس هر که در دنیا متنعم و متلذذ
بود در آخرت بیشتر متالم و مستلزم باشد و همچنین هر که در

چه کم است بس دوستان او فقا هم در دنیا متلذذ اند و هم در
آخرت محظوظ و سرور و این لذت بنای ایشان بخط آخرت
جنگ دارد که عدام را حاصل است الحق چیست که دوستان
خود را کردی هر چه سبب تالم دیگر است سبب ابتدا شادمانی
و هر چه دیگر از رحمت این برزگواران را رحمت سلامت و نعمت
دیگران نعمت شادمانی مردم در شادی شادی اند و در غمی غمناک و
این بزرگواران هم در شادی شادی اند و هم در غم غمناک چه نظر شان
از خصوصیات افعال جمیله و ذلیله برخاسته بر جمال فاعل
آن افعال که جمیل مطلق است مقصور گشته است و حب
فاعل آن محبوب شده و التذاذ بخشیده هر چه در عالم بر او فاعل
جمیل جل سلطانه صادر شود اگر از قسم ابلام و امتحان باشد
البته بین مراد و محبوب شان است و سبب اتم بشارت خداوند
چه فضل و کرامت است که چنین دولت جفته و سعادت
چشم زخم اغیار پوشیده بدوستان خود عطا فرموده و بکرات
ایشان را ایشان قائم ساخته محظوظ و ملتذ داشته و کرامت
تمام نصیب دیگر است این برزگواران رفع کرده و نیده
در سوای که عیب دیگر است جمال و کمال این طایفه علیه است

مصیبتی مستلزم تالم دیگری در حق ایشان نباشد جواب بوجوه
یکی انکه نعمات دنیا بلیات بحس چند روزه نمیشمارند قدر و قیمت
لذوذات و منیات ابدی دایمی را میشناسند و نعمت صحت دایمی را
کما ینبغی درک نمیکنند بلی تا جوع نکند لذت طعام نیابد و تا مبتلا
نشود قدر عافیت نداند پس گویا مقصود از تالم موقت ایشان
تحصیل کمال لذت دایمی ایشان است جمال است که برای ابتلای
عوام بصورت جلال در حق این بزرگواران ظاهر گشته است
بقول پیغمبر جواب دوم انکه بلیات و محن هرچند نزد عوام از
اسباب تالم است لکن نزد این بزرگواران هرچه از جمیل مطلق
جل شانه برسد از اسباب تنعم شان است از بلا پنهان نشند
بگیر منکه از تنها بلکه از بلا بیشتر محظوظ اند که خالص و لوجه الله است
در مقابل این خلوص نیست که نفس بزرگواران منشا است کرده ان از
بلا بیلا نزد این اکابر بهتر از نعمت بود و الله اذا احب عبدا ابتلاه
ازین الذ نعمت باشد خلقی که ایشان را در دنیا است از بلیه
مصایب است اگر دنیا این نمک نمیبود شما نمیدانستید
و اگر این حلاوت در دنیا نمی بود در نظرشان عیب مینمود
عرض از عشقنوام چاشنی درد و غم است در نه زیر فلک اسباب تنعم

بین الناس و لیعلم اللہ الذین امنوا و یتخذ منکم شہداء واللہ
لا یحب الظالمین و لیمحص اللہ الذین امنوا منکم و یمحق الکافرین
جواب چہارم آنکہ حضرت حق سبحانہ و تعالی ہرچند بر ہمہ چیز قادر و
توانا است کہ دوستان را ہم اینجا نعم کرامت فرماید لیکن
ایمنی منافی حکمت و عادت اوست و او سبحانہ و تعالی دوست
میدارد کہ خود را در تحت حکمت و عادت خود داند و
و علل را در پوشش جناب قدس خود فرماید پس بحکم این تقاضت دنیا
و آخرت دوستان را از محن و بلیہ دنیا چارہ نبود و ما نعمات
آخرت ہمی دہد ای ایشان باشند رمزی از ایمنی در جواب اصل
سوال در ما تقدم گذشتہ است بر سر اصل سخن رویم و تتمہ جواب
از اصل سوال سخن بیان نمائیم و گوئیم کہ سبب ورود بلا و مصیبت
ہرچند کسب ذنوب و سیات ہست اما بلا و مصیبت گران بہا است
و مزیل ظلمات این ذنوب است پس کرم است کہ دوستان را بشر بلا
محنت بدہد تا کفارت ایشان نماید و ازالہ ذنوب و سیات نماید
سیات و ذنوب دوستان را در رنگ سیات و ذنوب
دشمنان انگاشتہ حسنات الابرار سیات المقربین
شنیدہ باشند و اکر ذنب و عصیان نیز از ایشان صادر

دوربین عین نامرادی مرادشان ودیعت نهاده واین التذاذ
وسرور عاجل شان بر تأسف دیگران سبب ترفیعات وحظوظ
آجلت گردیده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم جواب سیوم آنکه این دار دار ابتلاست که حق با باطل
ممزوج بست و حق با مبطل مختلط اگر هندوستان محن وبلا ندهند
وبدشمنان بدهند وقت از دشمن متمیز گردد حکمت اختبار و
آزمایش باطل شود وآن منافی ایمان بغیب است که سعادت
دنیویه واخرویه در ضمن آن مودع است وکیف الذین یؤمنون با
لغیب وکیف لیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب ان الله قوی
عزیز رمزیست از نصف پس خاک در چشم دشمنان انداخته نیز
بصورت محن وبلایا مبتلا کرده تا حکمت ابتلا وآزمایش
تمام شود وهندوستان در عین بلا مبتلا باشند ودشمنان کور باطن
خایب وخاسر بوند بفضل بکیز او بهدی به کیز اما معامله انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات باکفار همین بوده است که گاهی از ایشان
بودو گاهی از ایشان در جنگ بدر بنصرت از جانب اسلام بوده
است ودر جنگ احد این کفر غلبه نمودند قال ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله وتلک الایام نداولها

ناچار دوستان را بکرات ورود بلای وبوی الحق باشند و بکران
لایق این دولت بنوعکه گناهان ایشان کبایر اند و از انجا و
تضرع و استغفار و انکسار کمتر بهره دارند و بکسب معاصی
و پراگندو بوم و حد تحصیل ذنوب میپایند و از تردد نزجا نمیشند
و بدین سبب کرمهای خداوندی جل ثناه بسیار و مستغرق نامه
و جرایم اندازه جریمه است [illegible]
ملتجی و متضرع است انجریمه قابل کفارت باشد بلای وبوی
و اگر جریمه غلظت و شدت و تغلظ دارد و صاحب جریمه متمرد
مستکبر است ان جریمه بشایان جزای آخروی است و ما ظلمهم
و ما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون نوشته بود مکرر
استغفار بسیار میفرمایند و میگویند که حضرت حق سبحانه و تعالی بادشاه
خود جرایم بد و جرایم بیشه باز و نعیم فراوان با این
گفتگوی نقی این جماعه خواهند کفار نیز در حق پیغمبر علیه
علی الاالصلوة والسلام مثل این سخنان میگفتند قالوا
مالهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق لولا انزل
علیه ملک فیکون معه نذیرا او یلقی الیه کنز او تکون له جنة یاکل منها
مدار امثال این سخنان بر انکار آخرت و انکار عذاب

شود در رنگ ذنوب و عصیان دیگران نخواهد بود در دست
کرا زقسم سهو و نسیان بود و از عزم و عهد دور باشد قال
الله تبارک و تعالی و لقد عهدنا الی ادم من قبل فنسی و لم نجد له
عزما پس کثرت ورود بلا و مصایب دلالت بر کثرت کفارت
سیات دارد نه بر کثرت کسب دوستان از بستر بلا بهدنا
کفار[illegible] پیرزه بندان را از محنت آخروی
محفوظ دارند مقبول است که در وقت سکرات موت آنحضرت و در آن
بی ارامی و بیقراری آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام حضرت
فاطمه رضی الله عنها از کمال شفقت و مهربانی که در حق آنحضرت داشت
و آنحضرت در حق نهر افروده بود فاطمه بضعة منی نیز بی قرار و
بی آرام و چون آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام وایا
از حضرت فاطمه رضی الله عنها آن وقت آن اضطراب و التهاب
مشاهده فرمودند فرمودند بدرزا
همین محنت است و پس و پیش هیچ کرامتی چه دولت
است که عذاب آخرت باقی بمحنت چند روزه دنیا منقضی شود و باید دانست
این معامله کنند با دیگران این نکنند و کفارت ذنوب ایشان ایجاب
کما ینبغی نفرمایند بلکه این مقدمه مجازات ایشان را بآخرت اندازند بدین

الصلوة والسلام که رئیس مردان و محبوبانست فرموده است ما
اوذی نبی مثل ما اوذیت پس بلا معنی دلالتی پیدا کرد که بحسب دلالت
خود دوست را بدوست رساند از التفات بغیر دوست پاک گرداند
همچو عاطر است دوستان اگر کوره با بندبه هند و بلا را بخرند و بگران
کوره با بندبه هند و دفع بلا خواهند سوال گاه هست که در وقت ورود
بلا از دوستان نیز اضطرابی و کراهی نهوم میشود و جهش چیست
جواب آن کراهت و اضطراب صوری است و بمقتضای طبیعت بشری
است که در ابتدای آن حکم و مصالح است چه جهاد و معاودات با
نفس بی آن متصور نیست شنیده باشند بیقراری و بی ارامی
که از اسهال و دین و دنبا در وقت سکرات موت ظاهر میشد
علیه و علی الا الصلوة والسلام و ان بقیه جهاد باقی بوده است
تا خاتمه خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات
بجهاد با دشمنان خدا متحقق گردد و شدت و مجاهدات دلالت
دارد تا بسم عادت صفات بشریت نابود نفس را از حال انقیاد
آورده تا بحقیقت اطمینان رساند و پاک و پاکیزه دارد پس بلا دلالت
بر ارادت محبت کند هر که محبت ندارد بدلالت چه کار دارد دلالتی بچه کار
او می آید و چه قدر و قیمت داشته باشد و چه بیکار از برای ورود بلا

ثواب دوزخ وبهشت وبیزاری را عتاد و اعتنا نکنند فائده
عاجلیست که کرایمان باخرت دارد عذاب وثواب آخرت
را دایمی میداند بلا ومحنت عاجل چند روزه در نظر او هیچ می نماید
بلکه این محنت موقته کسب راحت موبد است عیش راحت
غیور میکند بکلفت وکوی مردم نزوند ورود بلا ومحنت کواه
لیلی محبت کور بدان کرا میان محبت تصور کند چه توان کرد غرض
از عرض ازینجا نشان دارد مقود ایشان علاج نیست فاجر صراحیلا
جواب دیگر اصل سوال آنکه بلا نازنین محبوب است که مجبوب
از التفات باسوی محبوب منع نموده بکلیت متوجه جناب قدس
محبوب کرداند پس ایشان ورود بلا دوستان باشند این بلا
مذکر سبب التفات ماسوی ایشان باشد ودیگران لایق دولت
نیستند چرا ایشان مکروه جناب محبوب باشند هرکرا میخواهد بدور
محنت بجناب محبوب می آرند واورا المحبوبیت برمیدارند وهرکرا
محبوب میخواهد اورا بوادی میکذارند اگر سعادت ابدی دارد رباعیات
دست وبازده بامداد فضل وعنایت بمقصد جاوید رسیدالا
اوداند وکارد اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین پس معلوم شد
مراد از ابتلا بلا مزد میشود از مریدان وطفل انسرور علیه وعلی آله

صنع خداوند نیکو جهان ساخته در آن هر شب نیان و بستر بدا کرده اند
و نیز وال حس و وهم نیز در تقع نیند توان گفت که این آثار
و احکام خارجی اند از شما از تقیات عدم چه تعجب دارید این
همه کوه و فر کائنات مبنی بر عدم است کمال قدرت خداوندی
جل ثنا نه مشاهده نمایند که از عدم این کارخانه را بهین ساخته
است و کمالات وجود را بر ظاهر و نموده رقی او
در کمال وضوح است که صور علمیه سراد واجبی حل سلطانه در
حجره او متمکن اند و با هم بسر اند و در کنار او بند و از صور بحقیقت
و از ظلال با صل شاه را فاده است کور باطن بود که احساس
ان نماید این همه تذکره تمثیل شما اتخاذ این ریسپلا لفظ فارسی
و خیال شما را در شناسایی نیندازد و آثار و تقیات را در نظر شما
دشوار نماید که در معاطله که هست بردن علم و خیال نهایت غایه
مابین الباب از خیال تا خیال فرق است خلق در مرتبه خیال
دیگر است و در مرتبه وهم و خیال دیگر اول نفس امریه و ثانی
که وجود خارجی است نیز و نمائی از این دولت قلیل النصیب است
و از این نبات و بستر قلیل المحبوبی نیز بعضی اند هر طا عدم کرده
موقت ملی و خسته است و نقل از این عجب است بود ما کرده

کہ محب صادق از مدعی کاذب تمیز کردہ چہ اگر مدعی است بورود
بلا فصد و محظوظ خواہد شد و اگر مدعی است نفس از بلا تالم آن
و باین بہرہ مند نشود مگر کسی کہ بغایہ از صدق و راستہ باشد تا بحقیقت
کہ تو تالم را از صورت کرہ و مگر کسی کہ بغایہ از صدق دور نشدہ باشد
تا بحقیقت تو تالم حد اسمار د و بحقیقت صفات بشریہ را از صورت
صفات بشریہ علیحدہ نمایند تو نے بعرف الوہی نرسد از ین بیان
و اللہ سبحانہ الہادی الی سبیل الرشاد و ایضا رسیدہ بود ند
کہ عدم را لاشے محض گفتہ اند پس او را وجود نباشد و چون وجود
ندارد باشد با وجودی کہ در نفس پیدا کردہ او را آثار و ترتیبات
ندارد باشد با وجودی کہ در نفس پیدا کردہ او را آثار و
ترتیبات چون بود و اگر بود ذہنی بود و اگر ذہنی بود از دایرہ جہانی
چون بر آید و بداند کہ ہر چند عدم لاشے است اما این ہمہ کارخانہ اشیا با
ریاست بنا تفصیل و کثرت اشیا ذات اوست و صور را
انکہ جعل طارد در مرات عدم منعکس کردہ او را متمیز ساختہ
و ثبوت علی بخشیدہ است ناچار لاشیئہ محض نیز او را بود
است و مناط آثار و احکام گردیدہ و این آثار و احکام در
بروں خانہ علم نیز کاین اند او در مرتبہ حس و خیال ثابت چون با احکام

نوشته اند آن کدام باشد سیر مراتب عشر عالم خلق و عالم امر و سیر
هیئة وحدانی انفس میفرماید سیر در ماورا انفس کدام باشد
باشد که انفس در یک اناء ظلال بسیار الهی است جل
سلطانه و چون ظل بفضل خداوندی جل شانه خود را فراموش نکند
متوجه اصل خود گردد و محبت اصل پیدا کند ناچار بحکم المرء مع من
احب خود را همان اصل خود خواهد یافت و انانی خود را بهمان
اصل خواهد انداخت و همچنین چون اصل دیگر است ازین
اصل بآن اصل خواهد رفت بلکه خود آن اصل خواهد یافت
و هلم جرا الی ان یبلغ الکتاب اجله این سیر سیر در ماورا
اناق بود و نفس است اما بدانند که جمیع سیر انفس را سیر آفاق
گفته اند از این سیر گفته شد و ورای این سیر است که گفته اند چون
این سیر حصول معرفت است و آن سیر وصول و فرق در میان حصول
و وصول در مکاتیب متعدده بتفصیل نوشته است از آنجا
معلوم کرده باشند دیگر از قربت ذات [illegible]
واجبی جل سلطانه [illegible] بیان [illegible] تعلق
دارد و صلاح بنت که بنور [illegible] تعلق است مکتوب
که بفهم در آید و ذکر بفهم تقریر حضرت هم معلوم کردد و مفهوم است

داشته باشند از ملاحظه نمایند و ایضا از فقر و بقا بسیده بودند
معنی این کلمه را در کتب و رسایل خود این فقیر بسیار جا نوشته است
مع هذا اگر خفای در مانده باشد علاجش حضور و شفاهاً است
تمام حقیقت در نوشتن نمی آید و اگر اید اظهار از صلاح دور
مینماید باک چه فنا وجدیا بد فنا و بقا شهودی است وجودی
نیست که بنده تا چیز نشود به بقای مستحکم نرود العبد عبد ابدا و ایما
والرب رب سرمد از ناد قرائد که فنا و بقا را وجودی تصور مینماید
وی انکارند که بنده رفع تعینات وجود نموده با صل خود که مبرا از
تعینات و قیود است متحد میگردد و از خود ناچیز گشته رب خود را
پیدا میکند و در یک قطره که از خود فانی گشته و بدریا ملحق شود
در رفع قید نموده بمطلق متحد گردد العاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم
السوء حقیقت فنا عبارت از نسیان ماسوی اوست سبحانه
و عدم اکفائی است بغیر او تعالی و پاک ساختن سینه
است از جمیع ارادات و خواهشهای خود که مناسب مقام بندگیست
و مناسب مقام بقا و قیام عبدیت بر ارادات مولای خود جل سلطانه
و ارادات او سبحانه عین مرادات خود یافتن است بعد از شهود
آیات انفسی و ابصار بسیده بود مذکر سیر ما کان در درون انفس